مجموعه مقالات بلند از دانشنامه جهان اسلام

چچنها در گذر تاریخ

افسانه منفرد
کاوه بیات

بسم الله الرحمن الرحیم

چچنها در گذر تاریخ

افسانه منفرد
کاوه بیات

بنیاد دایرةالمعارف اسلامی

زمستان ۱۳۷۴

چچنها در گذر تاریخ

تألیف: افسانه منفرد ـ کاوه بیات
ویراستاران: سوسن فرهنگی ـ سپیده معتمدی
چاپ اول: بهمن ۱۳۷۴
تعداد: سه‌هزار نسخه
حروف‌نگاری و صفحه‌آرایی: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی
چاپ و صحافی: چاپخانهٔ سکّه

بنیاد دایرةالمعارف اسلامی: تهران، بلوار کشاورز، خیابان فلسطین جنوبی،
شمارهٔ ۱۳۰

فهرست

مقدمه

درست آنجاکه رشته کوه‌های قفقاز همچون مشت غول‌آسای طبیعت از دل زمین برآمده است، تا «اوراسیا»ی بزرگ را برای هزاره‌ها دو پاره کند، در دامنه‌های کوهستان سربه فلک کشیده، اقوام کوچکی زندگی می‌کنند که گویی این سرزمین را برای پناه گرفتن نهایی در برابر تهاجم امپراتوریها برگزیدند. اقوامی با تاریخی طولانی که انزوای گاه خودخواسته و زمانی تحمیلی آنان، سده‌های بسیاری از این پیشینه را در ابهام فرو برده است. اقوامی چون آوارها، آسِتها (آسها)، اینگوشها (اینقوشها)، بالکارها، قره چایها، کاباردها (قبارطه‌ها) و چچنها.

اکنون در آخرین دههٔ قرن بیستم و در آستانهٔ هزارهٔ سوم میلادی، گویی بار دیگر ندای منصور، شامل و مریدانشان در کوههای قفقاز طنین انداخته است و قوم خود را چنانکه میخائیل یوریویچ لرمانتوف[1] نامیده است این، «ابلیسهای پشمالو» را «که انصافاً مردم شجاعی» هستند و

---

1. Mikhail Yourievitch Lermontoff

«خـــدایشـــان آزادی و قـــانونشان جـــنگ است» بـــه خـــیزش تـــازه‌ای فرامی‌خواند.

این روایت تاریخ ایـن قـوم و آگـاهیهایی است دربـارهٔ سـرزمینشان چچنیا[2] یا آنگونه که خود می‌نامند جمهوری ناخجیو[3]، هرچند هنوز هیچ دولتی در سراسر جهان آنچنان با ایشان همراه نبوده که حکومتشان را به رسمیت بشناسد.

خصصیهٔ اصلی چچنها و ویژگی اساسی آنان که بـی‌توجهی بـه آن، درک پافشاری آنان را در برابر قدرت روسیه دشوار می‌سازد، اعتقاد ژرف و دیرپای آنان به اسلام بخصوص طریقتهای صوفی است که در مبارزهٔ آنان و در آن مهاجرت دردناک سالهای استالینی، چون بیتِ ترجیعِ سرود یکپارچگی و دوام هویت قومی آنان عمل کرد.

روایت تاریخ این قوم و در سطحی گسترده‌تر کوه‌نشینان شمال قفقاز هنوز بدرستی نوشته و تحلیل نشده ضمن آن که اغـراض و مـلاحظات قومی و سیاسی نیز بسیاری از همان معدود نوشته‌ها و تحقیقات را آلوده است. مبارزهٔ مردم قفقاز در جهان اسلام و اروپا تقریباً ناشناخته است. جز دورهٔ کوتاهی در قرن هجدهم که تصویر رمانتیک منصور اشرومه از طریق مسیونرهای ایتالیایی به اروپا راه یافت و با افسانه و ابهام همراه شد، و به استثنای توجه مورخان روس در سدهٔ نوزدهم که از دریچهٔ علاقه‌مندی به این یا آن ژنرال ارتش تزار و میزان کارایی نظامی او در فتح قفقاز به چچنها توجه کمرنگی نشان می‌دادند، کمتر مورخی بطور جدی سرگذشت آنها را پی‌گرفته است. همانگونه که قلت داده‌های تاریخی کار تحقیق و روایت

---

2. Chechnia / Tchetchna 3. Nohçi Republika

تاریخ چچنها را دشوار ساخته است، وضعیت پیچیده و استقرار نظم نوین در جهان نیز تحلیل رویدادهای جاری این سرزمین را با اشکال همراه کرده است.

سرزمین چچنها، بلافاصله پس از خاک اصلی روسیه، در جنوب آن قرار گرفته است. هرگونه تحول غیر مترقبه‌ای دز این منطقه از نظر مسکو نوعی خدشه‌دار شدن تمامیت ارضی این کشور تلقی می‌شود و واکنش سخت روسیه به گرایش استقلال‌طلبانهٔ چچنها ناشی از این دیدگاه است. به سبب همین نگرانی، روسیه اولین درگیری جدی نظامی خود را پس از کمونیسم در این سرزمین تجربه کرده است. بدین ترتیب حساسیتهای مسکو به این منطقه بیش از آنکه به ملاحظات صرفاً اقتصادی از قبیل درآمد نفت و گاز مربوط باشد، ماهیتی کاملاً امنیتی دارد که حضور و علاقهٔ قدرتهای خارجی بر حساسیت آنان می‌افزاید. اکنون روسیه با تغییر در ساختار ارتش خود که تا قبل از سالهای هشتاد برای حضور در عرصهٔ بین‌المللی و رویارویی با ناتو در جنگهای وسیع جهانی سازمان یافته بود، با سازماندهی نوی نیروها، نخستین آزمون خود را در سرزمین بحران‌زده و پرماجرای قفقاز می‌گذراند، و نخستین پایگاههای واکنش سریع نظامی خود را در همین قلمرو بویژه در مناطق قزاق‌نشین روسی که به طور سنتی متحد روسها بوده‌اند، تدارک می‌بینند. با توجه به ملاحظات امنیتی و جایگاه شمال قفقاز و چچنیا به عنوان بخشی از آن، در دکترین (نظریه پردازیها) امنیتی روسیه حفظ این سرزمین به عنوان جزیی از قلمرو فدراسیون روسیه برای مسکو به اندازهٔ استقلال آن برای دودایف و نیروهای حامی او اهمیت دارد.

از سوی دیگر، در غرب محافلی با زنده کردن و یا الهام از نظریهٔ آلفرد

روزنبرگ[4] (۱۸۹۳-۱۹۴۶)، نظریه‌پرداز آلمان نازی، و با هدف تجزیه و تضعیف روسیه، درصددند با شعله‌ور نگاهداشتن آتش اختلافات قومی و تشکیل حکومتهای ملی وابسته به خود، مسکو را برای محصور ماندن در مرزهای مورد نظر غرب در فشار قرار دهند. گرچه این‌همه، بر پیچیدگی اوضاع افزوده است و قضاوتی واقع بینانه را دشوار می‌سازد.

نگارندهٔ این سطور مدعی دستیابی به همهٔ اطلاعات مورد نیاز و غلبه بر درک تمام این پیچیدگیها و ارائهٔ تحلیلی دقیق از اوضاع، بویژه تحولات کنونی نیست. اما کوشیده است با بررسی منابع، آگاهیهایی درست و تازه از پیشینهٔ این قوم در اختیار خوانندگان ایرانی قرار دهد و روایت گذشتهٔ آنان را به‌گونه‌ای منسجم و با توالی درست تاریخی عرضه دارد. امانت و دقت و روش دایرةالمعارفی را در نقل وقایع تا حد ممکن در نظر داشته باشد تا مخاطب علاقه‌مند به تاریخ این منطقه به اطلاعاتی که تقریباً کمتر مأخذی یکجا به آن پرداخته، دست یابد.

ذکر این نکته ضروری است که برای انجام چنین تحقیقی، عدم دسترسی به اسناد و مدارک آرشیوهای روسیه، نقصانی محسوب می‌شود، ولی نظر به اهمیت موضوع تا فراهم آمدن امکانات بیشتر این کاستی را باید پذیرفت. نگارنده از هر اطلاع تازه و احیاناً انتقاد و تصحیحِ مبتنی بر اسناد و مدارک معتبر استقبال می‌کند و امیدوار است این بررسی اجمالی مقدمه و گشایندهٔ تحقیقات پربارتر در زمینهٔ شناخت قوم چچن باشد.

استفاده از منابع تاریخ ایران که حاوی اطلاعات هرچند اندک اما

---

4. Alfred Rosenberg

گرانبها و دست اولی از پیشینهٔ چچنها بویژه در قرون یازدهم تا سیزدهم / شانزدهم تا نوزدهم است و کمتر توجه غربیان را برانگیخته، می‌تواند گشایندهٔ باب تازه‌ای در مطالعات پژوهندگان پرتوانتر بعدی باشد.

نویسنده از مسئولین محترم بنیاد دایرةالمعارف اسلامی که فرصت این تحقیق را فراهم آوردند و نیز از آقای کاوه بیات که منابع شوروی شناسان غربی را در اختیار نگارنده گذاردند و نگارش فصل از فروپاشی تا جنگهای استقلال را برعهده گرفتند، قدردانی می‌کند. همچنین سپاس خود را از آقای علی پورصفر که وی را در دستیابی به منابع ایرانی یاری کردند، اعلام می‌دارد. در اینجا ضروری می‌داند که از بازخوانی دقیق اثر توسط ویراستاران، خانمها سوسن فرهنگی و سپیده معتمدی، تشکر و همچنین از کلیهٔ همکاران بخش آماده سازی فنّی (خانمها: مریم فامیلی، سهیلا اسدی‌باهر، شهیندخت پیشنماز، اعظم جلیلوند) که حروف‌نگاری و صفحه‌آرایی متن را برعهده داشتند سپاسگزاری کند.

افسانه منفرد

پیشینه

سرزمینی که هم‌اکنون مسکن چچنهاست از دیرباز و از دوران سنگی زیستگاه انسان بوده است.[۱] به احتمال بسیار، قوم کنونی چچن مردم بومی این سرزمین‌اند[۲] و اشاره به اصل مغولی آنان در منابع تاریخی فارسی اشتباه به نظر می‌رسد.[۳] براساس بررسیهای باستان شناسی و کاوشهای انجام شده چچنها از دوران برنز (هزارهٔ دوم قبل از میلاد) در آن نواحی مستقر بوده‌اند. همین یافته‌های باستانشناسی بر تمدن کوبان در آغاز هزارهٔ یکم پیش از میلاد و دوران مفرغ در این سرزمینها گواه است.[۴] معیشت چچنها و دیگر اقوام شمال قفقاز برپایهٔ کوچ‌نشینی و کشاورزی بوده است. آثار باقیمانده از دوره‌های متأخر عصر برنز و آهن بیانگر سطح بالای پیشرفت اقتصادی و اجتماعیِ قبایل است و نشان می‌دهد که آنان علاود بر سفال از فلز، ابتدا مس و سپس آهن، استفاده می‌کردند و همچنین نشان دهندهٔ تماس چچنها با اقوام ماوراء قفقاز و جنوب‌غربی

آسیاست.(۵) در این سرزمین بویژه در فاصلهٔ دریاچهٔ کزنوی[1] و جلگهٔ نهر خالخولایو، آثاری از زندگی انسانهای عصر حجر دیده می‌شود.

در منابع ارمنی، گرجی، یونانی و رومی از قرنهای سوم تا چهارم بیش از میلاد از چچنها با نام ناخچی، نخچیو یا ناخچایتا (ارمنی) و کیتسی[2] (گرجی) سخن گفته می‌شود. در همین حال اقوام بومی قفقاز آنان را به نامهای دیگری چون بورتیل[3]، گرگر، دورزوق، ایسیدنیک میچیگیش[4] (قوم رود میچیگ) نیز خوانده‌اند.(۶) در این دوره چچنها در کوهستانها به صورت گروه‌های جداگانه زندگی می‌کردند. روسها آنان را به سبب سکونت در سرزمین چچن بزرگ بر کرانهٔ رود آرگون (ارقون)، چچن تسی نامیدند.

در قرن اول میلادی، چچنها به اتحادیهٔ قومی آلان پیوستند اما با استیلای هونها در قرن چهارم، در مرکز و شمال شرقی قفقاز پراکنده شدند که در این دوره در تاریخ قفقاز نقش فعالی داشتند.(۷)

در اوایل قرون وسطی، بیشتر چچنهای ساکن دشتها و بخشهای خاصی از نواحی کوهپایه‌ای هنوز بخشی از اتحادیهٔ آلانها بودند اما در قرن پنجم/سیزدهم چچنها از جنوب در معرض تاخت و تاز سواران مغول قرار گرفتند و برای مدتی بخش مهمی از ترکیب قومی امپراتوری اردوی زرین(۸) را تشکیل می‌دادند و جز نواحی کوهستانیِ سرزمینِ آنان، بقیهٔ اراضی جزو خاک اُلوس جوجی شد. حملهٔ تیمور و انقراض اردوی زرین (۷۹۴ - ۱۳۹۱/۷۹۸ - ۱۳۹۵)، استیلای تیمور را بر آنان در پی داشت که به هر حال مدت بسیاری دوام نیاورد. در عین حال حملهٔ

---

1. Kezenoy 2. Kitsy 3. Burtiel 4. Michigish

تیمور، پس از دورهٔ فتوح که طی آن سپاهیان عرب به فرماندهی مروان‌بن محمد، والی امویان در ارمنستان (خلیفه بعدی اموی با عنوان مروان دوم)، به این ناحیه لشکرکشیدند، دومین تماس اهالی با اسلام محسوب می‌شد. اما این دو واقعه با وجود آشنا کردن اهالی با اسلام در تغییر دین آنان نقشی بسزا نداشت.(۹)

تا حدود قرنهای نهم و دهم/ پانزدهم و شانزدهم، چچنها همچون دیگر اقوام شمال قفقاز از صحنهٔ سیاسی جهان کاملاً بر کنار و در حاشیه و جامعه‌ای عشیرتی در مرحلهٔ کلان[5] و بیگانه با اشرافیت فئودالی و دیگر ساختارهای اجتماعی طبقاتی بودند و خود را آزاد و همطراز یکدیگر «برابر نظیر گرگها» می‌دانستند.(۱۰) نام این قوم نیز در اسناد روسی دیده نمی‌شود و همراه با دیگر اقوام قفقاز «کوه‌نشینان» خوانده می‌شدند. گاه نیز نامهای محلّی براساس نام دهکدهٔ محل سکونتشان به آنان داده می‌شد و از جانب حکومتهای مجاور و همسایه نیز برخوردی جدی و علاقهٔ خاصی نسبت به این کوه‌نشینان وجود نداشت.

در قرن دهم/ شانزدهم چچنها به دشتها و دره‌های ترک[6] و ریزابه‌های جنوبی آن سونجا[7] و آرگون (ارقون) سرازیر شدند.(۱۱)

ناگهان در ۱۵۵۶/۹۶۳ پس از فتح قازان و خان‌نشینان هشترخان (حاجی طرخان یا آستراخان) توسط ایوان مخوف(۱۲)، شمال قفقاز رفته رفته هدف برخورد بین‌المللی و مرکز بازی بزرگی شد که بازیگران آن امپراتوری عثمانی، خانات کریمه و شیبانیان ترکستان در شرق؛ سلسلهٔ

5. Clanic 6. Terek 7. Sunja

بزرگ نوگای[8] (نوغای) و مسکو در غرب و ایران در جنوب بود. پس از فتح هشترخان، روسیه تلاش برای استیلا بر غرب، مرکز و دست آخر شرق قفقاز را آغاز کرد. لشکر تزار فیودور[9] اول (۹۴۵ - ۱۰۰۷/ ۱۵۵۷ - ۱۵۹۸)، جانشین ایوان مخوف، در ۱۵۷۸/۹۸۶ به ترک و زمینهای پست قفقاز رسید و در ۱۵۹۰/۹۹۹ پیشروی به سوی جنوب را تا سونجا ادامه داد. عثمانیها و خانات کریمه با تشخیص خطر روبه‌افزایش، به کاباردها، متحدان روسیه، حمله کردند و عثمانیها در رشته‌ای از عملیات نظامی علیه ایران، برای مدتی جنوب قفقاز را تسخیر کردند.(۱۳)

در ۱۶۰۴/۱۰۱۳ لشکرکشی وسیع بوریس گادونوف[10] (شوهر خواهر فیودور و تزار بعدی) به قفقاز به شکست انجامید و همچنین قلعه‌هایی را که پیشتر در ۱۵۹۴/۱۰۰۲ تزار فیودور اول در ساحل رودهای ترک و سونجا ساخته بود، در حملهٔ جنگجویان داغستانی و سپاهیان ایران در ۱۶۵۲/۱۰۶۲ در دورهٔ شاه عباس دوم ویران شد.(۱۴) از این پس تا ۱۷۸۳/۱۱۹۷ مرحله‌ای تازه در تاریخ منطقه آغاز شد و شمال قفقاز و سرزمین چچنیا در قلب آن، درنقشهٔ سیاسی جهان دیگر از مراکز و کانونهای توجه به شمار نمی‌رفت. روسیه به اروپا بازگشت؛ ایران به حضور در منطقه علاقه‌مند نبود؛ و عثمانیها و تاتارها که از ایران شکست خورده بودند به حمایت خود از برخی قبایل قفقاز، تنها از فاصله‌ای دور، ادامه دادند.

در منابع فارسی عباسقلی باکیخانف در گزارش بسیار با اهمیتی در

---

8. Nogay 9. Feodor 10. Boris Godounov

گلستان ارم به روابط این قوم با حکام داغستان، تقسیم‌بندی داخلی و طوایف آن و دست آخر به خاندان حکومتگر بخش مهمی از طوایف چچن در قرن یازدهم/هفدهم اشاره می‌کند که هیچ‌یک از منابع غربی و کارشناسان متأخر تاریخ چچنها بدان توجه نکرده‌اند. این گزارش شرحی کوتاه است در باب مصالحه‌ای میان خاندان خان چچن (طرلاو اوغلی) و شمخالان داغستان، پس از جنگهایی که منجر به کشته شدن تعدادی از افراد خاندان طرلاو اوغلی گردید. او می‌نویسد: «قسمت سفلای مچقچ را که چچن تالا و کرمنچوک و شالی و اتاقه و غیره باشد به خون بهای مقتولان به وارث ایشان طرلاو نام بدادند و او اهالی از نشاق آورده و در آنجا بنای آبادانی گذاشت... این ملک... سه قسم است کوهی و جنگلی و بیابانی. تاومچقچ که کوهی باشد همیشه اوزدن یعنی خودسر بوده آغاچ مچقچ و توزمچقچ که جنگلی و بیابانی‌اند تا عصر ما به امرای خودشان از اولاد طرلاو خراج‌گذار بودند و امرای طرلاو اوغلی در ملک قدیم خودشان کون بت و آرغونای [آرگون] نیز کوهها و املاک دیگر و یک قریه رعیت داشته همه ساله خراج می‌گرفتند. همچنین قرایای آوق و بایان که معدن نفط دارد و محال سلاتاو که دوازده قریه و قریب دو هزار خانوار است به امرای اندری خراج داده خدمت می‌نمودند».(۱۵)

نکتهٔ در خور توجه آن است که براساس شرح فوق، حکومت خاندان طرلاو تا هنگام نگارش *گلستان ارم* (قرن سیزدهم/نوزدهم) ادامه داشته است و این سندی است معتبر دال بر وجود حکومت فئودالی و یکجانشین میان چچنهای جنگل و دشت‌نشین با سابقهٔ تاریخی مشخص و نیز پایان یافتن ساختارهای عشیرتی اولیه در میان این دسته از طوایف چچن. همچنین شرح مذکور به برخورد میان چچنها (میچیگیش در میان

کومیکها) و دیگر اقوام قفقاز (ساکن بخشی از داغستان) اشاره دارد.[۱۱]

رخداد مهم این دوره از نظر ارتباط چچنها با اقوام خارج، لشکرکشی کوتاه و نافرجام پطرکبیر (پطر اول) علیه ایران و دربند بود.

این لشکرکشی در ۱۷۲۲/۱۱۳۵ انجام شد. پطرکبیر، مدتی را در سرزمین چچنهاگذراند و موقعیت قزاقها را در امتداد رود ترک تقویت کرداما سرانجام، با تحمل شکست از کوه‌نشینان قفقاز، مجبور به عقب نشینی شد.[(۱۶)] لشکرکشی پطر، در عین حال همزمان با افول قدرت صفویان در ایران بود و از استمداد سلطان حسین صفوی از وی برای بیرون راندن افغانان یاد شده است.[(۱۷)]

اما علی‌رغم سکوت وآرامش نسبی، به‌آرامی تحولات مهمی درقفقاز روی داد که در دگرگونیهای بعدی تأثیر عمیقی برجا نهاد. نخست پیشرفت مداوم اسلام در شمال و مرکز قفقاز بود که با توقف پیشرفت مسیحیت برای بسیاری از نبردهای بعدیِ اهالیِ بومی با روسیه بنیانی عقیدتی فراهم آورد. دیگر، رشد روزافزون مهاجرنشینهای روستایی روسی در کوهپایه‌های قفقاز شرقی بود که با تأسیس دهکده‌های قزاق‌نشین در امتداد ترک و گربن[۱۲] آغاز شد. سومین دگرگونی مهم، سقوط امپراتوری‌قدرتمند نوگای و جایگزین شدن کومیکهای بودایی به جای آنها بود. روسهانیز که شرح جذاب آفاناسی نیکیتین از هند و کرانهٔ اقیانوس هند آنها رامجذوب کرده بود،با علاقهٔ بیشتری به قفقاز چشم

---

۱۱. نام چچنها، در میان کومیکها (قموقها)ی ترک، یعنی میچگیش، مؤید این است که باکیخانف از قوم چچن سخن می‌گوید.

12. Gereben

دوختند.

از ۱۷۸۳/۱۱۹۷ مرحله‌ای دیگر در تاریخ قفقاز و چچنها آغاز می‌شود و تا ربع اول قرن نوزدهم ادامه می‌یابد که آغاز فشار سازمان‌یافتهٔ روسیهٔ تزاری علیه شمال قفقاز است. در دورهٔ سلطنت کاترین دوم و در ۱۷۸۳/۱۱۹۷ با سقوط آزاق[۱۳]، خانات کریمه از صحنه حذف شدند و راه برای برخورد رودررروی روسها و اقوام شمال قفقاز گشوده شد.[(۱۸)] همزمان با این تحوّل و با زوال تدریجی اقتدار و نفوذ سنتی ایران و عثمانی و بالاگرفتن رویارویی میان حکومتها و اقوام داخل قفقاز، زمینه برای استیلای قدرت نوظهور روسیه هموارتر شد. تکیهٔ دولتهای مسیحی جنوب قفقاز به روسیه در برابر تهاجم ایران، راه را برای نفوذ روسها بیش از پیش گشود. چنانچه مقارن این احوال در ۱۷۸۳/۱۱۹۷، هنگامی که علیمرادخان زند (حک:۱۱۹۳-۱۱۹۹/۱۷۷۹-۱۷۸۵) برای برگرداندن اقتدار ایران بر گرجستان اقدام کرد، هراکلیوس دوم، حکمران گرجستان، از روسها تقاضای کمک کرد و این فرصتی برای ژنرال پاول پوتیومکین، فرمانده نیروهای روسیه در قفقاز، فراهم کرد تا دژی در سرچشمهٔ رود ترک، واقع در ارتفاعات اصلی قفقاز بنا کند. او این دژ را با احداث استحکاماتی به مزدوک مرتبط ساخت و نیرویی در آن مستقر کرد و آن را ولادی قفقاز[۱۴] یعنی «فرمانروای قفقاز» نام نهاد.[(۱۹)]

شیخ منصور اُشرومه

دو سال پس از این تاریخ و در ۱۷۸۵/۱۱۹۹ منصور اُشرومه (۱۱۳۲-۱۲۰۹/۱۷۲۰-۱۷۹۴)، شیخ نقشبندی چچن، برای دوره‌ای

---

13. Azag 14. Vladikavaz

کوتاه بیشتر شمال قفقاز را از چچنیا تا کوبان در «جنگی مقدس» علیه روسیه متحد کرد. ماجرای شیخ منصور، ماجرایی شگفت‌انگیز بود که هنوز بسیاری از زوایای آن بدرستی روشن نشده است و این در حالی است که حرکت وی خاطره‌ای در حافظهٔ تاریخی جنگجویان چچنی پدید آورد که در مقاومت طولانی مریدان شامل و رودررویی این قوم حتی در آخرین دههٔ قرن بیستم زنده و پویا باقی‌مانده است. او در زمان خود نیز به قهرمان افسانه‌ای بسیاری از داستانها و ترانه‌های مردمی چچن و دیگر اقوام کوه‌نشین قفقاز تبدیل شد. نمونه‌ای که تنها شیخ شامل توانست در حد وی بدرخشد. گرچه از طریق اسناد عثمانیها و منابع روسی تا حدی جزییات برخوردها و عملیات نظامی وی علیه روسیه روشن شده است، با اینهمه سیما و هویت وی آنچنان با افسانه‌ها و داده‌های متناقض تاریخی در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است که، تشخیص واقعیت دشوار به نظر می‌رسد. اسطوره پردازی دربارهٔ شیخ منصور، همزمان با قیامش، در مطبوعات ایتالیایی آغاز شد که او را اصلاحگر، سرباز و پیامبری جدید معرفی می‌کردند که نه تنها برای قدرت روسیه، بلکه از طریق اصلاحات مذهبی که موجد آن بود، برای عثمانیها نیز تهدیدی محسوب می‌شد. به این ترتیب منصور، حتی پس از شکستهایش، به افسانه‌ای تبدیل شد و کنجکاوی دربارهٔ او افزایش یافت. روزنامه‌ها او را با جیوانی باتیستابوئتی[15]، مسیونر معروف ایتالیایی و پزشک روحانی فرقهٔ دومینیکن، اهل پیه‌مونتز، یکی دانستند و از آن زمان به بعد این فرضیهٔ عجیب، یکی بودن شورشی قفقازی و راهب ایتالیایی،

---

15. Gian Battista Boetti

حتی در آثار جدی ایتالیاییها تکرار شد. ظاهراً نوشته‌های این مسیونر ماجراجو، یکی از راههایی بوده است که از طریق آن اعمال و عقاید شیخ منصور در ایتالیا معروف شد و او را به الگوی جهانشمول «روح شورشی» و «لرزانندهٔ نظام مستقر» تبدیل کرد.(۲۰)

بر پایهٔ منابع چچنی، منصور در دهکدهٔ الدی[16]، در دشتهای چچن و نه چندان دور از گروزنی، در خانوادهٔ با نفوذی بنام اشرومه به دنیا آمد.(۲۱) دهکده الدی میان سونجا و رود کوچک گوی است. هر دو رود به مناطقی که اکنون حوضه‌های نفتی است، می‌ریزد. تابستانهای آن خشک و سوزان و زمستانهای آن با ابرهای متراکم خاکستری که تا گروزنی ادامه دارد، همراه است. برخی او را از نسل نوگایها دانسته‌اند.(۲۲) والدینش که از ایشکروا[17] به الدی آمده بودند، بر طبق سنت کوه‌نشینان، پسر کوچک را به فراگیری قرآن گماردند. استعداد منصور در فراگیری، آموزگارانش را به شگفتی واداشت. بزودی افزون بر تحصیل علوم مذهبی، همانند دیگر جوانان چچن، استفاده از سلاح و اسب سواری را نیز آموخت و در بیست سالگی برای ادامهٔ تحصیلات به داغستان که در آن روزگار از حوزه‌های معروف مطالعات اسلامی بود، رفت و در کسوت «ملا» به ده خود بازگشت. در این سالها، چچنها همانند بیشتر طوایف قفقاز در درگیری مداوم با یکدیگر به سر می‌بردند و این آنان را از مقاومت در برابر تهدید ارتش تزار باز می‌داشت. منصور برآن شد تا حول آموزشهای قرآن و پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلم، قوم خود را متحد سازد. او چچنها را تهدید کرد که اگر روش زندگی خود را اصلاح نکنند و دست از منازعه

---

16. Aldi 17. Ichkerua

برندارند، خداوند با مسلط کردن روسها برآنان و از دست دادن زمین، آزادی و ایمانشان آنها را مجازات خواهد کرد. بزودی بسیاری از آبادیها و روستاهای اطراف برای شنیدن سخنان وی به الدی آمدند. در ۱۷۸۵/۱۱۹۹ به‌عنوان امام و رهبر دنیوی و معنوی مردم قفقاز، انتخاب شد و سفری را در سراسر قفقاز برای متحد کردن اقوام ساکن کوهها آغاز کرد. آنان او را استاذ[۱۸] نیز می‌نامیدند.[۲۳]

مقارن دعوت منصور، کاترین دوم در ۱۷۶۲/۱۱۷۶ بر تخت نشست و بار دیگر توجه روسیه به قفقاز برانگیخته شد. در ۱۷۶۳/۱۱۷۷ دژ مزدوک، که بعدها یکی از پایگاههای اساسی برای توسعهٔ نفوذ روسیه محسوب می‌شد، برکرانهٔ ترک بنا شد. سلطان عثمانی، مصطفی سوم، که از پیشروی روسها در قفقاز ناراضی بود در ۱۷۶۸/۱۱۸۲ بر ضد روسیه اعلام جنگ کرد.

در ۱۷۸۳/۱۱۹۷، منصور مبارزهٔ خود را با روسها آشکارتر و سخت‌تر کرد. عثمانیها از آنجاکه این مبارزه در راستای علایق سیاسی و نظامی آنان بود، به او و نهضت وی علاقه نشان دادند و غازی اوغلی محمدآغا نامی را نزد وی فرستادند. گزارش غازی اوغلی دربارهٔ منصور به فرح علی‌پاشا، نخستین سند دربارهٔ منصور در بایگانیهای باب عالی است. به گفتهٔ او «شیخ منصور باگفتن «مدارا و اتکا به کفار حرام است و هر مسلمانی باید کافر را زده و اموالش را غارت کرده، و اهل و عیالش را به اسارت گیرد.» به داغستانیها و تاتارها در بارهٔ کفار هشدار می‌دهد.» منصور، مُهری از شاخ گاو داشت که برآن جملهٔ «لااِنّ مِن امام منصور و اِنّ بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم»

---

18. Ustaz

حک شده بود و وی احکام خود را با آن ممهور می‌کرد (← بخش تصاویر). سرکردگی وی بر اقوام داغستان با نوعی اندیشهٔ مهدویت همراه بوده است.[۲۴] منصور، پولادخان، یکی از خویشاوندان خود را همراه همین غازی اوغلی محمدآغا به استانبول فرستاد اما، از فرستادهٔ وی استقبالی راکه منصور انتظار داشت، به جا نیاوردند. چندی نگذشت که پیروزیهای منصور در برابر روسها موجب شد نه تنها دولتمردان و رجال عثمانی بلکه بسیاری از اهالی آناتولی بویژه طلاب و چهره‌های مذهبی از جمله سید خلیل افندی از علمای عینتاب همراه با دویست نفر از طلاب خود و محمدرضا سیواسی که در علوم دینی و سیاسی شهرت داشت به دیدار او بشتابند.[۲۵]

در ۱۷۸۵/۱۲۰۰، لشکری به فرماندهی کلنل پیری[19] مأمور حمله به الدی و تخریب مرکز قدرت منصور شد. این مأموریت نخست در پوشش اکتشاف در منطقه انجام گرفت تا توجه عثمانیها جلب نشود. اما سرانجام این نیرو با افراد منصور درگیر شد و پس از نبردی سهمگین که به جنگ تن به تن انجامید، جنگجویان منصور به یاری کاباردینها که راه گریز را بر روسها بسته بودند،[۲۶] نیروهای کلنل پیری را در ساحل سونجا مضمحل کردند و این سخت‌ترین شکستی بود که ارتش تزارینا کاترین دوم تحمل کرد. پیری کشته شد و تجهیزات و تدارکات بسیار همراه با اسیران روس به دست منصور اشرومه افتاد.[۲۷] با پیروزی در این نبرد که نابودی یک تیپ کامل از قشون روسیه را درپی داشت، منصور رسماً علیه روسها اعلام جهاد کرد.[۲۸] آوازهٔ این پیروزی در سراسر قفقاز پیچید و نه تنها

---

19. Pieri

چچنها که قوم خود منصور بودند، بلکه اینگوشها، آستها، چرکسها، کاباردینها، آوارها، لکها، کومیکها و حتی ساکنان کوبان دور دست به او پیوستند.[۲۹] این فرصتی بی‌مانند بود. منصور به سرکردگی نیرویی بیست هزار نفری به تمام پادگانهای پراکندهٔ روسها در شمال قفقاز حمله و مزدوک، قزلار[۲۰] و ولادی قفقاز را تسخیر کرد و روسها را ناگزیر ساخت مواضع و استحکامات خود را در طول مسیر نظامی قفقاز تا کوبان ترک کنند.

پس از این جریان، منصور در دو زمینه به فعالیت پرداخت: نخست اصلاحات داخلی و سازماندهی حکومت خود و استقرار بنیادهایی براساس شریعت در میان چچنها و کوه‌نشینان قفقاز؛[۳۰] و دوم استحکام روابط با عثمانیها که به سبب دشمنی با روسها، متحد بالقوهٔ او محسوب می‌شدند. ازینرو، منصور اعلام کرد غنایم نبرد با روسها را در اختیار نمایندهٔ عثمانیها، فرح‌علی پاشا[۳۱] خواهد گذارد.[۳۲] این موضعگیری تا حدی خیال عثمانیها راکه نسبت به نهضت منصور بدگمان بودند، آسوده کرد و به مرور زمان توجه به شیخ‌منصور و یاری وی در دستور کار باب عالی قرار گرفت. این بار تحقیق دربارهٔ وی به عهدهٔ کَلَش‌بیک، محافظ سوخومی، بود. او حسن فهمی را با هدایایی به منطقهٔ چچن فرستاد تا دربارهٔ منصور آگاهیهای تازه‌ای به دست آورد. درگزارش او آمده است که منصور، از اهالی دهکدهٔ الدی در چچن، در آغاز به تجارت می‌پرداخته تا اینکه، به ادعای خودش، ندایی غیبی از سوی پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلم، او را مأمور هدایت مردم کرده است.[۳۳]

---

20. Kizgiar

روسها در ۲۶ ذیحجهٔ ۱۱۹۹/ ۳۰اکتبر ۱۷۸۵ به فرماندهی ژنرال تُکلّی، جانشین پوتیومکین، به تعرّض وسیعی دست زدند که هرچند به تصرف مزدوک انجامید، اما نتوانستند به منطقهٔ اصلی چچنها دست یابند. منصور با استفاده از موقعیت و شایعات مربوط به برخورد قریب‌الوقوع روسها و عثمانیها دست به کار شد و با انتشار بیانیه‌هایی پی‌درپی در ۱۷۸۶/۱۲۰۰ در صدد برآمد از جبههٔ آلکساندروسکایا، نُورُبستووه و کوبان به روسها حمله کرده و آنان را عقب راند. این حملات با موفقیت همراه بود. با آغاز جنگهای روس و عثمانی در ۱۲۰۱-۱۲۰۲/۱۷۸۷-۱۷۸۸ و تلاش عثمانیها در استفاده از قفقازیها در جبههٔ شرق علیه روسها، به نظر می‌رسید منصور بتواند به حمایت عثمانی امیدوار باشد، اما نگرانی عثمانیها از شیخ منصور به سبب این باور که وی مانع اطاعت چرکسها از دولت عثمانی است، همکاری منصور و باب عالی را با دشواری همراه ساخت. روسیه نیز با دقت، فعالیت منصور را زیرنظر داشت و تمام تلاش خود را به کار برد تا از اتحاد او با شاهین‌گرای، آخرین حکمران خانات کریمه، ممانعت کند. سرانجام نیز در ۱۷۸۷/۱۲۰۱ با اعدام شاهین‌گرای در بوزجه آده (تندوس) به خواست خود رسید.[۳۴] افزون براین، تحولات بعدی، بویژه موضع دولت عثمانی، بسیاری از تلاشهای منصور را با وجود چند پیروزی درخشان نظامی با بن‌بست روبرو کرد. در واقع با وجود کوشش شیخ‌منصور در جلب حمایت عثمانیها، سوءظن آنان نسبت به او کاملاً از بین نرفته بود.

در این میان برخی دولتمردان عثمانی، شخصاً، نسبت به مبارزهٔ منصور نظر مساعدی داشتند. از جمله حسن‌آغا کدخدای فرح علی پاشا

و فرمانده دژ معروف آناپا[21]، مرکز قدرت عثمانیها در قفقاز.(۳۵) اما حسن‌آغا در رقابتهای میان مقامات عثمانی کشته شد و حتی توجه او را به نهضت منصور، یکی از دلایل اعدام وی دانسته‌اند.(۳۶) حسن‌آغا توپهای دوررزن و سایر مهمات موجود در دژ آناپا را آماده کرده بود و تصمیم داشت به منصور ملحق شود اما نقشه‌اش فاش و در محرم ۱۲۰۰/نوامبر ۱۷۸۵ اعدام شد. فرمانده جدید آناپا، بیجان اوغلی علی‌پاشا[22] نیز برای نزدیکی با منصور، باب مکاتبه با وی راگشود. اما او مردی بی‌کفایت بود و در جلب همکاری منصور و کشاندن او به آناپا کامیاب نبود. وی مکاتبات خود را به باب عالی فرستاد و این اسناد منعکس کنندهٔ پیروزیهای منصور و در عین‌حال نگرانی دولت عثمانی از حرکت مستقل او بوده است.(۳۷) در همین احوال، تمایل منصور به پیوستن به نیروهای عثمانی برای جنگ علیه روسها از طریق پاشای آناپا به باب عالی گزارش شد و منصور برای مذاکره به دژ آناپا آمد. ترکها منصور را مطمئن کردند که در صورت رویارویی با ارتش روسیه، تمام پادگان آناپا را به کمک او خواهند فرستاد. نیروهای منصور، نزدیک خُپِر با روسها روبرو شدند و در نبرد سهمگینی که درگرفت و هر دو طرف، متحمل تلفات سنگینی شدند و با وجود اینکه ترکها در لحظهٔ حساس به کمک منصور نیامدند و او وادار به عقب‌نشینی شد، اماکمی بعد منصور با استفاده از سردی هوا و موانع طبیعی و ضعف قوای روس، به آنها

---

21. Anapa

۲۲. شاید این نام که در متون ترکی بسیار آمده است شکلی تصحیف شده از نام بیژن اوغلی باشد.

حمله برد و ایشان را شکست داد. ژنرال تکلی جای خود را به کنت گودویچ داد. منصور پیروزمندانه به همراهی سربازان چچن، داغستانی و آدیغه (آدیگه) به آناپا بازگشت.

آناپا مرکز مقاومت قفقاز علیه روسیه شد و گودویچ با هدف تسخیر آن در ۱۷۹۰/۱۲۰۴ با لشکری ۲۵٬۰۰۰ نفره و به فرماندهی شخص خود، راهی دژ آناپا شد و آن را محاصره کرد. ترکها تصمیم گرفتند که تسلیم شوند، اما شیخ منصور جداً مخالف تسلیم بود و پس از مذاکرات طولانی، فرمانده ترک قلعه، بطال پاشا، را به مقاومت واداشت. در ۸ شوال ۲۱/۱۲۰۴ جون ۱۷۹۰ آناپا با تسلیم ترکها سقوط کرد و منصور اشرومه به اسارت نیروهای روسی درآمد.(۳۸) او را به سن‌پطرزبورگ به حضور ملکه‌الیزابت دوم بردند و در ۱۷۹۱/۱۲۰۵ در قلعهٔ اشلوسلبرگ[۲۳] زندانی کردند. شیخ منصور اشرومه پس از تحمل چهار سال اسارت و اندوه دوری از وطن در ۱۲ رمضان ۱۳/۱۲۰۸ آوریل ۱۷۹۴ درگذشت.(۳۹)

مقاومتهای پراکنده

در نخستین سالهای قرن نوزدهم در حالیکه تنها بیست سال از مرگ شیخ‌منصور می‌گذشت، بار دیگر آتش جنگ در سرزمین چچنها برافروخته شد و این قوم به سالهایی پا نهاد که باید آن را قرن ژنرالها تعبیر کرد. سالهایی که «سر برف‌آگین قفقاز» حاضر به «فرود آمدن»(۴۰) در برابر این ژنرالها نبود. نامیترین فرماندهان ارتش تزاری، فاتحین نبردهای روسیه با ناپلئون، امپراتوری عثمانی و ایران دورهٔ فتحعلی‌شاه، به نوبت

23. Schlusselburg

برای تسخیر چچنیا و سرزمینهای صعب‌العبور شمال قفقاز، راهی این دیار شدند. چچنها نیز خیزش تازه‌ای را به رهبری مشایخ نقشبندیِ آوار، غازی‌محمد (*دایرةالمعارف فارسی*: ملامحمد قاضی)، حمزه‌بک و سرانجام شیخ شامل آغاز کردند که از آن میان، سالهای مقاومت به رهبری شامل، رهبری استثنایی با خصوصیاتی کاملاً فرمند[24]، شاخص است. فتح قفقاز در این سالها، از بخشهای پرتلاطم تاریخ روسیه است. این فتح تنها پس از چیرگی بر سه مانع عمده: مقاومت کوه‌نشینان، از میان رفتن نفوذ عثمانیها و قدرت ایران در منطقه حاصل شد.(۴۱)

پس از الحاق گرجستان (۱۲۱۶-۱۲۲۵/ ۱۸۰۱-۱۸۱۰) و آذربایجان (۱۲۱۸-۱۲۲۸/ ۱۸۰۳-۱۸۱۳)(۴۲) برای تزار روسیه ممکن نبود که سرزمینهای میان این دو منطقه از یکسو و خاک اصلی روسیه از دیگر سو ـ یعنی زیستگاه قوم چچن و سایر اقوام شمال قفقاز ـ خارج از حیطهٔ نفوذ و قلمرو روسیه باشد. در نتیجه، پس از پیروزی بر ناپلئون، تزار قدرت نظامی خود را متوجه این مناطق کرد، در حالیکه انتظار داشت بسرعت ترتیب این «دسته‌های راهزن» داده شود و همین دیدگاه بیحوصلگی و بیطاقتی بعدی او را در مقابله با جنگجویان چچنی و سایر اقوام قفقاز توجیه می‌کند.(۴۳) آلکساندر اول(۴۴) (۱۱۹۱-۱۲۴۰/ ۱۷۷۷-۱۸۲۵)، یکی از قهرمانان جنگهای ناپلئونی و فرمانده نیروهای مشترک گارد روس و پروس در فتح پاریس در ۱۸۱۴/۱۲۲۹، آلکسی پترویچ یرمولوف[25]، را به فرماندهی قوای روسیه در قفقاز گمارد (۱۸۱۶/۱۲۳۱).(۴۵) همچنین وی را به سمت سفیر فوق‌العادهٔ روسیه در

---

24. carismatic 25. Aleksi Petrovich Ermolov

دربار فتحعلی شاه منصوب کرد.(۴۶) یرمولوف از پشتیبانی کامل آلکساندر اول برخوردار بود. او در این هنگام چهل سال داشت و در کنار دو سردار برجستهٔ روس، کوتوزوف[۲۶] و باگراتیون[۲۷]، محبوبترین نظامیِ امپراتوری روسیه محسوب می‌شد و آوازهٔ شهرتش پیش از ورود به قفقاز، به این سرزمین رسیده بود. یرمولوف خط مشی خود را در برابر اقوام قفقاز چنین خلاصه کرده بود: «مایلم بیم و هراس از نام من، بهتر از هر دژ و بارویی مرزهایمان را حفظ کند و کلام من قانونی به اجتناب ناپذیری مرگ تلقی گردد. ملاحظه‌کاری در چشم آسیاییها ضعف محسوب می‌شود و شدت عملی که من نشان می‌دهم، از انسانیت است. یک اعدام، صدها روس را از انهدام و هزاران مسلمان را از خیانت نجات می‌دهد». او معتقد بود وحشت نام او باید کاراتر از قلعه‌هایی باشد که بعدها در قفقاز ساخت و در سراسر قفقاز حرف او باید قانون شمرده شود. داستان یرمول یا «شیطان روسی»، آنگونه که قفقازیها او را می‌نامیدند، و بیرحمیهای وی موضوع ترانه‌های حزن‌آوری شد که سینه به سینه نقل می‌شد، حتی پلیس مخفی تزار نیز معتقد بود، غرور بیحد او سرانجام نابودی خود او را درپی دارد.(۴۷)

در همین سالهاست که با نام قوم چچن در اسناد دولتی ایران روبرو می‌شویم. در این اسناد ازکم وکیف روابط ایران با منطقهٔ مورد بحث، جز اشاراتی پراکنده، همانند موارد زیر، اطلاع دیگری در دست نیست.

در فرمانی که به تاریخ جمادی‌الثانی ۱۲۱۹ خطاب به رؤسای کاباردی و چچن از سوی فتحعلی‌شاه صادر شده است عبارت « اعزه و اعیان

---

26. Kutuzov 27. Bagration

قبارتی [کاباردی] و چچن و هری و اکابر و اشراف و رؤسای سرخیلان طوایف چرکس بدانند...»[۴۸] به چشم می‌خورد.

میرزا محمد هادی علوی شیرازی در خاطرات سفر خود در اول ذیقعدهٔ ۵/۱۲۲۹ اکتبر ۱۸۱۵ از حضور و سکونت چچنها در حول و حوش کوه البرز [کوههای قفقاز] سخن گفته و می‌نویسد: «همیشهٔ اوقات به رسم دزدی و شبیخونِ بر سر راه طایفهٔ روس می‌آیند و مال آنها را سرقت می‌نمایند. اغلب اتفاق افتاد که بسیاری از روس را مقتول ساخته‌اند و [یا] زنده دستگیر کرده و برده‌اند... حال که مدت چهارده تا پانزده سال است که طایفهٔ روس به این سامان آمده و در این مکانها توقف دارند، نتوانستند که این راهها را امنیت و آرامی داده باشند، که بتوانند عبور کرده باشند. قرار روسیه حال این است که در هفته دو روز، قوافل و متردین هرکسی باشد در رفتن به قفقاز، لینه [در کابارد] و در آمدن در مُزْدُک [مزدوک] جمع می‌شوند و توقف می‌نمایند. جمعی سالدات با توپخانه و آتش خانه و استعداد، آنها را برداشته آورده و از این راهها می‌گذرانند... با وجود این... مکرر اتفاق افتاده که از طوایف مذکور بر سر متردین ریخته مال آنها را برده و هر کس بوده دستگیر کرده و برده‌اند و حتی چاپار بدون محافظ حرکت نمی‌کند...» و در ادامه می‌افزاید: «...اما طایفهٔ چچن در آن حوالی در کوهها و جاهای صعب توقف دارند، و ده [الی] دوازده هزار خانوار هستند که بطریق قطاع الطریق در آن حوالی و حواشی و راهها به سرقت آدم و اموال مشغول می‌باشند و اطاعت اروس نکرده‌اند. بعضی از این طایفه را نیز چان چان هم می‌گویند و مکرر اتفاق افتاده، که این طایفه از مال و اموال و مردان روس بسیار سرقت کرده و برده‌اند و بزرگان آنها را نزد خود نگاهداشته‌اند مبالغی وجه گرفته و

مرخص کرده‌اند و اروس از چاره اینها عاجز هستند و به هیچ‌وجه دست تسلط به این طایفه ندارند».(۴۹)

حتی گذر نویسندهٔ سطور فوق از معابر کوهستانی قفقاز و از میان سرزمین این قوم به کمک قوای نظامی روس صورت گرفته است. او به تمهیدات و استحکامات نظامی روسها برای جلوگیری از حمله و آدم ربایی چچنها اشاره دارد و از موقعیت جغرافیایی، کم‌آبی و ناامنی منطقه که زراعت را در آن حوالی دشوار ساخته، سخن می‌گوید. بدین ترتیب چنین می‌نماید که دزدیدن مال و انسان برای باج خواهی، گونه‌ای منبع گذران معیشت برای چچنها محسوب می‌شده است. عملیات یرمولوف در قفقاز با وجود خطر استیلای روسها بر منطقه، به سبب آرام‌کردن سرحدات ایران در این منطقه تا حدی با استقبال دربار قاجار روبرو بوده است.

یرمولوف پیشروی منظمی را به قلب داغستان و چچنیا آغاز کرد و در این پیشروی تاکتیکی را برگزید که در تاریخ به «استراتژی محاصره» شهرت یافت. گرچه موجد و مبتکر این شیوه یکی از رؤسای ستاد او، ولیامینوف[۲۸] بود، اما به نام یرمولوف در تاریخ پیوند خورد.(۵۰) او نخست متوجهٔ محور ترک شد که در آنجا جنگهای چریکی و یورش و دستبرد اهالی به قوای روس استمرار داشت و خارج از دژهای نظامی برای روسها امنیتی وجود نداشت. طرح یرمولوف احداث قلعه‌های نظامی جدید بود. در ۱۲۳۲-۱۲۳۳/۱۸۱۷-۱۸۱۸ جناح چپ جبههٔ قفقاز از ترک به سونجا منتقل شد و در ذیحجهٔ ۱۲۳۲/اکتبر ۱۸۱۷

---

28. Veliaminov

استحکاماتی در ارتفاعات سونجا تأسیس شد. این اولین گام در پیشرفت منظم به اعماق قلمرو کوه‌نشینان و نقطهٔ عطفی در جنگهای این دورهٔ قفقاز بود. در ۱۸۱۸/۱۲۳۳ نخستین دژ، گروزنایا[۲۹] درکنار رود سونجا و در قلب ولایت چچن احداث و بعدها پایتخت چچن شد. یرمولوف دستور داد در این مکان زملیانکا ـ نوعی استحکامات نظامی ـ ساخته شود که مرکز ستاد فرماندهی او شد. درپی آن، احداث شش باروی این دژ جدید آغاز شد. چچنها که از این تجاوز به حریم خود ناخشنود بودند، سربازهای روس را هدف تک تیراندازان خود قرار دادند. یرمولوف با قرار دادن عرادهٔ توپی به عنوان طعمه و کشاندن چچنها به آن ناحیه برای تصاحب آن، آتش توپخانهٔ خود را برآنها گشود و تلفات سنگینی برآنان وارد آورد.[(۵۱)]

یک سال بعد، در ۱۸۱۹/۱۲۳۴، یرمولوف دژ ونزاپنایا[۳۰] را در منطقهٔ آندره‌ای در شرق چچنیا ساخت و در فاصلهٔ این دو قلعه، قلاع کوچک دیگری نیز احداث کرد تا بر راههای منتهی به کوههای سلاتاو (صلوات) مسلط شود.[(۵۲)] در ۱۸۲۱/۱۲۳۶ دژ بورنایا[۳۱] در حوالی مخاچ قلعه و مشرف بر تارخو احداث شد و محوری مرکب از دژها و قلعه‌های گوناگون از ولادی قفقاز تا دریای خزر امتداد یافت.[(۵۳)]

در پی تأسیس قلعه‌ها، حاکمان داغستان و رؤسای اقوام قفقاز از جمله چچنها، متوجهٔ خطر شدند و شروع به مقاومت کردند. یرمولوف بسختی با این حرکت مقابله کرد و نخست موفق شد طوایف را یکی پس از دیگری ناگزیر به اطاعت کند و به آلکساندر اول گزارش داد که اکنون

---

29. Groznaia 30. Vnezapnaia 31. Burnaia

قفقاز در دستهای امپراتور است، اما اشتباه می‌کرد. آتش فراتر از آن بود که می‌پنداشت. با وجود تقویت نیروهای روسی و الحاق دسته‌های سربازان گرجی به آنها، که دسته‌های قفقاز نامیده می‌شدند (۱۸۱۹/۱۲۳۴)، شورش و ناامنی سراسر قفقاز را فراگرفته بود. یرمولوف به سرکردگی نیرویی که اکنون به پنجاه هزار نفر می‌رسید، در منطقهٔ قزاق نشین شمال غربی قفقاز اقامت گزید و سرانجام تصمیم گرفت به چچنها حمله کند. زیرا آنان در ۱۸۱۸/۱۲۳۳ با تشکیل اتحادیه‌ای با دیگر سران عشایر منطقه، به یک رشته حملات نظامی در امتداد سونجا اقدام کردند.[۵۳] در ۱۲۳۴-۱۲۳۵/۱۸۱۹-۱۸۲۰، یرمولوف با خشونت تمام پس از محاصرهٔ دهکده‌های چچن و کشتار ساکنان آن، قبایل را شکست سختی داد. رفتار او، برای قبایل مسلمان تا حدی شوک‌آور بود. زنان مانند برده فروخته یا میان افسران روس تقسیم شدند[۵۴] و قلمرو برخی خوانین محلی به واسالهای روسیه داده شد. در این میان، تلاش دولتهای ایران و عثمانی برای بهره‌برداری از احساسات دینی و ضد روسی اهالی، با پیروزی روسها در جنگهای ایران ـ روسیه (۱۲۴۱-۱۲۴۳/۱۸۲۶-۱۸۲۸)، و عثمانی ـ روسیه (۱۲۴۳-۱۲۴۴/ ۱۸۲۸-۱۸۲۹)، به شکست انجامید.

اگر چه یرمولف توانست برای مدتی نوعی صلح و مسالمت ناپایدار بر داغستان حکمفرما کند، اما در ولایت چچن علیا و میان کوه‌نشینان چچن آرامش برقرار نبود. در ۱۸۲۴/۱۲۳۹ شورشی عمومی منطقه را فراگرفت که نشأت گرفته از احساس تنفر نسبت به روسها و نیز اعتقادات دینی بود. یرمولوف با همان شیوهٔ خشن و حملات برق‌آسا و انهدام روستاها موفق شد آرامش را برقرار سازد، اما این موفقیتها گرچه شهرت وی را در پطرزبورگ افزونتر کرد، در قفقاز به کین و نفرت عمومی دامن زد

و ریشه‌های خصومت اهالی را عمیقتر ساخت. حتی تزار نیز نسبت به رفتار خشن او ابراز نارضایتی کرد.

این خشونت و افزون‌طلبی در شمال قفقاز، سبب بالارفتن ظرفیت قیام در کوه‌نشینان از جمله چچنها شد. در ۱۸۲۵/۱۲۴۰، به رهبری بُلات‌بی[۳۲] در قفقاز شورشی آغاز گردید که مرکز اصلی آن چچنیا بود. بلافاصله کومیکها، برخی آستها و داغستانیها به آن پیوستند.(۵۵) آنان موفق شدند یکی از فرماندهان روسی، نیکلای واسیلیویچ گرکف[۳۳] را که بتازگی فرماندهی جبههٔ سونجا را به عهده گرفته بود، از میان بردارند. او از فرماندهان پیرو و وفادار به روش یرمولوف بود. این شورش در تابستان ۱۸۲۶/۱۲۴۲ پس از لشکرکشی یرمولوف به ولادی قفقاز به شکست انجامید و او پیروزمندانه به تفلیس رفت اما سرکوب شورش در نگاهی دقیقتر بیش از آنکه مرهون کارآیی یرمولوف باشد، ناشی از فقدان رهبری در میان چچنها بود.(۵۶) این عملیات، در کوتاه مدت منجر به انقیاد و آرامش در داغستان، چچنیا و ماورای کوبان شد.(۵۷) اما تزار نیکلای اول، جانشین آلکساندر اول، که به قابلیت نظامی یرمولوف اعتماد نداشت(۵۸) و شکست او از سپاه ایران، عدم‌کارایی ژنرال پیر را بر وی آشکارتر کرده بود، او را از فرماندهی نیروهای روس در قفقاز برکنار کرد.(۵۹)

در ۲۸ محرم / اول سپتامبر، شاهزاده پاسکویچ[۳۴]، از افسران مورد اعتماد نیکلای برای فرماندهی نیروهای قفقاز، به عنوان افسری که مستقیماً در برابر تزار مسئولیت دارد، وارد تفلیس شد. شش ماه بعد، در

---

32. Bulat-Bey — شاید تصحیف بولادبی (پولادبیگ) باشد

33. Nikolai Vasilievich Gerekov

34. Paskevich

شعبان ۱۲۴۲/ مارس ۱۸۲۷، یرمولوف از مقام خود استعفا داد و این همزمان با نامهٔ عزل وی از سوی امپراتور بود.

خط مشی یرمولوف گرچه تا حدی در داغستان موفق بود، در چچن با شکست کامل روبرو شد. با وجود این و علی‌رغم برکناری او، یرمولوف چهره‌ای افسانه‌ای باقی ماند. خشونت او نفرت کوه نشینان چچن و دیگر اقوام قفقاز را برانگیخت و یکی از دلایل جذب آنان به سوی نقشبندیان بود که مبارزه با قدرت روسیه از جمله اهداف آنان بود. طولی نکشید که رهبران این فرقه تمام داغستان و بخش کوهستانی چچنیا را، در مبارزه‌ای سی‌ساله علیه روسیه درگیر کردند. روش یرمولوف تحسین کنندگانی نیز داشت. نسلی از نویسندگان روس، آن را بهترین روشِ عملیات نظامی در تسخیر قفقاز دانستند که ترک آن از سوی جانشینان وی منجر به ناکامی، و ادامهٔ راه او از سوی میخائیل اسمیرنویچ ورنتسوف[۳۵] به پیروزی نهایی در برابر شامل منتهی شد.[(۶۰)]

پاسکویچ از بسیاری جهات در نقطهٔ مقابل یرمولوف قرار داشت. او مردی بسیار منضبط بود که هرگز در میان سربازان زیاد محبوبیت نداشت اما همانند یرمولوف، کاملاً مورد اعتماد تزار وقت و اختیاراتش در قفقاز وسیع بود. او پس از پیروزیهایی که در نبرد در برابر ایران و عثمانی داشت به قفقاز آمد، در حالیکه روش او آمیزه‌ای از اقدامات نظامی و به دست‌آوردنِ اعتماد و لطف بومیان بود. پاسکووچ تاکتیک پیشروی منظم یرمولوف را رها کرد و لشکرکشیهای نامنظم تنبیهی را جایگزین آن ساخت. منابع غربی به فعالیتهای قاجاریان در برانگیختن چچنها و

---

35. Michail Semenocich Vorontsov

داغستانیها علیه روسها در این دوره اشاراتی دارند.[۶۱]

اما میرزامسعود، مستوفی نایب‌السلطنهٔ عباس‌میرزا، در شرح خود از وضع چچنها در گزارش سفرش به روسیه، به این تحریکات نپرداخته است. میرزا مسعود جزو هیئتی بود که در ذیقعدهٔ ۱۲۴۴/ مه ۱۸۴۹ به ریاست شاهزاده خسرو میرزا و محمدخان زنگنه برای عذرخواهی از واقعهٔ قتل آلکساندر سرگیویچ گریبایدوف (شعبان ۱۲۴۴/ فوریه ۱۸۴۹) به پایتخت تزار فرستاده شد. هیئت مزبور حامل نامه‌ای برای پاسکویچ، فرمانده ستاد ارتش روس و انگلیس، بود و از راه مرند و نخجوان راهی قفقاز شد. وی در شرح وقایع سفر خود در ۷ ذیحجه/۱۰ جون، از روبرو شدن هیئت ایرانی با قبایلِ چچنِ منطقهٔ قفقاز سخن گفته است. این گزارش دست اول، حاوی اشاراتی به صعب‌العبور بودن راههای منطقه، تأسیس دهکده‌های مهاجرنشین لهستانی و اتریشی و قلعه‌ها و قراولخانه‌ها، مبارزهٔ مسلحانه چچنها با روسها و همراه نبودن برخی اقوام قفقاز با ایشان و پذیرفتن تحت‌الحمایگی روسیه و سرانجام توصیف مناظر طبیعی این سرزمین است. او می‌نویسد: «از قرار تقریر روسها اکثر اوقات کار آن جماعت چچن و کبس که در حاشیه توضیح داده شده [منظور همان چچن و کمیس (؟) است] همین است که آمده و در آن اماکن متین سنگر می‌کنند و مترصد مترددین می‌باشند که اسیر کرده و به توسط چرکس و تکاور که بعضی از آن دو طایفه که مطیع دولت روس‌اند به روسیه بفروشند». و اینکه به سبب «شورش چچن و کبس و چرکس در آن مکانها زندگانی رعیت کمال اشکال دارد زیرا سمت شرقی که طرف یمین راه است موطن و مسکن چچن و کبس می‌باشد».[۶۲]

پاسکویچ به سبب وقوع شورشی در لهستان در ۲۷ ذیقعدهٔ ۱۲۴۶/

۱۰ مه ۱۸۳۱ از جانب تزار مأمور خدمت در آن سرزمین شد و قفقاز را ترک کرد.

مقارن این تحولات در جناح روسها، شمال قفقاز و سرزمین چچنها به عنوان جزیی از این سرزمین، تغییرات مهمی را در ساختار اجتماعی و سیاسی خود شاهد بودند. همزمان، طریقتهای صوفیانه نظام اعتقادی نویی فراهم آورد که عمیقاً در میان مردم ریشه دواند و اتحاد اقوام مختلف را گرد محور پیروی از قانون شریعت که در پی استقرار عدل بود، ممکن ساخت. زبان عربی و فرهنگ اسلامی از داغستان تا قلمرو آدیغه‌ها در غرب گسترش یافت و آخرین آئولهای (روستاهای) اینگوشها در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم به اسلام گرویدند.(۶۳)

غازی محمد

اندکی پیش از آنکه پاسکویچ قفقاز را ترک کند، غازی محمد با اعلام جهاد، اتحاد چچنها و اقوام داغستان و سرانجام امامت خود در جمادی‌الثانی ۱۲۴۴/دسامبر ۱۸۲۸، «نهضت مریدی» (شعبه‌ای از نقشبندیه ـ خلدیه که از طریق اسماعیل شروانی به قفقاز رسید، برای اطلاع بیشتر ← بخش دین) را آغاز کرد.(۶۴)

شیخ غازی محمد در ۱۲۰۸/۱۷۹۳ در گمری[۳۶] متولد شد و از قوم آوار بود.(۶۵) او نزد استادی بنام سعید تلّمذ علوم اسلامی کرد و چون از علوم دینی و دانشهای دنیایی آگاهی داشت، از او به نام مردی که دو بال دارد، یاد کرده‌اند. از همان نخستین سالهای جوانی استقلال قفقاز را

---

36. Gimry

آرمان خود قرار داد. پس از سخنرانیهایی که در مسجد قازان به دعوت شمخال(۶۶) تارخو ایراد کرد، آوازه‌اش بالاگرفت. شمخال تارخو با وجود اینکه به هواداری از روسها مشهور بود، وی را به قضاوت ارپلی گمارد و از آن پس به غازی ملا نیز شهرت یافت.

غازی محمد پس از آشنایی با شیوخ نقشبندیِ ناحیهٔ غازی قموق،(۶۷) به این طریقت گروید. سپس در اوایل ۱۲۴۵/اواخر ۱۸۲۹، جهاد خود را علیه روسها آشکار ساخت و با مرکز قرار دادن زادگاهش، گمری، عملیات خود را آغاز کرد. در این مرحله همانند سلف خود منصور اشرومه، کوشید حمایت عثمانیها را جلب کند ولی آنان با امضای قرارداد اِدرنه با روسها، عملاً از اتخاذ سیاستی مؤثر در قفقاز ناتوان بودند.

در ۱۸۳۰/۱۲۴۵ غازی محمد بسرعت اقتدار خود را در بین چچنها، اینگوشها، کومیکها و حتی نوگایها گسترش داد و در بهار و تابستان ۱۸۳۱/۱۲۴۶ تارخو، قزلار، بورنایا، نزوو[۳۷]، ونزانپایا و دربنو را تسخیر کرد و در پاییز به گروزنی، مرکز عملیات روسها در چچن، حمله برد.(۶۸) القداری بر شرکت فعالانهٔ «مملکت چچن» در قیام غازی محمد بویژه در فتح قزلار، اشارهٔ صریح دارد.(۶۹) در این میان، برخی خوانین عمده از جمله خان آوار و شمخال تارخو، و چچنهای ساکن جنگل و دشت، امامت غازی محمد را نپذیرفتند. تلاش او نیز برای گرفتن خونزاخ[۳۸]، پایتخت آوارها در شوال ۱۲۴۵/ فوریه ۱۸۳۰ به شکست انجامید. در مقابل روسها نیز نتوانستند در همان سال زادگاه او، گمری، را تسخیر کنند و بر نفوذ امام افزوده شد. این طور به نظر می‌رسد که ناکامی غازی ملا در

---

37. Nizovoe 38. Khunzahk

از میان برداشتن برخی نابرابریهای داخل جامعهٔ چچن و دیگر اقوام کوه‌نشین قفقاز، تا حدی به حمایت دهقانان از او لطمه زد.(۷۰) این امر با تصمیم قاطع روسها به انضمام کامل شمال قفقاز و آرام کردن این سرزمین همزمان شد. تزار در ۲۵ جمادی‌الاولی ۱۲۴۷/۲۰ اکتبر ۱۸۳۲، بارون گریگوری ولادیمیرویچ روزن[39] را در مقام حاکم و فرمانده قفقاز روانهٔ این منطقه کرد.(۷۱) سیاست بارون روزن، مطیع کردن کوه‌نشینان از راههای صلح‌آمیز، مذاکرهٔ تدریجی، ایجاد روابط تجاری با آنان بود و در مواردی خاص «تنبیه نمونه‌وار طوایفی که در خصومت آمیزترین وضع نسبت به روسها بودند».(۷۲)

در ۲۵ ربیع‌الاول/۲۴ جولای، بارون روزن با تکیه بر توپخانهٔ سنگین خود که چچنها در مقابلش کاملاً بیدفاع بودند، بر گرمنچوک بزرگترین روستای ولایت چچن هجوم آورد و آن را با خاک یکسان کرد. سپس سراسر چچنیا را با خون و شمشیر درنوردید و با عبور از سالتی[40] و بویناق (بویناکسک/ تمرخان شوره) به گمری، مرکز حکومت غازی ملا، رسید.(۹۱) روزن در چچن سفلی به تخریب اماکن و سوزاندن مزارع پرداخت، زیرا ریاست ستاد وی با ولیامینوف بود که پیشتر در دورهٔ یرمولوف، مبدع این سیاست بود. از هشتاد روستای چچن بزرگ که به دست روسها افتاده بود، ۶۱ روستا کاملاً منهدم شد.(۷۳)

در ۲۲ جمادی الاولی ۱۲۴۸/۱۷ اکتبر ۱۸۳۲، غازی ملا محمد که در زادگاهش همراه پنجاه تن از وفادارترین مریدان خود به محاصره افتاده بود، پس از مقاومتی جانانه در رجب ۱۲۴۸/نوامبر ۱۷۳۲، کشته شد.(۷۵)

---

39. Baron Grigorii Vladimirovich Rosen

40. Salty

در میان معدود بازماندگان این نبرد، امام و رهبر بعدی مریدان، شامل دیده می‌شد که با وجود جراحات سخت، توانسته بود از معرکه بگریزد.

حمزه بک

پس ازمرگ غازی محمد و زخم برداشتن شامل، حمزه بک به امامت رسید. او چهره‌ای مبهم و کم نفوذ بود و با اینکه تنها دو سال در امامت باقی ماند با قدرتی که در نواحی غربی قفقاز یعنی خود چچن داشت زنگ خطری برای روسها به شمار می‌آمد. حمزه‌بک واداشتن آوارستان به پیروی از هدفهای نهضت مریدی را، در رأس وظایف خود قرار داد؛ اما برای رسیدن به این هدف رفتاری بسیار بیرحمانه پیشه کرد و مخالفان بسیاری یافت.

در اکتبر ۱۸۳۴ حمزه‌بک خونزاخ راگرفت و خانوادهٔ حاکم آوار در آن ناحیه را کشت. به همین سبب در جمادی‌الاولی ۱۲۵۰/ ۱۹ سپتامبر ۱۸۳۴ هدف توطئه‌ای قرار گرفت که به مرگ وی منتهی شد. طراح این توطئه و یکی از مجریان آن حاجی مراد (۱۲۰۴-۱۲۶۹/ ۱۷۹۰-۱۸۵۲) یکی از رهبران بعدی قیام داغستان بود. شامل نیز در این واقعه مسئول شناخته شد و تا پای اعدام پیش رفت اما جان به در برد.[۷۶]

شیخ شامل

بیشتر مطالعات تاریخی دربارهٔ چچنها، از رهگذر توجه به دوره و شخصیت شامل بوده است. شامل نیز همانند غازی محمد و حمزه بک از اقوام آوار بود. او که سومین و معروفترین امام و رهبر نهضت مریدی است، در فاصلهٔ ربع قرن از ۱۲۵۰- ۱۸۳۴/۱۲۷۵-۱۸۵۹، با آنچنان مهارتی چچنها و دیگر اقوام داغستان را در جنگ در برابر روسیهٔ تزاری

رهبری کرد که بسیاری از مورخان او را «بزرگترین رهبر جنگهای چریکی در تاریخ» لقب دادند. در منابع تاریخی شوروی، آثار اندکی وجود دارد که بحث دربارهٔ شامل در مرکز بررسی آن قرارگرفته باشد. در غرب، بویژه در ۱۳۲۹ش/ ۱۹۵۰ و ۱۳۳۵ ش/۱۹۵۶، دو محقق مسائل اسلامی در شوروی، آلکساندر بنیگسن[۴۱] و پل هنز[۴۲] به این مهم پرداختند.[(۷۷)]

هنوز نیز با وجود درگیری روسها در افغانستان، انقلاب اسلامی درایران و سیاست گلاسنوست[۴۳] (آشکار بیانی)، توجه لازم، جدی و علمی به این دورهٔ تاریخی و شخصیت شامل نشده است. در آثار مورخان روس نیز، بیشتر علاقهٔ محققان به علل شکست یا پیروزی ژنرالهای روسی در جنگهای قفقاز بوده است تا نهضت شامل. در متون تاریخی دورهٔ شوروی، تا مدتها شامل قهرمان آزادی ملی، و نهضت او حرکتی تاریخی و ضرورتاً پیشرو، هرچند تحت لوای مذهب، معرفی می‌شد. این خط فکری بویژه در آثار میخاییل نیکلایویچ پکروسکی[۴۴]، از پیشتازان تاریخنگاری در دهۀ بیست دیده می‌شود. او حرکت روسیهٔ تزاری را در قفقاز «حرکتی امپریالیستی در مفهوم لنینی خود» می‌نامید و به رهبری نادرست روسها در قفقاز اشاره می‌کرد. پکروسکی، مخالف با «شوونیسم روسی» و به پیروی از نظر کارل مارکس و فریدریش انگلس دربارهٔ شامل، او را رهبری توانا و قهرمان در یک مبارزهٔ نابرابر، و نهضت او را «دموکراتیک» می‌نامید. دیدگاههای وی در ابتدای دههٔ بعد نیز مورد تأیید بود اما پس از مرگ او در ۱۳۱۳ش/۱۹۳۴ مبارزه علیه شوونیسم

---

41. Alexandre Bennigsen 42. Poul Henze 43. Glasnost

44. Mikhail Nikolaevich Pokrovskii

شدت خود را از دست داد. جنگ جهانی دوم در سیاست ملی مسکو تغییر عمده‌ای ایجاد کرد و بر نقش ملت بزرگ روس به عنوان برادر بزرگتر خلقهای شوروی که علیه ناسیونالیسم بورژوایی ملتهای غیر روس بویژه در آسیای مرکزی و قفقاز مبارزه می‌کنند، تأکید بیشتری شد و در نظر مورخان روسی نسبت به قهرمانان ملی مقاومت علیه روسیهٔ تزاری دگرگونیهایی دیده شد. بیشتر مورخان از بررسی اوضاع قفقاز در این دوره دوری می‌کردند. میانهٔ ۱۳۲۳ش/۱۹۴۴ تا ۱۳۲۸ش/۱۹۴۹، تنها یک اثر دربارهٔ شامل منتشر شد که عربی و وقایعنامه‌ای نوشتهٔ محمد طاهر کَرَخی بود با نام *برکة السیوف الداغستانیه فی بعد الغزوات الشاملیه*. این اثر به کوشش بارابانوف[۴۵]، درست قبل از جنگ در یک مجموعهٔ سه جلدی چاپ شد. بدبختانه بارابانوف در محاصرهٔ لنینگراد کشته شد و مجموعهٔ پانوشتهای او براین اثر از میان رفت. مدتها سکوت برقرار بود. تا در ۱۳۲۹ش/۱۹۵۰ در روزنامهٔ بولشویک مقاله‌ای به امضای میرجعفر باقروف، دبیرکل حزب کمونیست آذربایجان، چاپ شد که در آن، تفسیر تازه‌ای از شامل و نهضت مریدی ارائه شده بود. او این نهضت را حرکتی مذهبی و واکنش نیروهای تجاوز طلب مسلمان، به یاری سازمانهای جاسوس عثمانی و انگلستان دانست و مدعی شد که شامل هرگز از حمایت توده‌ای برخوردار نبوده است و در واقع با سرگرم کردن روسیه در قفقاز، برای بریتانیا و فرانسه و عثمانی در کریمه فرصت لازم را ایجاد کرده است. باقروف به این نتیجه رسید که انضمام و الحاق قفقاز به روسیه، تنها راه ترقی این سرزمین بوده است و با وجود اذعان به

---

45. Barabanov

خشونت استعمارگران روس، اعلام کرد که اگر این الحاق صورت نمی‌گرفت، قفقاز را خوانین ایران و عثمانی می‌بلعیدند و انضمام به روسیه، برای اقوام ساکن قفقاز فرصت پیشرفت اقتصادی، فرهنگی و آشنایی با افکار انقلابی را پدید آورد. در پاییز ۱۳۲۹ش/۱۹۵۰، *تحقیقات تاریخی*[۴۶] دو مقاله منتشر کرد که آثار دیگری درپی داشت و به تقویت دیدگاه مذکور می‌پرداخت، بویژه مورخان گرجی و ارمنی به حمایت از این نظرگاه شهرت یافتند.

برخی مورخان روس نیز در همین سالها شامل را رهبری استثنایی با قدرت فرماندهی و سازماندهی بی‌نظیر معرفی می‌کردند ولی انگیزهٔ آنان، اغلب بزرگ‌کردن پیروزیهای روسیهٔ تزاری و گاه، دادن تصویر رمانتیکی از یک نجیب‌زادهٔ وحشی بود و به هر حال نهضت او واپس‌گرا معرفی می‌شد. در این تحلیلها محورهای عمدهٔ بحث، سیاست خارجی شوروی در برابر جهان سوم بویژه جهان اسلام، سیاست ملی در قبال اقوام غیر روس و روابط با هریک از اقوام قفقاز و واحدهای اداری آن بود. در دهۂ هفتاد، دیدگاه و روایت تازه‌ای از چگونگی انضمام چچنها و سایر اقوام قفقاز به شوروی مطرح شد. بلیف[۴۷] مورخ شوروی، بر این باور بود که تمام اقوام شمال قفقاز تا اواخر قرن نوزدهم، به ارادهٔ خود به تبعیت روسیه درآمدند و عامل اصلی جنگهای قفقاز، نه توسعه‌طلبی تزاریسم، بلکه تهاجم قبایل چچن، اینگوش و دیگر اقوام داغستان به متحدان روسیه ـ گرجستان و آستها ـ بوده است. پس ازگلاسنوست و پروسترویکا[۴۸]، از نهضت مریدیها، شامل و دیگر جریانهای استقلال طلبانه در قفقاز اعادهٔ

---

46. *Voprosy istorii* 47. Bliev 48. Perestroika

حیثیت شد. در اواخر ۱۳۶۷ش/۱۹۸۸، در انتشارات حزبی نوعی گرایش به شامل دیده می‌شود، که بارزترین نمونهٔ آن، مقالهٔ خلیلف از انتشارات حزبی داغستان است که در آن شامل در مقام رهبر و قانونگذار نهضت آزادی ملی، سازماندهی توانا، جنگجویی شجاع، فقیه دانشمند و عربی‌دان که نسبت به پیروان دیگر مذاهب ملاحظه‌کار، میانه‌رو و با تسامح بوده، ستایش شده است. در اواخر دههٔ هشتاد، اعادهٔ حیثیت از شامل به اوج خود رسید. کنفرانس سراسری دربارهٔ نهضت آزادی ملی در قرنهای هجدهم و نوزدهم در قفقاز که در خرداد ۱۳۶۸/جون ۱۹۸۹ در مخاچ قلعه، مرکز داغستان، برگذار شد؛ قویاً دیدگاه قبلی در مورد دخول داوطلبانهٔ چچنها و اینگوشها به امپراتوری روسیه را رد کرد.(۷۸) این در حالی است که در تحقیقات مارکس دربارهٔ جنگهای کریمه، (*مسئلهٔ شرق، نامه‌های نگارش یافته در ۱۸۵۳-۱۸۵۶*[49]، ویراستهٔ النورمارکس[50] و ادوارد اولینگ[51]، لندن، ۱۸۱۷) توجه به نهضت ملی قفقاز، با دیدگاه مثبت به چشم می‌خورد.(۷۹)

شیخ شامل، بنیانگذار «عصر شریعت» در داغستان بود. وی قلمرو خود را به ۳۲ ولایت تقسیم کرد که در رأس ادارهٔ امور هریک، نایب و در کنار او یک مفتی برای حل و فصل امور قضایی گمارده بود. هر ولایت از پنج نیابت تشکیل می‌شد. عایدات بیت‌المال از وجود زکات و خمس و غنایم، و حقوق نواب و قضات و دیگر اعضای حکومتی از بیت‌المال تأمین می‌شد. مجالس مشورت و تصمیم‌گیری با حضور علما و

---

49. *The Eastern Question: Letters written 1853-1856*

50. Eleanor Marx

51. Edward Aveling

ریش سفیدان داغستان، هفته‌ای دو روز تشکیل می‌شد و برای تأمین تدارکات نظامی نیز، کارخانه‌های باروت سازی احداث شد. هر نایب وظیفه داشت برای سیصد سوار، وسایل معاش و محل بیتوته فراهم کند و هرده خانوار روستایی، موظف به تأمین یک رزمنده بودند. نیروی سوارِ تحت فرمان شامل، مورتازک نام داشت و از هر ده خانوار یک سوار جزو مورتازکها می‌شد. آنان به محض دریافت حکم، وارد کار می‌شدند و از انجام کارهای روزمره معاف بودند. نیروهای مسلح شامل، مرکب از شصت هزار مرد جنگی بود که به گروههای ده، صد و پانصد نفری تقسیم می‌شدند.(۸۰)

گرچه شامل آوار بود، اما تکیه‌گاه حکومت و نیروی عمدهٔ او چچنها بویژه چچنهای کوه‌نشین بودند. بااین حال وفاداری چچنها به شامل، همواره و یکدست نبوده است. از آنجا که انتقال صحنهٔ کارزار از خطه‌ای به خطهٔ دیگر از ویژگیهای جنگهای چریکی است، دهکده‌های چچن، گاه برای بقای خود ناگزیر به تغییر موضع بودند و در وفاداری خود نسبت به شامل دچار تزلزل می‌شدند. ماجرایی که منجر به صدور حکم تعزیر مادر شامل، بانو مسعوده، از سوی او شد به همین نوسانات در روابط شامل با چچنها مربوط می‌شد. شامل دامنهٔ عملیات خود را به کوهستانها منتقل کرده بود. چچنهایی که در بخش سفلای چچنیا ساکن بودند، با اعزام نمایندگانی به حضور شامل و با واسطه قرار دادن مادر او، از شامل خواستند که یا از آنها مراقبت کامل کند و یا اجازه دهد باروسها به توافق برسند. اما شامل با اعلام اینکه چچنها با زیرپاگذاردن سوگندی که یاد کرده‌اند، می‌خواهند تسلیم کفار شوند، مادرش را به سبب وساطت و رساندن چنین پیام شرم‌آوری به صد ضربه شلاق محکوم کرد و چون

توان دیدن رنج مادر را نداشت، خود به جای وی تعزیر شد و نمایندگان چچن را به زادگاهشان اعزام داشت تا جواب او را به این پیمان شکنی چچنها ابلاغ کنند.(۸۱) کارلوفئزی[52]، افسر سوئدی که در خدمت روسها در قفقاز می جنگید و از اعتماد ویژهٔ بارون روزن برخوردار بود، خطاب به فرمانده خود، دربارهٔ سختگیری و پیگیری شامل می‌نویسد: «تازمانی که شامل زنده است و تا زمانی که یک دهکدهٔ کوچک مسلمان[53] در قفقاز یا ماوراء قفقاز تسخیر ناشده باقی بماند، او تلاشهایش را برای تبلیغ شریعتش آشکارا یا پنهان متوقف نخواهد کرد».(۸۲)

از اواخر ۱۲۵۲ / آوریل ۱۸۳۷، شورش بر ضد روسها به رهبری شامل ابعاد گسترده‌تری یافت و روسهابه خطر این حرکت و ضرورت مقابله با آن آگاهی یافتند. در صفر ۱۲۵۳ /مه ۱۸۳۷، نیرویی مرکب از پنجاه‌هزار سرباز به سرکردگی ایولیچ[54] و هجده عرادهٔ توپ به اشلطی[55]، مقر نیروهای شیخ شامل اعزام شد.(۸۳) سرکردهٔ این نیرو همان کارلوفئزی بود که موفق شد تلتل[56]، را محاصره کند،(۸۴) اما در زدوخوردهایی که در تابستان همان سال رخ داد باوجود پیروزیهای موضعی تلفات سنگینی به نیروهای روسی وارد شد و آنان توانستند در هدف اصلی که ریشه‌کن ساختن مقاومت در داغستان و چچن و سرکوب شامل بود، موفق شوند. فئزی در گزارش خود به تزار، مدعی تسلط کامل بر اوضاع شده و ادعا کرد شامل با عقد قرار متارکه نسبت به تزار سوگند وفاداری خورده است. در ۲۸ جمادی الاخره ۲۹/۱۲۵۲ سپتامبر ۱۸۳۷، نیکلای اول به قفقاز

---

52. K. Faesy 53. derevuska 54. Ivelich 55. Ashilta
56. Tilite

سفرکرد اما عملکرد نظامیان روس در چچن و داغستان، چنان به سوءتفاهم میان دو نیروی متخاصم دامن زده بود، که تلاش روزن برای متقاعد کردن شامل به ملاقات با تزار به نتیجه نرسید.(۸۵) در ۱۴ رمضان ۱۲/۱۲۵۳ دسامبر ۱۸۳۷، بارون روزن از مقام خود برکنار شد و ژنرال یوگنی آلکسیویچ گلووین[57] جای او را گرفت.(۱۱۲) فرمانده جدید در همان سال استحکامات ناواگینسکو[58] را بنیاد نهاد بویژه آنکه شورش در آذربایجان همزمان با این رویدادها، قیام شامل را برای روسها خطرناکتر می‌کرد.(۸۷) در ۱۶ صفر ۱۲۵۵/اول مه ۱۸۳۹، دولت روسیه بار دیگر نیرویی برای رویارویی با شیخ شامل گسیل داشت که هدف آن تسخیر دژ آخولقه[59] بود. نیروهای روس در دژ ونزاپنایا، در کنار رودخانهٔ آقاچ، در چچن و بویناق مستقر شدند. در اوایل جمادی‌الاولی / اواسط جولای، شامل در آخولقه به محاصره افتاد و تبدیل به هدف ثابتی برای دشمن شد.(۸۸) تشف حاجی، خان چچنستان، که برخلاف تعلیمات شامل به هنگام حملهٔ روسها به داغستان، خودسرانه از پشت سر به آنها هجوم برده بود، ازگراب[60] شکست خورد. پس از دوماه محاصرهٔ شدید، شامل برای برقراری آتش بس وارد مذاکره شد. اما شرایط روسها برای شامل غیر قابل پذیرش بود. او باید بی‌قید و شرط تسلیم می‌شد و فرزند دوازده ساله‌اش، جلال‌الدین یا جمال‌الدین، را به عنوان گروگان نزد روسها می‌فرستاد. شامل ابتدا پسرش را نزد روسها فرستاد، اما پس از چهارده روز مذاکره از تسلیم خودداری کرد.(۸۹)

---

57. Evgenii Aleksamdrsvich Golovin   58. Nava - ginskoe

59. Akhulgo   60. Grabbe

سرانجام روسها در حمله‌ای به فرماندهی گراب، بانیرویی مرکب از ده‌هزارتن و در پی هشتاد روز محاصره در ۱۱ جمادی‌الاخره / ۲۲ آگوست ۱۸۳۹ آخولقه را گرفتند.(۹۰) آنها در پی فتح آخولقه، برآن شدند کهِ سه دژ دیگر برای ایجاد محور دفاعی جدید در چچن تأسیس کنند اما پیش از آنکه موفق به ساختن اولین دژ شوند، در محرم ۱۲۵۶/مارس ۱۸۴۰ شایعات مربوط به خلع سلاح چچنها و امکان کوچ اجباری ایشان انگیزهٔ قیام شامل شد. او این بار با جنگ و گریز مداوم و پرهیز از رویارویی به صورت جنگ کلاسیک و حملات از چهار جهت، روسها را در حال حرکت همیشگی و فرسودگی قرار داد و با تهاجمات مکرر به خطوط روسها، آنان و متحدانشان، قزاقهای ساکن استانیتزاها، را همواره تفنگ به دست و بر پشت اسب نگاه می‌داشت. به این ترتیب کار زراعت در این دهکده‌های قزاق متوقف شد.(۹۱)

در ۱۲۵۶/۱۸۴۰، پس از نبردهای سختی در جنگل گخنسکی[61] و رود والریک نیروهای روسی چچنیا را موقتاً تحت کنترل آوردند.(۹۲) لرمانتوف، نویسنده و شاعر بنام روس، در همین نبرد رود والریک شرکت داشت و با الهام از ماجراهای جنگهای روسیه در این ناحیه، اثر معروف خود *قهرمان دوران* را به رشتهٔ تحریر در آورد.(۹۳)

در ۱۲۵۷/۱۸۴۱، شامل بار دیگر قدرت گرفت. او در ۲۳ رمضان/ ۸ نوامبر گرگبیل[62]، دهکدهٔ مستحکمی در شمال داغستان، راکه از لحاظ استراتژی اهمیت بسیار داشت، تسخیر کرد.(۹۴) فرمانده کل نیروهای

---

61. Gekhinskii 62. Gergebil

قفقاز، ژنرال آلکساندر ایوانویچ نیدهارت[۶۳] جای خود را به ژنرال کنت (بعدها پرنس) میخاییل اسمیرنویچ ورنتسوف داد.(۹۵) سال بعد، ورنتسوف دهکدهٔ دارغو[۶۴] مرکز مقاومت شامل را تسخیر و ویران ساخت، اما کوه‌نشینان چچن نیروهای ورنتسوف را محاصره کردند. روسها یک سوم نیروها، بیش از سه هزارنفر، و قسمت اعظم تسلیحات خود را از دست دادند.(۹۶) دربهار ۱۸۴۳/۱۲۵۹، تزار نگران از اوضاع، چرنیشف وزیر جنگ خود را به قفقاز اعزام کرد. در ۱۸۴۶/۱۲۶۲، شکستهای روسها موجب بازگشت ورنتسوف به سیستم تهاجمی یرمولوف شد. در همان سال شامل باردیگر حمله گسترده‌ای را آغاز کرد و با گسستن ارتباط فرماندهان دسته‌های روس با ستادشان، به رویارویی با آنان پرداخت. در این سالها، جنگ در قفقاز برای افسران روس به نوعی ورزش بی‌هدف تبدیل شده بود و نسل جدیدی از فرماندهان جوان و جاه‌طلب که مشتاق عمل و پیروزی بودند، پدید آمدند که ورنتسوف ۶۸ ساله در کنترل آنان ناموفق بود. به همین سبب، چهرهٔ دیگری در نیروهای روسی ابتکار عمل را به دست گرفت. در اواخر ربیع‌الآخر ۱۲۶۲/اوایل آوریل ۱۸۴۶، ژنرال فرایتاگ، فرمانده جناح چپ قفقاز و نایب السلطنه،(۹۷) از تجمع و تمرکز نیروهای شامل در چچنیا آگاه شد و نیروهای خود را برای محافظت از گدار معروف رود ترک، نیکولایوسکایا، تنها راه پیشروی شامل به سوی غرب گسیل داشت. همزمان با این نقل و انتقالات، شیخ شامل به شالی در ۲۴ کیلومتری گروزنی رسید و با سرعت به سوی غرب پیشروی کرد. فرایتاگ به تعقیب

63. Aleksandr Ivanovich Neidharat   64. Dargo

او پرداخت و این سلسله جنگ و گریزها سرانجام در ۱۸۴۸/۱۲۶۴ به تسخیر و انهدام کامل دهکدهٔ گرگبیل انجامید.[۹۸] گرچه شامل سرزمین اصلی چچن تا غازی قموق را از ۱۸۴۹/۱۲۶۵ تا ۱۸۵۲/۱۲۶۸ در تصرف داشت، اما در بهار ۱۸۵۳/۱۲۶۹ نیروهایش را ناگزیر از چچنیا به سوی داغستان عقب راند.[۹۹] روسها که زمینهای سفلای چچنیای بزرگ را تصرف کرده بودند، جمعیت را به کوهستانها کوچاندند.[۱۰۰] شکست شورش چرکسها به رهبری محمدامین، نایب شامل، تا حدی موجب تزلزل موضع شامل شد. در این هنگام بحران در داخل امامت که به دههٔ ۱۸۴۰/۱۲۵۶ بازمی‌گشت جدیتر شد. بخشی از این بحران از همداستانی برخی نایبان شامل با فئودالهای محلی ناشی می‌شد که کناره‌گیری دهقانان چچن و سایر طوایف از جنبش شامل را درپی داشت.[۱۰۱] بخشی نیز به سبب موضع شامل در مسئله جانشینی خود بود که بخصوص حاجی مراد را در برابر او قرار داد.

سیمای حاجی مراد، در رمانی به نام خود او از تولستوی به ادبیات جهان راه یافت.[۱۰۲] در ۱۸۴۳/۱۲۵۹ که منطقهٔ آوارها جزو امامت شامل شد، حاجی مراد نایب او در میان طوایف آوار گردید. او بزودی درپی حملات جسورانه بر نیروهای روس شهرت بسیار یافت و تقریباً چهرهٔ دوم نهضت شد، اما بتدریج روابطش با شامل روبه تیرگی گذارد. در اواخر ۱۸۵۱/۱۲۶۸ که شامل فرزند خود غازی محمد را جانشین خود معرفی کرد، حاجی مراد خشمگین شد و با آگاهی از نقشهٔ قتل خود از سوی شامل، همراه چهارتن از یارانش به نزدیکترین پایگاه روسها گریخت. اما سرانجام ناامید از یاری ایشان در مبارزه علیه شامل، از دست روسها گریخت. و در ۴ رجب ۲۴/۱۲۶۸ آوریل ۱۸۵۲، در برخوردی با

سربازان روس کشته شد.(۱۰۳)

دو سال پس از این واقعه در محرم ۱۲۷۰/ اکتبر ۱۸۵۳، دولت عثمانی به روسیه اعلام جنگ داد. شش ماه بعد، فرانسه و بریتانیا به حمایت از عثمانی با روسیه وارد جنگ شدند و جنگهای کریمه آغاز شد. شیخ شامل فرصت را برای درخواست کمک از این سه دولت مناسب دید، اما تلاشهای او به‌نتیجه نرسید. حتی سلطان عثمانی نیز، او را یاری نداد و تنها او را رسماً به‌نیابت سلطنت گرجستان منصوب داشت که تأثیری در حال و روز شامل نداشت. در مقابل اصرار شامل، ترکها عبدی‌پاشا را با چهل هزار تن قوای زیرفرمانش، در صفر ۱۲۷۰/نوامبر ۱۸۵۳ به مقابله با نیروهای روس فرستادند که نتیجه‌ای نداشت.(۱۰۴) شکست عثمانیها در ۱۲۷۰-۱۲۷۱/۱۸۵۴-۱۸۵۵، امید شامل را برای دریافت کمک مبدل به یأس کرد. در رجب ۱۲۷۱/مارس ۱۸۵۵، نیکلای اول درگذشت و تزار جدید آلکساندر دوم در ۱۸۵۶ معاهدهٔ پاریس را امضا کرد و فرصت یافت نیروهایش را علیه شامل در قفقاز متمرکز سازد. به این ترتیب نیرویی دویست هزار نفری به فرماندهی ژنرال موراویف[۶۵] (۱۸۵۴-۱۸۵۶) و ژنرال الکساندرایوانوویچ باریاتینسکی[۶۶] (۱۰۵) (۱۸۵۶-۱۸۶۰)، به تنگتر کردن حلقهٔ محاصرهٔ شامل و تسخیر سرزمینهای جدید ادامه دادند. نخستین اقدام باریاتینسکی در مقام فرماندهی کل، تقسیم نیروهای قفقاز به پنج ارتش مختلف بود که ارتش «جناح چپ» ولایت چچن را تحت پوشش قرار می‌داد.

در ۱۲۷۴/۱۸۵۸، شورش علیه شامل در داخل سرزمین چچن رخ

---

65. Murav'ev 66. Alexander Ivanovich Bariatinskii

داد و سال بعد یودوکیموف[67] با استفاده از فرصت حملهٔ نهایی به مقر اصلی شامل، ودنو[68] را آغاز کرد.(۱۰۶) در آوریل همان سال با سقوط دژ ودنـو، شـامل بـه گـونیب[69] گـریخت و بـا چهارصد مرید در ۲۰ محرم ۲۰/۱۲۷۶ آگوست ۱۸۵۹، محاصره و در ۷ صفر/۶ سپتامبر، با کشته شدن تقریباً تمام مریدان خود، همراه دو فرزندش ناگزیر به تسلیم شد. سقوط چچنیا برای شامل شکست بزرگی محسوب می‌شد.(۱۰۷) باریاتینسکی در اعلامیه‌ای که به مناسبت این پیروزی صادر کرد، گفت «گنیب [گونیب] تصرف و شامل دستگیر شد. من به ارتش قفقاز تبریک می‌گویم». علی‌رغم این حقیقت که کوه‌نشینان مغلوب شده بودند، تزار در بیانیه‌ای که بـه امضای باریاتینسکی صادر شـد، حقوق خاص و حکومت داخلی آزادی را برای آنان به رسمیت شناخت.(۱۰۸) جنگ قفقاز رسماً در ۱۸۵۹/۱۲۷۶ کـه تـعداد نـیروهای ارتش در قـفقاز بـه سیصدهزارتن افزایش یافت، پایان پذیرفت. شـهرت شـامل بـه ماوراء قفقاز رسید و نزد مسلمانان قفقاز بویژه داغستان و چچنیا به قهرمان ملی تبدیل شد.

چچنها از شامل فعالانه حمایت کردند. از جمله چچنهایی که در قیام شامل شرکت داشتند، می‌توان از حاجی یوسف نام برد که تحصیلات علمی و نظامی خود را در مصر به انجام رسانده بود و از نوابان شامل در میان چچنها بود و نیز حق ویردی محمد سردار شجاع چچن کـه در ۱۸۴۳/۱۲۵۹ در نبرد با روسها کشته شد.(۱۰۹) بسیاری از آنان پس از شکست شامل ناگزیر به قلمرو عثمانی و ارمنیه مهاجرت کردند.(۱۱۰)

---

67. Yevdokimov 68. Vedeno 69. Gounib

رهبران نقشبندی اغلب راه مکه را در پیش گرفتند.(۱۱۱) منابع روسی مهاجرت وسیع چچنها را به تشویق روحانیان عثمانی و افزایش چشمگیر مرگ و میر میان ایشان را ناشی از خشونت روسها و عثمانیها، توأم دانسته‌اند.(۱۱۲) چچنیا تماماً ویران شد. سرزمینهای حاصلخیز از چچنیا و دیگر کوه‌نشینان قفقاز به قزاقها و روسها منتقل شد و رود ترک، تا دهۀ شصت قرن نوزدهم، مرز دفاعی قزاقها باقی ماند.(۱۱۳)

نهضت شامل پس از ۳۵ سال، به سبب برتری کمی و کیفی نیروهای روسی و تسلیحات آنان، خستگی و گاه همراهی نکردن برخی اقوام شمال قفقاز و عدم حمایت قدرتهای همسایه درهم شکست. شامل یک هفته پس از تسلیم، داغستان را برای همیشه ترک گفت و به همراه فرزندش، غازی محمد، راهی سن‌پطرزبورگ شد و تزار آلکساندر او را شخصاً به حضور پذیرفت.(۱۱۴) او یازده‌سال بعدی را تحت نظر روسها به سر برد. شهر کالوگا[70] در جنوب غرب مسکو برای اقامت او، سه همسر و دو پسر و دخترانش در نظر گرفته شد(۱۱۵) در ذیحجۀ ۱۲۸۶/مارس ۱۸۷۰، مرگ را نزدیک دید و اجازه خواست به مکه برود و همراه خانواده‌اش از طریق استانبول رهسپار حجاز شد و در ذیقعدۀ ۱۲۸۷/فوریۀ ۱۸۷۱ در مدینه درگذشت و در جوار مرقد حضرت محمد صلی‌الله علیه و آله و سلم به خاک سپرده شد.(۱۱۶) پسر او غازی محمد که به قصد عیادت پدر اجازۀ سفر به حجاز را یافته بود، به عثمانیها پیوست و در جنگ ۱۸۷۷/۱۲۹۴، علیه روسها شرکت کرد. سعید پاشا، نوۀ شامل، تا پس از جنگ جهانی دوم زنده بود و با آلمانها و عثمانیها علیه

---

70. Kaluga

روسها همکاری می‌کرد.(۱۱۷)

پس از شامل

با شکست شامل آرامشی کوتاه برقرار شد که دیری نپایید. در فاصلهٔ ۱۲۷۹-۱۲۸۰/۱۸۶۲-۱۸۶۳ موج ناآرامیهای جدید آغاز شد. این بار رهبری قیام بر عهدهٔ پیشوایان طریقت قادریان بود و خلاء ناشی از شکست شامل نقشبندی را کونتاحاجی (کونتاکیشیف)،[۷۱] یک قموق قادری از دهکدهٔ الخان یورت[۷۲] در چچنیا پرکرد. بر پایهٔ روایتی چچنی کونتاحاجی، در بازگشت از حج در ۱۲۶۴/۱۸۴۸ یا ۱۲۶۵/۱۸۴۹، مزار مؤسس طریقت قادری، عبدالقادر جیلانی، را در بغداد زیارت کرده و از خود شیخ تعالیمی به او الهام شده بود. کونتاحاجی در بازگشت به قفقاز دعوت خود را آغاز کرد اما به سبب دشمنی و رقابت نقشبندیان ناگزیر شد چچنیا را ترک کند. او در ۱۲۷۸/۱۸۶۱، به چچنیا بازگشت و تعالیم مسالمت آمیزش مورد پذیرش کوه نشینان فرسوده از جنگ قرار گرفت و طریقت تازه‌اش در سرزمینهایی نظیر چچنیا، آوارستان شمالی و داغستان به موفقیت سریعی دست یافت. اما ظاهراً، جنبهٔ مسالمت آمیز این آموزشها دیری نپایید و موضع ضد روسی بسیار تندتری در برخی شعبه‌های قادری به وجود آمد. در شعبان ۱۲۸۰/ ژانویهٔ ۱۸۶۴ روسها کونتاحاجی و تعدادی از پیروانش را، از بیم شورشی نو و شمار روز افزون آنان دستگیر کردند و در ۱۲۸۴/۱۸۶۷، کونتاحاجی در بیمارستان زندان درگذشت(۱۱۸) و یا به قولی در نوگرد[۷۳] اعدام شد.(۱۱۹) اصحاب و یاران کونتاحاجی نیز به جرم توطئه به اردوگاههای کار سیبری تبعید شدند.(۱۲۰)

---

71. Kunta Kishiev   72. Eliskhan-Yurt   73. Novgorod

در همان سال دستگیری کونتاحاجی، موج تازهٔ تبعیدهای جمعی چچنها، آستها، چرکسها و داغستانیها بویژه به عثمانی آغاز شد. در ۸ شعبان ۱۲۸۰/ ۱۸ ژانویه ۱۸۶۴، چهار هزار مرید گرد آمده در آئولِ (روستای) چچنی شالی مورد حملهٔ روسها قرار گرفتند، دویست نفر کشته، هزار نفر زخمی و صدهانفر راهی سیبری شدند. فعالیت قادریان غیر قانونی شناخته نشد، اما برخی از عباداتشان از جمله ذکر با صدای بلند ممنوع اعلام شد.(۱۲۱) در پی تشویق مهاجرتِ ایشان به عثمانی، در تابستان ۱۲۸۲/۱۸۶۵، ۳۹ هزار تن، یعنی تقریبا یک پنجم جمعیت چچن به عثمانی مهاجرت کردند.(۱۲۲) روسها با تسخیر کبادو[۷۴] (کراسناپولیانای کنونی) در ذیحجهٔ ۱۲۸۰/ مه ۱۸۶۴، یک سال و چندماه پیش از این تبعید وسیع، رسماً پایان جنگهای قفقاز را اعلام کرده بودند.(۱۲۳)

در ۱۲۸۴/۱۸۶۷، سرزمین چچنها منطقهٔ اداری مستقل، ابلاست[۷۵]، اعلام شد که استانداری نظامی با قدرت قضایی ادارهٔ آن را بر عهده داشت و پادگان بزرگی مستقر در دوازده قلعه، قدرت نظامی آن را تشکیل می‌داد. اما در این سالها، به سبب فقر و نداشتن جاذبهٔ کافی برای اسکان، دولت روسیه برای مهاجرنشینی در این سرزمین تلاش خاصی نکرد. در واقع تا این تاریخ، این ناحیه برای روسها تنها اهمیت سوق‌الجیشی بویژه در برابر ایران و عثمانی داشت. بعلاوه، راهی برای دستیابی به ثروت آذربایجان بود.(۱۲۴)

در ۱۲۹۴/ ۱۸۷۷، قیام دیگری به سرکردگی علی بیک حاجی در

---

74. Kbadu 75. Oblast

داغستان و چچن شعله‌ور شد اما با تمرکز بسیار نیروی نظامی (پانزده سرباز در برابر هر یک جنگجوی چچن) بعد از یک سال، فرمانده روسی سویستنف[۷۶] شورش را سرکوب کرد. ۲۸ تن از سرکردگان این شورش به همراه علی بیک خان ۲۳ ساله، و اوما زومسوسکی[۷۷] هفتاد ساله، به دادگاه سپرده شدند. علی‌بیک حاجی در برابر سؤال رئیس دادگاه که پرسیده بود آیا خود را در برابر قوانین امپراتوری گناهکار می‌دانند؟ به نمایندگی از طرف همراهانش گفته بود: «فقط در مقابل خدا و مردم چچن خود را گناهکار می‌دانیم، زیرا علی‌رغم تمام قربانیها، نتوانستیم آزادیی را که خدا به ما داده بود، دوباره به دست آوریم» آنها همه به اعدام محکوم شدند.(۱۲۵)

سال بعد نیز که قادریان و نقشبندیان نیروهای خود را برای شورشی وسیعتر در سراسر داغستان و چچنیا متحد کرده بودند، به کامیابی قابل ذکری نرسیدند و رهبر شورش، عبدالرحمان، آخرین رهبر نقشبندی، دستگیر شد و در سیبری درگذشت.(۱۲۶)

در دهه‌های آخرین قرن نوزدهم و آستانهٔ قرن بیستم تا انقلاب اکتبر، آرامش نسبی در شمال قفقاز برقرار بود که با رشد سریع دهکده‌های مهاجرنشین قزاق[۷۸] در قلمرو آشفته‌ترین و متلاطمترین ملتها، عمدتاً چچنها و اینگوشها، همراه بود. در امتداد رودهای ترک و سونجا در شمال غربی قفقاز، بویژه کوبان، روسها مستعمره نشین‌های قزاق را گسترش دادند. روش جایگزین کردن و اسکان دوبارهٔ قزاقها همراه با قرار گرفتن زمینهای بیشتر در دست آنان، بکرّات در چچن و داغستان تکرار

---

76. Svistunov 77. Uma Zumsoevski 78. Stanitsa

شد. چچنها زمینهای کمی را در تملک داشتند و تنها می توانستند با کشت سبزیجات، خوراک بیست تا چهل روز خود را تأمین کنند. در این میان آستها که مسیحی ارتدوکس بودند، بیش از اقوام دیگر از لطف روسها بهره‌مند می‌شدند.[۱۲۷]

انقلاب، استقلال

با وقوع انقلاب بولشویکی سلطهٔ حکومت مرکزی سست شد. در پی آن روسیه در اغتشاش کامل فرو رفت و ملتهای شمال قفقازگامهایی به سوی اعلام استقلال برداشتند.

در رجب ۱۳۳۵ /مه ۱۹۱۷، اولین کنگرهٔ قفقاز شمالی، کمیتهٔ مرکزی اتحاد قفقاز و داغستان را تشکیل داد. این کمیتهٔ مرکزی دولتی مستقل اما موقت به شمار می‌رفت و در سپتامبر همان سال کنگرهٔ دوم قانون اساسی موقت ایالت جوان و نوپا را تصویب کرد.[۱۲۸] ریاست دولت موقت به عهدهٔ تاپا چرمف[۷۹]، سرمایه‌دار نفتی چچن، بود.[۱۲۹] در ربیع‌الاول ۱۳۳۶/ دسامبر ۱۹۱۷، شمال قفقاز اعلام خودمختاری کرد.[۱۳۰] منابع شوروی ماهیت این دولت را بورژوایی و ضد انقلابی،[۱۳۱] و منابع غربی آن را کنفدراسیون آزاد تمام مسلمانان قفقاز که به ابتکار و رهبری چچنها و داغستانیها تشکیل شده، معرفی می‌کنند.[۱۳۲] کمیتهٔ مرکزی این حکومت، که خود را اتحادیهٔ کوه‌نشینان متحد[۸۰] نامید، در ولادی قفقاز قرار داشت.

همزمان در جنوب قفقاز نیز سرزمینهای سه گانهٔ گرجستان، ارمنستان و آذربایجان برای ایجاد حکومتی مستقل تلاش می‌کردند که به اتحادیهٔ

---

79. Tapa Chermoef

80. Union of United Mountaineers

ماوراء قفقاز[۸۱] مشهور شدند.(۱۳۳) عناصر تشکیل دهندهٔ این دولت سوسیال دموکراتهای میانه روی گرجی، ارمنی و آذری بودند که با وجود گرایشهای سوسیالیستی، حکومت بولشویکی را به رسمیت نمی‌شناختند و چون هنوز امیدوار به سقوط بولشویکها بودند، صریحاً هر گونه جدایی طلبی از روسیه را محکوم می‌کردند.(۱۳۴)

اما حکومت شمال قفقاز، با اعلام اینکه اتحادیهٔ کوه‌نشینان خود را از روسیه جدا می‌کند و در این مجلس روسیه شرکت نخواهد کرد، از واگذاری حق تصمیم‌گیری موضوعات شمال قفقاز به مجمع قانونگذاری خودداری کرد.(۱۳۵)

در شعبان ۱۳۳۶/ مه ۱۹۱۸، پس ازآنکه بولشویکها قدرت رابه دست گرفتند، ایالت قفقاز شمالی خود را کاملاً از فدراسیون روسیه مستقل اعلام کرد. آلمان، اتریش، مجارستان و عثمانی که حکومت قفقاز شمالی در ۲۷ شعبان ۱۳۳۶/ ۸ جون ۱۹۱۸ با آنها قرار داد منعقد کرده بود، این حکومت را به رسمیت شناختند.(۱۳۶) ژنرال تامسون نیز از سوی انگلستان حکومت شمال قفقاز را به رسمیت شناخت.(۱۳۷) حکومت شمال قفقاز در این هنگام بویناق را پایتخت موقت خود اعلام کرد. این تحولات نارضایتی عمیقی را در میان اجتماعات روسی و قزاق برانگیخت که در برخی موارد، به برخورد نظامی آشکار میان آنان و اقوام بومی بویژه چچنها منتهی شد. به دنبال این درگیریها بیشتر دهکده‌های قزاق‌نشین در امتداد رود سونجا از بین رفت و ساکنان آن به ماورای رود ترک و شمال، در نواحی دیگر اداری-قزاق، سکنی گزینند.امادولت شوروی موضع

---

81. Transcaucasian Alliance

خود را در ولادی قفقاز مستحکم کرد و در درگیری نهایی میان آنان و حکومت شمال قفقاز، در ربیع‌الاخر ۱۳۳۶/ ژانویه ۱۹۱۸ بیشتر اعضای دولت مذکور به گرجستان گریختند. بولشویکها با حمایت قزاقها تا ولادی قفقاز پیش رفتند.(۱۳۸) به این ترتیب حکومت شمال قفقاز از هم پاشید و اعضای آن به گرجستان گریختند.(۱۳۹) در پیروزی ارتش سرخ تحولات جهانی و منطقه‌ای نیز تأثیر به سزایی داشت. در ۲۴ جمادی‌الاول ۱۳۳۶/ ۸ مارس ۱۹۱۸، قرارداد صلح برست لیتوفسک میان روسیه و آلمان منعقد شد و عثمانی که با آلمان متحد بود نیز در این صلح با روسیه مشارکت داشت. ترک مخاصمه میان روسیه و عثمانی، سبب شد حمایت باب عالی از دولت کوه نشینان شمال قفقاز و اتحادیهٔ ماوراء قفقاز به پایان رسد. به این ترتیب، رویای سیاسی دولت کوه‌نشینان شمال قفقاز ـ تشکیل کنفدراسیون تمام قفقاز[۸۲] مرکب از اتحادیهٔ شمال قفقاز و سه جمهوری تازه تأسیس آذربایجان، ارمنستان و گرجستان ـ از میان رفت. تشکیل این کنفدراسیون، در سفر نمایندگان حکومت شمال قفقاز در شعبان ۱۳۳۶/ مه ۱۹۱۸ به استانبول و معاهدهٔ متعاقب آن با امپراتوری عثمانی در ۲۷ شعبان ۱۳۳۶/ ۸ جون ۱۹۱۸ مطرح شده بود. تکرار این پیشنهاد در کنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹/۱۳۳۷) نیز بیفایده بود.(۱۴۰)

همزمان با این دگرگونیها و رخدادها، ارتش سفید روسیه به رهبری آنتون ایوانوویچ دنیکین[۸۳](۱۴۱) وارد قفقاز شد و در این ناحیه جبههٔ تازه‌ای در برابر ارتش سرخ گشود. ارتش سرخ بین سالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۰ به

---

82. All Caucasian confederation

83. Anton Ivanovich Denikin

رهبری توچاچفسکی[۸۴]، نیروهای دنیکین را منهزم و وادار به فرار به کریمه کردند.(۱۴۲) چچنها در این نبردها عمدتاً جانب ارتش سرخ را گرفتند. زیرا دنیکین که تربیت یافتهٔ میلیتاریسم تزاری بود، بسیار بیرحمانه و خشونت‌آمیز رفتار می‌کرد. او به قصد درهم کوبیدن مخالفت چچنها و اینگوشها به این سرزمین وارد شده بود و دهها مرکز مهم آنها را به آتش کشید و با خاک یکسان کرد. نتیجهٔ این سیاست، اتحاد دو قوم و آرزوی آنها برای انتقام گرفتن بود. دنیکین ناگزیر شد در دو جبهه علیه ارتش سرخ و کوه‌نشینان چچن و اینگوش، به گفتهٔ خود او با هدفِ خاموش کردنِ «آتشفشان درحال جوشش» بجنگد.(۱۴۳) اولین برخورد نظامی در جمادی‌الاخره ۱۳۳۷/ مارس ۱۹۱۹ در الخان یورت میان چچنها و نیروهای داوطلب دنیکین رخ داد. نخست، نیروهای انگلیس به فرماندهی کلنل راولینسن علیه دنیکین و حکومت شوروی می‌جنگیدند اما سرانجام راولینسن به دنیکین پیوست.(۱۴۴) در نگاهی به رویدادهای این سالها، می‌توان گفت که در هیچ کجای روسیه همچون شمال قفقاز، جنگهای داخلی گیج کننده نبوده است. در فاصلهٔ ۱۳۳۶/۱۹۱۷ تا ۱۳۳۸/۱۹۲۰، چهار دستهٔ مخالف در این سرزمین می‌جنگیدند. بولشویکها، کوه نشینان قفقازی (چچنها..)، ارتش سفید همراه قزاقهای کوبان و ترک به فرماندهی دنیکین و مریدان صوفیه. چند نیروی خارجی نیز در این تصادمات مداخلهٔ مستقیم یا غیر مستقیم داشتند از جمله نیروهای بیچراخف[۸۵] که انگلیسها، دولت عثمانی، مساواتیستهای آذربایجانی و گرجیها و ارمنیها از آن حمایت می‌کردند.

---

84. Tuchachevskii

85. Bicherakhov

در بهار ۱۳۳۸/۱۹۲۰ هنگامی که ارتش سرخ زمینهای پست داغستان را تصرف کرد و ارتش سفید را در روسیهٔ اروپا شکست داد، تقریباً بدون شلیک یک گلوله آذربایجان را تسخیر کرد. در نتیجه در شمال قفقاز پس از سرکوب دنیکین و انحلال دولت کوه‌نشینان قفقاز، تنها دو نیرو باقی ماندند که بازیگر نهایی باشند: مریدان صوفیه به رهبری مشایخ نقشبندی و ارتش سرخ و کادرهای حزبی. نبردهای میان این دو نیرو، در تاریخ این منطقه به «آخرین غزوات» معروف شد. گرچه، چنانکه آمد، موضع اهالی نسبت به ارتش سرخ در آغاز چندان خصمانه نبود و موارد متعددی از همکاری میان این دو در برابر دنیکین به چشم می‌خورد، اما این وضع دیری نپایید. تبلیغات ضدمذهبی و احساسات شوونیستی کادرهای حزبی، در این میان بی‌تأثیر نبود.[۱۲۵]

آخرین غزوات

در این دوره، اوزون حاجی، یکی از بانفوذترین رهبران ملی ـ مذهبی چچنها، فعالیت خود را آغاز کرد. او پانزده سال پیش از انقلاب را در اردوگاههای کار سیبری گذرانده بود و از تمام روسها، صرفنظر از تعلقات سیاسی آنها نفرت داشت و معتقد بود «باید تمام کسانی را که از چپ به راست می‌نویسند، اعدام کرد».[۱۲۶] با اینهمه، او با ارتش سفید دنیکین که آنها را از بولشویکها بدتر می‌دانست و با بیچراخف و قزاقهای ترک در کنار سرخها جنگید، زیرا معتقد بود انقلاب به سلطهٔ استعماری روسها پایان خواهد داد. او همچنین، در باز پس‌گیری داغستان علیا از دنیکین، ارتش سرخ را یاری داد.[۱۲۷] سپس در ۱۳۳۷/۱۹۱۹ در چچنیای علیا حکومتی تئوکراتیک، با سرمشق قرار دادن امامت شامل بنیاد نهاد که امارت شمال

قفقاز خوانده شد. پس از شکست دنیکین و ورود ارتش سرخ، بولشویکها دولت اوزون حاجی رابه رسمیت شناختند و حتی ارتش پنچم سرخ را به فرماندهی نیکلای گیکالو، در اختیار امارت شمال قفقاز گذاشتند.[۱۴۸] اما این روابط دوستانه دیری نپایید. اوزون حاجی با اسلحه‌هایی که در جنگ علیه دنیکین به غنیمت گرفته بود و تفنگهای قدیمی، یک نیروی ۹٬۶۹۰ نفری را مسلح کرد. این نیرو را انضباط، روحیهٔ وفاداری و تعهد به غزوه و نیز آشنایی به منطقه، همچنین وفاداری مردم محلی نسبت به آنان ـ که در میانشان مثل ماهی در آب بودند ـ استثنایی می‌کرد.[۱۴۹] سه ماه پس از تشکیل امارت و پیش از آنکه ائتلاف شکنندهٔ نیروهای حکومت مذهبی امارت شمال قفقاز و بولشویکها از میان برود،[۱۵۰] در جمادی‌الاخره ۱۳۳۸/ مارس ۱۹۲۰، اوزون حاجی در نود سالگی درگذشت. او شخصیتی نیرومند داشت و حتی مورد ستایش دشمنانش بود. سامُرسکی دبیر حزب کمونیست داغستان، نقش او و دیگر رهبران صوفی را چنین توصیف کرده است: «این مردان... مشهورترین فقهای تمام دنیای اسلام بودند وهزاران مرید از تمام بلاد اسلام به دیدارشان می‌آمدند... کلماتشان حکم قانون را داشت. اما در عین حال به مردم تعلق داشتند و حامل دموکراسی خاصی بر اساس حمایت از فقیرترین و ضعیفترین افراد بودند که جوهر حکومت شامل بود».[۱۵۱]

متأسفانه، ترسیم خطوط دقیق «غزوات» در این دوره ممکن نیست زیرا منابع آن بسیار محدود است. در واقع «غزوات»، در دنیای اسلام ناشناخته، در شوروی موضوعی ممنوع برای بررسی و تحقیق، و در اروپا موردی است که کمتر توجه را جلب کرده است. هم اکنون نیز غزوات، با وجود بازنویسی تاریخ شوروی پس از تحولات، به دو دلیل ناشناخته

مانده است: نخست آنکه تمام قیام‌کنندگان تا آخرین نفر جنگیدند و کشته شدند یا در تبعید درگذشتند؛ دوم آنکه پس از ۱۹۲۷/۱۳۴۶ در پی سیاستهای خشن استالینی، با تصفیهٔ حتی رهبران و کادرهای حزبی که با این جریان مبارزه کردند، تمام یادمانهای این واقعه از میان رفت و گویی هرگز چنین رخدادی پیش نیامده بوده است. با اینهمه پیش از آن، خوشبختانه چهار اثر مفصل و دست اوّل از قول شاهدان عینی ماجرا منتشر شد. این چهار مأخذ عبارت‌اند از: *جنگ داخلی در داغستان*[۸۶] اثر نجم‌الدین افندیف سامرسکی[۸۷] که در ۱۹۲۵/۱۳۴۳ در مخاچ قلعه به چاپ رسید؛ *داغستان* از همان نویسنده که در ۱۹۲۷/۱۳۴۶ در مسکو و لنینگراد منتشر شد؛ *انقلاب و ضد انقلاب در داغستان*[۸۸] از علی‌اکبر تخوگدی[۸۹] که در ۱۹۲۷/۱۳۴۶، باز در مخاچ قلعه انتشار یافت و *ارتش سرخ درکوهستانها ـ عملیات در داغستان*[۹۰] از تدروسکی[۹۱]. این هر سه از مخالفان شورش بودند. سامرسکی چنانکه اشاره شد، دبیر حزب کمونیست و لزگی (← [۱۲۵])، تخوگدی آوار و از رهبران کمونیست و تدروسکی روس و فرمانده لشکر یازدهم ارتش سرخ بود. هر سه قربانی تصفیه‌های استالینی شدند. سامرسکی در ۱۳۱۶ش/۱۹۳۷ اعدام شد و دو نفر دیگر به اردوگاههای کار اجباری فرستاده شدند.[۱۵۲]

---

86. *Grazhdanskaia voina v Dagestane*

87. Najmuddin Effendiev Samurskii

88. Revoliutsiia i kontrrevoliutsiia v Dagestane

89. Takho - Godi

90. Krasnaia armiia v gorakh destviia v Dagestane

91. Todorskii

پس از برهم خوردن ائتلاف بولشویکها و نیروهای مسلمان، در مدت کوتاهی تمام داغستان و چچنیای علیا شعله‌ور شد. برخلاف آنچه در ترکستان طی جنگهای باسماچی[۱۵۳] رخ داد، مسلمانان چچنی تا حدی به جانب شوروی متمایل بودند و میانهٔ ۱۳۳۵-۱۳۳۸/۱۹۱۷-۱۹۲۰ رهبری نهضت انقلابی در شمال قفقاز، به مسلمانانی که به حزب پیوسته بودند، نظر مثبت و اعتماد داشت اما اغلب این کمونیستهای محلّی طی جنگهای داخلی و قبل از شورش ۱۳۳۸/۱۹۲۰ درگذشته بودند. نسل مسلمانانی که درکنار این کمونیستها علیه دنیکین رزمیده بود، نیز از میان رفته بود. در این مرحلهٔ تازه، بار دیگر ثابت شد تنها آموزشهای طریقت صوفیانه می‌تواند در شرایط نومیدکنندهٔ آن زمان انضباط آهنین را در میان اهالی حفظ کند.[۱۵۴]

رهبری قیام در غزوات این سالها عمدتاً به عهدهٔ شیوخ نقشبندی بود که گروهی از افسران ارتش تزار به سرکردگی کلنل علی خانف، اشرافزاده‌ای آوار، آنان را همراهی می‌کردند. رهبری روحانی با سعید بک جوان، نتیجهٔ شامل، بود که از عثمانی بازگشته بود و نیز با شیخ نجم‌الدین گوتسینسکی که در شوال ۱۳۳۵/آگوست ۱۹۱۷ به امامت داغستان و بخشی از اقوام ساکن چچنیا برگزیده شده بود. او نزد مورخان روس همچون اوزون حاجی محبوب نیست. اما تخوگدی او را تحسین کرده و وی را صاحب شخصیتی جذاب و توانا دانسته است. او چهره‌ای پیچیده‌تر و مبهمتر از اوزون حاجی داشت. گوتسینسکی در خانواده‌ای ثروتمند به دنیا آمد. به زبان عربی مسلط بود و شعر می‌گفت، در سواره نظام تزار خدمت کرده بود و قاضی منطقهٔ داغستان و نایب اصلی منطقهٔ

کیسوبول[92] بود. مدتی در استانبول اقامت داشت (۱۹۰۳/۱۳۲۱) ولی دولت عثمانی او را متهم به دخالت و ناآرامیهای ۱۹۰۵/۱۳۲۳ در قلمرو خودکرد. هنگام وقوع غزوات در قفقاز، او مردی شصت ساله بود. عقاب پیری که بندرت لبخند می‌زد، می‌توانست رویاها را تعبیر کند و با مریدانش بحثهای مذهبی و فلسفی داشته باشد. بزرگترین اشتباه سیاسی او ائتلاف با دنیکین در جنگ داخلی بود.(۱۵۵)

در ۱۰ جمادی‌الاولی ۱۳۳۹/ ۲۰ ژانویهٔ ۱۹۲۱، در اوج این قیام، مجمعی از چچنها که در غزوات شرکت نکرده بودند، به ولادی قفقاز رفتند. مسکو استالین، نمایندهٔ خلقی ملتها، را به مجمع فرستاد. استالین سیاست دولت شوروی را در برابر ملیتها توضیح داد و برای تمام کسانی که در شورش سعیدبک شرکت داشتند، عفو عمومی اعلام‌کرد، به شرط آنکه شورش متوقف و دولت روسیه به رسمیت شناخته شود و دولت شوراها نیز حق حاکمیت داخلی و استقلال کوه نشینان را به رسمیت بشناسد.(۱۵۶)

بیشتر نیروهای قیام‌کننده از قبایل چچن و آوار بودند اما آستهای مسیحی، کاباردینها و اینگوشها در این برخوردها شرکت نکردند.(۱۵۷) شورش، سرکوب و رهبران آن ـ گوتسینسکی، علی خانف و سعیدبک ـ اعدام، کشته و یا متواری شدند.(۱۵۸) ولی قیام چچنیا ـ داغستان، در کنار نهضت باسماچیان از خطرناکترین حرکتهایی بود که بولشویکها از بدو تسخیر قدرت با آن روبرو شده بودند. پیامدهای آن نیز بسیار وسیع بود. بیش از ۹۰٪ مراکز بزرگ این سرزمینها، کاملاً ویران شد. پلها، خطوط

---

92. koisubul

تلگراف و جاده‌ها کاملاً غیر قابل استفاده شد. تنها ۲۵٪ احشام و دامی که پیش از این جنگها منبع اصلی تغذیهٔ داغستان به شمار می‌رفت، باقی ماند. بیماریهای واگیردار، احشام باقیمانده را نیز نابود کرد و در سالهای پس از آن، محصول کشاورزی از میان رفت. در آئولهای کوهستانی، چچنها پوست حیوانات می‌پوشیدند و به سبب این عریانی، چنانکه سامرسکی گفته‌است، هنگام خروج زنان از خانه و رفتن به سرچشمه، مردان حق بیرون آمدن از خانه‌ها را نداشتند.

این جنگها در روابط شوروی با ایران و ترکیه آثار سویی به جانهاد. حتی در مبارزه علیه انگلستان که درگیلان جریان داشت (جنبش میرزاکوچک‌خان جنگلی)، احساسات منفی علیه حکومت شوروی پدید آمد.(۱۵۹)

شوروی گردانی

بلافاصله پس از فرونشاندن قیام، لنین در نامه‌ای برای کمونیستهای جمهوری شورایی کوهستان، کمونیستهای شمال قفقاز را به توجه به شرایط ویژهٔ این سرزمین و اجتناب از نمونه برداری ساده از روش بولشویکها فراخواند.(۱۶۰) در واقع از ۱۹۲۱/۱۳۳۹ لنین بتدریج متوجه شده بود که بیرون رفتن اندیشهٔ ملی از اذهان و پذیرفتن آرمان انترناسیونالیستی، مستلزم زمانی دراز و تدبیر فراوان و جلب اطمینان ملّتهاست. او با طرح قانون اساسی استالین و مقابلهٔ خشونت‌آمیز او با تمایزات ملی، بشدت مخالف و معتقد بود طرحهای وی تعارضهای ملی و قومی را همچون آتش زیر خاکستر بر جای خواهد گذارد. استالین نیز در مقابل، لنین را به داشتن عقیدهٔ «لیبرالیسم ملی» متهم می‌ساخت. استالین

بر سر کلمات چانه نمی‌زد، زیرا معتقد بود که واقعیت قویتر از الفاظ است و واقعیت بسیار ساده و ملموس این بود که جمهوری فدراسیون روسیه، از نظر جمعیت و قدرت سیاسی بیشک بر جمهوریهای دیگر تفوق داشت و می‌توانست بر آنها نظارت و نفوذ داشته باشد.(۱۶۱)

تحت‌تأثیر این دیدگاهها و مباحث در باب مسئلهٔ ملی، در این سالها سرزمین چچنها تحولات سریعی را از نظر شیوهٔ اداره و به عنوان یک واحد در جغرافیای سیاسی از سرگذارند.

ابتدا چچنها همراه اینگوشها، آستها، بالکارها، کاباردینها، و قره‌چایها در ۱۰ جمادی‌الاولی ۱۳۳۹ق/ ۲۰ ژانویهٔ ۱۹۲۱ جمهوری خودمختار گورسکایا (کوهستان) را تشکیل دادند. منطقهٔ چچنیا و چندین منطقهٔ دیگر در ۱۹۲۲/۱۳۰۱ از جمهوری گورسکایا جدا شدند و به هنگام انحلال این جمهوری در ۱۷ دی ۱۳۰۲/ ۷ ژانویهٔ ۱۹۲۴، منطقهٔ اینگوشتیا نیز منطقهٔ مستقلی اعلام شد. این دو منطقه در ۲۵ دی ۱۳۱۲/ ۱۵ ژانویه ۱۹۳۴ دوباره به یکدیگر پیوستند و ایالت خودمختار چچنو - اینگوش در ۱۴ آذر ۱۳۱۵/ ۵ دسامبر ۱۹۳۶ به جمهوری شورایی خودمختار سوسیالیستی چچن - اینگوش تغییر یافت.(۱۶۲) همزمان با این تغییرات در نظام اداری و تقسیم‌بندی کشوری، در فاصلهٔ سالهای ۱۳۰۱-۱۳۲۲ش/ ۱۹۲۲-۱۹۴۳ ناآرامیهای این سرزمین تا حدودی ادامه داشت، اما دولت شوروی موفق به برقراری نظم و آرامش شد.(۱۶۳) رهبری این شورشها را عمدتاً ناسیونالیستها و اعضای سابق حزب کمونیست در دست داشتند، ولی بدنهٔ اصلی نیروهای شورشی را، پیروان طریقت قادریه تشکیل می‌داد.(۱۶۴) در این سالها هر شایعهٔ ضد روسی هر چند باور نکردنی و نامعقول، فوری پا می‌گرفت. برای نمونه،

شایعاتی از این دست که قهرمانان قیامهای پیشین هنوز زنده‌اند و برای برپایی حکومت اسلامی به چچن بازگشته‌اند.[۱۶۵] اما در اواخر ۱۳۱۴ش / ۱۹۳۵ تا ۱۳۱۶ش / ۱۹۳۷ وضع در چچنیا آرام بود.[۱۶۶]

اعلام خودمختاری و اتحاد دو منطقهٔ چچن و اینگوش، با استقبال اهالی روبرو شد. در سراسر دو سرزمین مراسم جشن و سرور برپا شد و هیئتی از زنان برای ملاقات با مادر استالین به کاخ سابق ورونتسوف ـ داشکوف رفتند تا از «توجهات پدرانهٔ استالین نسبت مردم چچن ـ اینگوش» تشکرکنند. به این ترتیب این سرزمین، بر اساس دیدگاه استالین دربارهٔ «مسألهٔ ملیتها» ـ سازش میان فرهنگی ملّی فدرالیسم، با چربیدنِ کفه به نفع فدرالیسم ـ سازمان یافت.[۱۶۷] قانون اساسی ۱۳۱۵ش / ۱۹۳۶ با جنبهٔ فدرال قوی درجغرافیای سیاسی تمام منطقهٔ شمال قفقاز تغییر اساسی پدید آورد. در نتیجهٔ این قانون، دولت شوروی پنج حوزهٔ اداری ملی به انضمام هشت ملیت کوچک دیگر ایجاد کرد که هر یک زبان مکتوب خویش را داشتند. این حوزه‌ها علاوه بر جمهوری خودمختار چچن ـ اینگوش، عبارت بودند از جمهوری خودمختار کاباردین ـ بالکار، آستیای شمالی، آدیغه و قره‌چای بالکار.[۱۶۸]

بدینسان چچنها همراه با تمامی اقوام قفقاز در مجموع شورویِ تازه تأسیس یافته وارد مرحلهٔ جدیدی از تاریخ خود شدندکه مهر و نشان مرد آهنین، ژوزف استالین، برآن خورده بود. او همان خشونت شگفت‌آوری راکه در سازماندهی تمام جامعهٔ شوروی در پیش گرفت، به وجهی بارزتر در برابر ملیتها به کار بردکه اوج آن تبعیدِ گروهیِ این اقوام از جمله چچنها در طول جنگ جهانی دوم بود. او زلزله‌ای برانگیخت که سیمای جامعه را بکلی دگرگون کرد.

آغاز دومین جنگ عالمگیر و حملهٔ آلمان به قلمرو روسیهٔ شوروی، برای چچنها سرآغاز مصیبت جدیدی بود. نظریه پردازیهای نازیسم در کنار بدبینی و خشونت استالین، دو سوی معادله‌ای واقع شد که چرخهٔ تبعید و آوارگی را برای چچنها به حرکت در آورد.

پیش از ۳۱ تیر ۱۳۲۰/ ۲۲ جولای ۱۹۴۱ ـ تاریخ تهاجم آلمان نازی به شوروی ـ آلفرد روزنبرگ نظریه پرداز نازی در ادامهٔ بسیاری از طرحهای سیاسی قدرتهای مخالف امپراتوری روسیه در ادوار پیشین، برای تقسیم شوروی طرحی را تهیه و پیشنهاد کرد. او که از نیروی انفجاری بالقوه در کشورهای مرکب از ملل مختلف نظیر شوروی آگاه بود، پیشنهاد کرد که از اختلافات موجود ملی و قومی در شوروی حداکثر بهره‌برداری برای درهم کوبیدن و تجزیهٔ شوروی صورت پذیرد. به این ترتیب، شوروی به صورت دولتی پوشالی و ضعیف روسی، محصور در داخل سرزمین خود و رانده به مشرق زمین درمی‌آید و حلقه‌ای از حکومتهای ملّی وابسته آن را دربرمی‌گیرد. قفقاز زمینهٔ مساعدی برای آزمون این طرح بود و در آن نواحی که ارتش سرخ عقب نشست، ارتش آلمان به پشتیبانی از تشکیل حکومتهای محلّی پرداخت.[۱۶۹] گرچه هیتلر از این طرح روزنبرگ حمایت زیادی نکرد، زیرا به نظر او همهٔ ملتهای شوروی نژادهای پست و زیردست بودند، اما همین نظریه‌پردازیها، تخم بدبینی و تردید نسبت به وفاداری اقوامی را که در اوان جنگ سرزمینشان به اشغال آلمان در آمده بود، در ذهن استالین پراکند. او اجازه نداد چچنها و اینگوشها دسته‌های محلّی خود را برای مقابله با فاشیستها تشکیل دهند. نیروهای چچنی در گروههای روسی خدمت می‌کردند و چون روسی صحبت نمی‌کردند، سرباز صفر محسوب می‌شدند.[۱۷۰] به محض عقب‌نشینی ارتش آلمان از

سرزمینهای اشغالی، استالین به قلع و قمع ملل این سرزمینها پرداخت. در فاصلهٔ مهر ۱۳۲۲/اکتبر ۱۹۴۳ تا تیر ۱۳۲۳/ جولای ۱۹۴۴، شش گروه قومی کوچک، به اتهام خیانت به عنف، از سرزمین آبا و اجدادی خود به آسیای مرکزی و سیبری کوچ داده شدند که جمعیت آنان به بیش از یک ملیون تن می‌رسید (براساس آمار ۱۳۱۸ ش/ ۱۹۳۹: چچنها ۴۰۷٬۶۹۰؛ اینگوشها ۹۲٬۰۴۷؛ قره‌چایها ۷۵٬۷۳۷، بالکارها ۴۲٬۶۶۶، کومیکها ۱۳۴٬۲۷۱، تاتارهای کریمه بیش از ۲۰۰ هزار و آلمانهای ساکن ولگا ۳۸۰ هزار نفر). اینان به ارتکاب خیانت جمعی متهم شدند و جنایات منتسب به فرد فرد آنها، به تمامی گروه تسری داده شد. هیچ استثنایی رعایت نشد. کادرهای کمونیست و روحانیون، دوشادوش یکدیگر شامل تصفیه شدند. به این ترتیب کادرهای ملّی حزبی که در سالهای بیست برای ادارهٔ امور تربیت شده بودند، اما به حفظ سنتهای ملی و قومی نیز علاقه و تمایل نشان می‌دادند، در این تصفیه‌ها از میان رفتند. سامرسکی نمونهٔ آشکار این سیاست بود البته تا هنگامی که اسناد آرشیوهای دولتی شوروی از جمله اسناد کا.گ.ب. در اختیار محققان قرار نگیرد، هیچگاه بدرستی نمی‌توان کم وکیف رویدادهای روزهای اشغال این سرزمین به دست آلمانها را روشن کرد. هنوز نیز ماهیت رابطهٔ چچنها و دیگر اقوام منطقه با آلمانها کاملاً تبیین نشده است. به هرحال برخی ملیتهای غیر روس شوروشوق لازم را برای دفاع از شوروی سوسیالیستی نشان ندادند، اما بسیاری از روسها نیز با آلمانها همکاری کردند. اکنون داده‌های تاریخی، برای قضاوت دربارهٔ میزان «ضد شوروی گرایی» حاکم بر سرزمینهای مختلف شوروی کافی نیست. گرچه ادعای استالین و بویژه سیاست بعدی او در سوزاندن ترو خشک به جرم «بزه‌های قومی»

ناعادلانه و دور از تدبیر بود، اما واقعیت آن است که زنجیر همبستگی ملیتها در دوران اشغال، تا حدی سست شده بود زیرا مسئلهٔ ملیتها همواره «چشم اسفندیار» اتحاد جماهیر شوروی باقی مانده بود، حتی در منابعی که با تمایل و نظر مثبت نسبت به این اقوام نوشته شده، به نوعی همکاری میان آنان و آلمانها اشاره رفته است.(۱۷۱)

تبعید چچنها عصر روز ۴ اسفند ۱۳۲۲/ ۲۳ فوریه ۱۹۴۴ آغاز شد. آوتورخانف با جزییات، شرح کامل این روز را آورده است. او به تلفات چچنها به سبب عدم وجود مراقبتهای پزشکی و شیوع بیماری تیفوس اشاره می‌کند.(۱۷۲) مقصد این کوچ اجباری آسیای میانه، سیبری و بویژه قزاقستان بود.(۱۷۳) در بهمن ۱۳۲۴/ فوریه ۱۹۴۶، به موجب تصویب نامه‌ای، سرزمینهای بومی اقوام چچن و اینگوش و تاتار حذف شد و به مدت ده سال این گروهها موجودیت قانونی نداشتند. در هیچ کجا نامی از آنها و سرزمینشان برده نمی‌شد و نمایندهٔ آنان در مجلس شورای ملیّتها حضور نمی‌یافت. این تبعید، آسیب جبران ناپذیری به روابط سنتاً ناراحت و متشنج میان روسها و اقوام چچن - اینگوش وارد آورد. احساس بیگانه ستیزی در میان اهالی شمال قفقاز دامن زده شد و به گواهی پژوهشگران مسائل، مسلمانان شوروی، چچنها و تبعیدیهای سابق بیش از همه ضد روسی شدند و منطقه آنها در مقام نامطمئن‌ترین مناطق شوروی به شمارآمد.(۱۷۴)

اعادهٔ موجودیت

در پی مرگ استالین در فرودین ۱۳۳۲/ مارس ۱۹۵۳ جمهوریهای قفقاز نیز همانند دیگر نقاط شوروی، شاهد کاهش تدریجی فشار و بهبود سطح

زندگی بودند. جمهوریهای چچن ـ اینگوش و کاباردین ـ بالکار از نو تشکیل شد و جان به دربردگان از تبعید، به وطن خویش بازگشتند. در ۱۳۳۵ ش / ۱۹۵۶ درکنفرانسی درمسکو، زمینه برای تجدید نظر در آرای باقروف (← بخش شامل) و «اعادهٔ حیثیت» از شامل به عنوان نماد مقاومت ملل شمال قفقاز از جمله چچنها فراهم شد.(۱۷۵) نسیم تحولات، پس از کنگرهٔ بیستم حزب کمونیست شوروی در بهمن ۱۳۳۴/ فوریه ۱۹۵۶ شدّت گرفت. خروشچف رسماً تبعیدهای دسته جمعی ۱۳۲۲ش / ۱۹۴۴ را در شمار جنایات استالین آورد(۱۷۶) و براساس تصمیم کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست و شورای وزیران اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، در ۹ خرداد ۱۳۳۵/ ۳۰ مه ۱۹۵۶ ادارهٔ تعدادی از مؤسسات اقتصادی به خود جمهوریها واگذار گردید و در بهمن ۱۳۳۵/ فوریهٔ ۱۹۵۷ سازمان قضایی و قانونگذاری جمهوریها از اختیارات بیشتری برخوردار شدند.(۱۷۷) در ۱۹ دی ۱۳۳۵/ ۹ ژانویهٔ ۱۹۵۷، از چچنها و اینگوشها رسماً اعادهٔ حیثیت شد. نام قومیشان دوباره عنوان جمهوری آنها شد و خود نیز اجازهٔ بازگشت به سرزمین اجدادیشان را یافتند. اودیسهٔ[۹۳] بازگشت آنها هنوز باید نوشته شود. آنان سراسر روسیه را در زمستان پیمودند، در حالیکه خاکستر مردگانشان را با خود حمل می‌کردند و بدون کمک، پول، غذا و سرپناه به کوهستان خود بازگشتند.(۱۷۸) البته میان آنها و گروههای قومی مختلفی که در این منطقه ساکن شده بودند بحران شدیدی به وجود آمد که گاه بگاه به درگیریهای جدی منجر می‌شد.(۱۷۹)

---

93. Odyssey

جانشینان خروشچف شعار «ادغام ملّتها»[۹۴] ی او را دنبال کردند و تا بیست و هفتمین کنگرهٔ حزب کمونیست در ۱۳۵۵ش / ۱۹۷۶، همچنان به هدف «یکپارچگی ملّت شوروی» پایبند بودند، گرچه از همان اوان این سیاست با خصومت کادرهای ملّی مواجه شده بود.(۱۸۰) سیاست خروشچفی «ادغام ملّتها»، می‌بایست در دو مرحلهٔ «نزدیکتر شدن[۹۵]» و «مجمع بین المللی»(۳) انجام می‌شد که طی آن ملیتهای غیر روس، با قرار دادن زبان روسی به عنوان «زبان مادری دوم» و سرمشق قرار دادن آثار گورکی، شولوخوف و سایرین در تولیدات ادبی و مهاجرتهای متقابل همراه با ازدواجهای برون گروهی میان مسلمان و اروپاییان، به خصومتهای دیرین قومی و دینی پایان می‌دادند تا زمینه برای ایجاد یک فرهنگ مشترک شوروی، که بیانگر چکیدهٔ بهترین فرهنگهای ملی گوناگون باشد، فراهم شود.(۱۸۱) اما از ۱۳۴۵ش / ۱۹۶۶ بدین سو، مباحثات و اختلاف نظرمیان طرفداران نظریهٔ یکپارچگی وکادرهای ملی هوادار اندیشهٔ ملی‌گرایی آغاز شد. قانون اساسی ۱۳۵۶ش / ۱۹۷۷ این رقابتها و مباحثات را آشکارتر کرد و مواد مختلف آن تناقض مختصری را میان ایجاد کشور یکپارچهٔ شوروی و حفظ تفاوتهای قومی نشان می‌داد.(۱۸۲)

با در نظر گرفتن این منظر کلی در باب مسئلهٔ ملی درجامعهٔ شوروی، سرنوشت قوم چچن نیز دستخوش تحولات تازه‌ای شد. هشتمین اجلاس فوق‌العادهٔ شورای عالی خودمختار چچن ـ اینگوش در ۵ خرداد ۱۳۵۷ / ۲۶ مه ۱۹۷۸ قانون اساسی آن را تصویب کرد. عالیترین قدرت

---

94. sliyanie 95. sblizhnie

حکومتی، شورای عالی تک مجلسی جمهوری خودمختار سوسیالیستی شورای [۹۶] چچن ـ اینگوش مرکب از ۱۷۵ نمایندهٔ منتخب از حوزه‌هایی با جمعیت برابر بود. شورای مذکور، دولت و هیئت وزیران جمهوری را تشکیل می‌داد.(۱۸۳) اما فضای جمهوری مطلوب سیاستهای یکپارچگی و ادغام ملتها نبود. در فاصلهٔ ۱۳۳۸ش / ۱۹۵۹ تا ۱۳۵۸ش / ۱۹۷۹ تعداد روسهای مقیم جمهوری به نحو چشمگیری از ۴۹٪ در ۱۳۳۸ش / ۱۹۵۹ به ۳۴٫۵٪ در ۱۳۵۱ش / ۱۹۷۰ و ۲۹٪ در ۱۳۵۸ش / ۱۹۷۹ (از ۳۶۷٬۰۰۰ نفر در ۱۳۵۱ش / ۱۹۷۰ به ۳۳۶٬۰۰۰ نفر در ۱۳۵۸ش / ۱۹۷۹) نزول کرد، و بیگانه ستیزی حاکم بر این سامان باعث شد که مسیحیان، روسها، اوکرائینیها و ارمنیان، منطقه را ترک کنند در نتیجه جمهوری چچن ـ اینگوش روز بروز «بومیتر» و «مسلمانتر» شد.(۱۸۴)

این جمهوری در شورای ملیتهای شورای عالی اتحاد شوروی با یازده نماینده شرکت می‌کرد.

در دههٔ شصت و هفتاد، جمهوری خودمختار چچن ـ اینگوش در پی سیاستهای خروشچف و برژنف، در صحنهٔ سیاسی شوروی فعالتر شد. تا ۱۳۵۶ش / ۱۹۷۷، ۳۲ قهرمان کار سوسیالیستی و ۱۳٬۰۶۰ تن، برندهٔ مدالها و نشانهای اتحاد شوروی از این سرزمین بودند. این جمهوری، به سبب موفقیتهای اقتصادی در ۱۳۴۴ش / ۱۹۶۵ نشان لنین و در ۱۳۵۱ش / ۱۹۷۲، نشان انقلاب اکتبر و دوستی ملتها را به دست آورد.

در ۱۳۶۱ش/۱۹۸۲ پس از مرگ برژنف و دوران کوتاه زمامداری چرنینکو و آندریف با روی کارآمدن گورباچف و اعلام سیاستهای

---

96. ASSR= Autonomous Socialist Republic

گلاسنوست و پروسترویکا، طوفان سیاسی شوروی آغاز شد. بسیاری از خصومتهای پنهانی به کینهٔ آشکار و مقاومتهای مسلحانه تبدیل شد. گفته‌های گورباچف در مورد مسئلهٔ ملّی تناقض آمیز به نظر می‌رسید و بزودی از ۱۳۶۴ ش/۱۹۸۵ عدم تفاهم میان مرکز و پیرامون شوروی آغاز شد.(۱۸۶)

۱. د. شوروی، ذیل «جمهوری سوسیالیستی شورایی خودمختار چچن اینگوش»
۲. آکینر، ص ۲۱۳؛ د. شوروی، همانجا
۳. فراهانی، ص ۹۱
۴. یکتایی، ص ۱۳۰
۵. د. شوروی، همانجا
۶. آکینر، ۲۱۳ و ص ۲۱۷ ترجمهٔ محمد حسین آریا
۷. د. شوروی، همانجا
۸. ترکی: آلتون اردو؛ عنوان دسته‌ای از مغولان که در ۱۲۳۶/۶۳۳ یا ۱۲۳۷/۶۳۴ به سرکردگی باتو خان در ناحیهٔ ولگای سفلی دولتی پدید آوردند که تا ۱۵۰۲/۹۰۸ تحت فرمانروایی اعقاب باتو بود.
۹. د.ا.د. ترک، ذیل «چچنستان»
۱۰. براکس آپ، «مقدمه: روسیه و شمال قفقاز[97]»، ص ۱
۱۱. کلکُژه، ص ۳۵ که فهرستی نسبتاً مفصل از این اسامی را آورده است.
۱۲. حتی ایوان مخوف برای پایه‌ریزی اتحاد مسالمت‌آمیز شمال قفقاز با روسیه با یک شاهزادهٔ چرکس ازدواج کرد. هر چند که اتحاد مورد نظر به وقوع نپیوست (← آوتورخانف، ص ۱۴۹)
۱۳. براکس آپ، همان، ص ۱-۳
۱۴. محمد طاهر قزوینی، ص ۱۵۹-۱۶۰؛ باکیخانف، ص ۱۱۰-۱۱۱
۱۵. همانجا
۱۶. د. شوروی، همانجا؛ باکیخانف، ص ۱۳۰

---

97. "Introduction: Russia and the North caucasus"

۱۷. فرساد، ص ۶
۱۸. براکس آپ، همان، ص ۳
۱۹. مک لین، ص ۳۱ به بعد
۲۰. ونتوری، ص ۹۳-۱۰۱
۲۱. نرت،[98] ص ۸۳، که سال تولد او را حدود ۱۷۳۲/۱۱۴۵ آورده است؛ گوگچه، ص ۱۴۸، ۱۷۲۲/۱۱۳۴ را ذکر می‌کند.
۲۲. گوگچه، ص ۱۴۸
۲۳. نرت، ص ۸۳-۸۶
۲۴. گوگچه، ص ۱۴۹، به نقل از احمد جودت، *تاریخ*، ج ۳، ص ۲۱۱؛ آرشیو نخست وزیری «خط همایون‌ها»، شمارهٔ ۱۳۰۵
۲۵. همانجا، به نقل از آرشیو نخست وزیری، «خط همایون‌ها»، شمارهٔ ۲۹/۱
۲۶. نرت، ص ۸۶-۸۸؛ گوگچه، ص ۱۵۳
۲۷. مک لین، ص ۱۲
۲۸. نرت، ص ۸۸
۲۹. همان، ص ۸۸-۸۹
۳۰. همانجا
۳۱. فرح علی‌پاشا نخستین والی قفقاز از سوی دولت عثمانی و از دولتمردان بانفوذ و لایق باب عالی بود. نکتهٔ حائز اهمیت آن است که فرح‌پاشا خود از پیروان طریقتهای صوفیانه بود (برای اطلاع بیشتر ← گوگچه، ص ۱۵۶ به بعد)

98. Nart

۳۲. گوگچه، ص ۱۵۱، به نقل از گزارش علی‌آغا محافظ قلعهٔ حاجیلر به باب عالی

۳۳. همان، ص ۱۵۲، به نقل از آرشیو نخست وزیری، «خط همایون‌ها»، شمارهٔ b ۱۰۱۱؛ القداری، ص ۱۷۰ که در شعری به بشارت و دعوت منصور اشاره می‌کند.

۳۴. گوگچه، ص ۱۵۴-۱۵۵

۳۵. دژ آناپا به کمک مهندسان فرانسوی درکنارهٔ دریای سیاه و مصب رود کوبان برای عثمانیها ساخته شده بود. سقوط این دژ در ۱۷۹۲/۱۲۰۶ فصلی از رقابتهای روس و عثمانی و جنگهای روسیه با کوه نشینان قفقاز به رهبری منصور را به پایان برد (مک لین ، ص ۳۴)

۳۶. گوگچه، ص ۱۶۰، به نقل از «خط همایون‌ها» ش ۱۳۵۱

۳۷. همان، ص ۱۶۱

۳۸. نرت، ص ۸۹، ۹۲

۳۹. القداری، ص ۱۷۱ که زندان وی را صومعهٔ سولوفسکی نوشته است؛ گوگچه (ص ۲۱۲) می‌نویسد او اعدام شد؛ نرت، ص ۹۰-۹۲؛ برای آگاهی بیشتر در مورد شیخ منصور اشرومه وبویژه هویت قومی و دیگر اطلاعات زندگی شناختی وی ← به شیخ منصور اثر ساوینکف[۹۹] (۱۸۵۲)؛ «مهدی در قرن هجدهم»[۱۰۰] در روزنامهٔ نوول روو[۱۰۱] از ژانیر[۱۰۲] که ادعای یکی بودن بوئتی و منصور در آن تکرار شده است؛ اسناد آرشیو تورن ایتالیا؛ و اثر آلکساندر بنیگسن،

---

99. Savinkov 100. Un Mahdi au XVIII siecle

101. Le *nouvelle Revue* 102. Janier

دفترهای جهان روسی و شوروی[۱۰۳] (۱۹۶۴).

۴۰. برگرفته از چکامهٔ پوشکین در ستایش یرمولوف

۴۱. سجادپور، ص ۷۷

۴۲. د. شوروی، ذیل «جنگهای قفقاز»

۴۳. گمر،[۱۰۴] ص ۵۸

۴۴. او معاصر ناپلئون و فتحعلی شاه قاجار بود. تعصب مذهبیش در اواخر عمر ویژگی بارز شخصیت او شد.

۴۵. د. شوروی، همانجا

۴۶. گمر، ۱۹۹۲، ص ۴۵

۴۷. گمر، ۱۹۹۲، ص ۴۶-۴۸؛ مک لین، ص ۴۷-۴۸

۴۸. وزارت امور خارجه، ص ۱۶۷

۴۹. علوی شیرازی، ص ۵۱-۵۲، ۵۶، ۲۷۰

۵۰. گمر، ۱۹۹۲، ص ۴۶

۵۱. گمر، همانجا؛ د. شوروی، همانجا

۵۲. د. شوروی، همانجا؛ مک لین، ص ۵۲؛ گوگچه، ص ۲۴۴

۵۳. د. شوروی، همانجا

۵۴. گمر، ۱۹۹۲، ص ۴۷

۵۵. د. شوروی، همانجا

۵۶. گمر، ۱۹۹۲، ص ۴۸-۴۹

۵۷. د. شوروی، همانجا

۵۸. مک لین، ص ۵۶

---

103. *Cahiers du Monde Russe et Sovietique* 104. Gammer

۵۹. گمر، ۱۹۹۲، ص ۴۹
۶۰. همان، ص ۴۵
۶۱. همان، ۴۹ـ۵۰
۶۲. مصطفی افشار، ص ۱۸۵، ۱۹۵-۱۹۷
۶۳. براکس آپ، «مقدمه: روسیه و شمال قفقاز»، ص ۴
۶۴. د. شوروی، همانجا
۶۵. القداری، ص ۱۹۴
۶۶. از قرون نهم و دهم، داغستان منقسم به سه امیرنشین بزرگ بود که امرای آنها عناوین شمخال، اوسمی و معصوم داشتند. در شورش امیران محلی علیه روسیه در ۱۸۱۸/۱۲۳۴ شمخالات تارخو شرکت نداشتند. این عنوان با خلع آخرین شمخال در ۱۸۶۵/۱۲۸۲ از بین رفت.
۶۷. کورالی محمد و خلیفهٔ او جمال الدین
۶۸. د. شوروی، ذیل «غازی محمد»
۶۹. القداری، ص ۱۹۵-۱۹۶
۷۰. د. شوروی، ذیل «جنگهای قفقاز»
۷۱. گمر، «یک سوئیسی در قفقاز»،[۱۰۵] ص ۶۶۸.
۷۲. مراسلهٔ روزن با چرنیشف به تاریخ ۴ ذیحجهٔ ۱۲۴۷/ ۵ مه ۱۸۳۲ به نقل از گمر، ۱۹۹۲، ص ۵۰
۷۳. گمر، همانجا؛ مک‌لین، ص ۶۸-۶۹
۷۴. گمر، همانجا؛ د. شوروی، همانجا؛ ایشیلتان، ص ۲۳۳

---

105. "A Switzer in The Cauasus"

۷۵. سارلی، ص ۲۴؛ ایشیلتان، ص ۲۳۳، ترور حمزه‌بک را در شعبان ۱۲۵۹/ سپتامبر ۱۸۴۳ نوشته است؛ مک‌لین، ص ۷۱؛ گمر، ۱۹۹۲، ص ۵۲؛ د. شوروی، ذیل «غازی محمد»؛ برای جریان کامل این رویداد ← تولستوی، ۱۳۴۷، ص ۱۰۴-۱۰۷

۷۶. مک‌لین، ص ۷۱

۷۷. آلن و موراتف، *میدان نبرد قفقاز، تاریخ جنگهای مرز ترک - قفقاز*[۱۰۶]، ۱۸۲۸-۱۹۲۱ (کمبریج، ۱۹۵۳)؛ جان فردریک بدلی،[۱۰۷] *پیروزی روسیه بر قفقاز*، لندن ۱۹۰۸، به نقل از گمر، «شامل در تاریخنگاری شوروی»،[۱۰۸] ص ۷۳۰؛ مقالهٔ هنز [«تاریخ بازنانوشته - مسئلهٔ شامل]» در مجلهٔ *بررسیهای قفقاز*[۱۰۹]، ش ۶، سال ۱۹۵۸، ص ۷-۲۹؛ به نقل از گمر، همان، ص ۷۲۹.

۷۸. گمر، ص ۷۲۹-۷۳۲

۷۹. برایان، ص ۲۰۷-۲۰۸، ص ۲۱۷ پانویس ش ۳۸

۸۰. ایشلیتان، ص ۲۳۲، ۲۳۸؛ مک‌لین، ص ۸۴

۸۱. مک‌لین، ص ۸۹، او به موارد دیگری از سختگیری و شدت عمل شامل اشاره دارد← ص ۸۲

۸۲. گمر، «یک سوئیسی در قفقاز»، ص ۶۷۶، منقول از نامهٔ فئزی، به

---

106. Allen and Muratoff, *Caucas in Battlefield: AHistory of the Wars on The Turco-Caucas in Border*

107. Baddeley, *The Russian Conquest of The Caucasus*

108. "Shamil in Soviet Historiography"

109. "Unrewriting History- The Shamil Problem" in *Caucasian Review*

روزن به تاریخ ۲۸ جمادی‌الاولی [۱۰ جمادی‌الاخره] ۱۲۵۳/ ۳۰ آگوست [۱۱ سپتامبر] ۱۸۳۷

۸۳. مک لین، ص ۷۱

۸۴. گمر، همان، ۶۷۵

۸۵. ایشیلتان، ص ۲۳۴، در اکتبر ۱۸۳۷ هنگام دیدار نیکلای از قفقاز شامل از دیدار او خودداری کرد؛ گمر، ۱۹۹۲، ص ۵۲؛ ایشیلتان، ص ۲۳۵

۸۶. گمر، «یک سوئیسی در قفقاز»، ص ۶۷۶؛ همو، ۱۹۹۲، ص ۵۲

۸۷. د. شوروی، ذیل «جنگهای قفقاز»

۸۸. گمر، ۱۹۹۲، ص ۵۲

۸۹. ایشیلتان، ص ۲۳۶-۲۳۷، حمزه توف (ص ۵۷۴) نام این پسر را جمال‌الدین ذکر کرده است.

۹۰. گمر، ۱۹۹۲، ص ۵۲؛ د. شوروی، همانجا

۹۱. مک لین، ص ۷۹-۸۰؛ د. شوروی، همانجا؛ گمر، «یک سوئیسی در قفقاز»، ص ۶۶۷

۹۲. د. شوروی، همانجا

۹۳. لرمانتوف (۱۸۱۴-۱۸۴۱) شاعر و نویسندهٔ بنام روس. دورهٔ جوانی او مصادف با زمان استبداد فوق‌العادهٔ نیکلای اول بود. او به سبب سرودن چکامه‌ای بر سر مزار پوشکین به قفقاز تبعید شد. *قهرمان دوران یا قهرمان عصر ما* یک سال پیش از مرگ نویسنده، در ۱۸۴۱ نوشته و چاپ شد. این اثر از بزرگترین و معروفترین شاهکارهای ادبیات روس است و ستایش نویسندگان بسیاری همچون گوگول، تولستوی و بلینسکی را برانگیخت. قهرمان آن پچورین همچون

بازارفِ *پدران و پسران* و رودینِ تورگنیف ازنمونه‌های شاخص تیپهای ادبیات روس گردید. لرمانتوف در ۲۷ سالگی بر اثر زخمی در دوئل با افسری بنام مارتینف درگذشت. *قهرمان عصر ما* را مهری آهی به فارسی برگردانده است (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب)

۹۴. د. شوروی، ذیل «جنگهای قفقاز»

۹۵. ورونتسوف در ۱۷۸۲ متولد و در انگلستان بزرگ شد. پدرش کنت سیمون سفیر کاترین در دربار جورج سوم بود و درهمین ایام بود که خواهرش همسر لرد پمبروک شد. روایت شده است هنگامی که در ۱۸۰۷ ناپلئون و آلکساندر تزار روسیه بر کلکی روی رود نیمان در تیلزیت به گفتگویی محرمانه نشستند، همین کنت سیمون بود که با وجود سنّ زیادش، سردی آب رود را تحمل کرد و زیر کلک مخفی شد و مذاکرات را به بریتانیا گزارش کرد. همانند پدر، انگلیس خواه بود. بخشی از عمر را در آنجا گذراند. با کنتس الیزابت بارياتینسکی (۱۷۹۲-۱۸۸۰)، دختر شاهزاده پوتیومکین ازدواج کرد و از این طریق ثروت او را به عنوان جهیزیه تصاحب کرد.

۹۶. د. شوروی، همانجا؛ تولستوی، حاشیهٔ ص ۸۵

۹۷. گمر، ۱۹۹۲، ص ۵۴-۵۵

۹۸. تولستوی، ۱۳۴۷ش، حاشیهٔ ص ۸۴

۹۹. د. شوروی، همانجا

۱۰۰. گمر، ۱۹۹۲، ص ۵۷

۱۰۱. د. شوروی، همانجا

۱۰۲. *حاجی مراد* با ترجمهٔ رشید ریاحی در ۱۳۴۷ش در تهران منتشر شد. تولستوی این اثر را در ۱۸۹۶ - ۱۹۰۴ نوشته است و داستان

جنگهای مداوم مردم کوهستانی قفقاز به سرکردگی شامل است. حاجی‌مراد که خود رهبر طایفهٔ آوار است به صرف جاه‌طلبی و به انگیزهٔ انتقام شخصی، شامل را رها می‌کند و به روسها ملحق می‌شود. تولستوی مراد را مردی وحشی و خشن، شجاع و محیل و غیرقابل اعتماد توصیف کرده است. او با شیوهٔ خاصی و با روشنی و وضوح هر چه تمامتر، طنزِ تراژیک سوء تفاهم متقابل بین افراد طبقات و ملل مختلف را ارائه می‌کند. صحنهٔ نهایی مرگ حاجی و چهارتن از یارانش در محاصرهٔ صدها نفر، از باشکوهترین و غم انگیزترین صحنه‌ها در ادبیات جهانی است (← میرسکی، ج ۲، ص ۴۵-۴۶).

۱۰۳. ایشیلتان، ص ۲۴۱ (و نیز ← تولستوی، ۱۳۴۷ ش و پانویس شمارهٔ قبل)

۱۰۴. ایشیلتان، ص ۱۱۱، ۲۴۲

۱۰۵. آلکساندر ایوانویچ باریاتینسکی (۲ مه ۱۸۱۵-۲۵ فوریه ۱۸۷۹) فیلد مارشال روس، از ۱۸۳۶ تا ۱۸۴۵ درخدمت ولیعهد (آلکساندر دوم) بود. در جنگهای کریمه (۱۲۶۹-۱۲۷۰/۱۸۵۳-۱۸۵۴) شرکت داشت و سپس در سمت فرماندهی عالی نیروهای اعزامی به قفقاز، مبارزه بر علیه نهضت آزادیخواهانهٔ ملی کوه‌نشینان شمال قفقاز را رهبری کرد. از ۱۸۶۲ بازنشسته شد و عضو شورای حکومت شد. (د. شوروی، ذیل «باریاتینسکی»).

۱۰۶. مک لین، ص ۱۱۷، به طور کلی سه ارتش به شرق قفقاز اختصاص داشت و علاوه بر ارتش جناح چپ، ارتش ماقبل خزر برای داغستان و ارتش محور لزگی به دامنه‌های جنوب غربی ارتفاعات اصلی قفقاز اختصاص داشت (ص ۱۱۳، همان کتاب).

۱۰۷. ایشیلتان، ص ۲۴۰-۲۴۶؛ د. شوروی، «ذیل جنگهای قفقاز»

۱۰۸. آوتورخانف، ص ۱۵۰

۱۰۹. القداری، ص ۲۱۱-۲۱۲

۱۱۰. آکینر، ۲۱۴؛ د. شوروی، همانجا

۱۱۱. براکس آپ، «آخرین غزوات: قیام ۱۹۲۰-۱۹۲۱»[۱۱۰]، ص ۱۱۷؛ *بریتانیکا*، ذیل «جمهوری سوسیالیستی شورایی خودمختار چچن-اینگوش»

۱۱۲. د. شوروی، همانجا

۱۱۳. همانجا؛ کشمکش مداوم میان چچنها و روسها در امتداد رود ترک پسزمینهٔ رمان *قزاقان* اثر تولستوی است ← *بریتانیکا*، همانجا؛ این اثر در ۱۸۶۳ منتشر شد. صحنهٔ رویدادها دهی است قزاق نشین بر کرانهٔ ترک، و مقابلهٔ شخصیتی است آگاه و آشنا به آداب و رسوم قزاقهابا مردمی بومی که خصلتهای طبیعی خود را حفظ کرده‌اند. این تقابل، موضوع اختصاصی ادبیات روس است که تفاوت میان دو طبیعت سرکش، سرشت‌بی‌لگام خود و طبیعت بی‌باک مردم‌آسیا، راآزموده است (*قزاقان*، ص ۵۱). این رمان رامهدی مجاب به فارسی برگردانده است.

۱۱۴. ایشیلتان، ص ۲۴۶

۱۱۵. فرساد، ش ۱۷، ص ۵

۱۱۶. همانجا؛ مک لین، ص ۱۲۰؛ ایشیلتان، درگذشت او را در محرم ۱۲۸۸/ مارس ۱۸۷۱ ذکر کرده است؛ القداری، ص ۲۱۴

---

110. The Last Ghazawat: The 1920-1921 uprising

۱۱۷. ایشیلتان، ص ۲۴۶؛ وصفی زکریا، ج ۲، ص ۶۹۹

۱۱۸. براکس آپ، «آخرین غزوات: قیام ۱۹۲۰-۱۹۲۱»، ص ۱۱۸

۱۱۹. تواری[111]، ص ۴۴

۱۲۰. براکس آپ، همانجا

۱۲۱. آوتورخانف، ص ۵۰؛ برآکس آپ، همانجا

۱۲۲. تواری، ص ۴۴

۱۲۳. د. شوروی، ذیل «جنگهای قفقاز»

۱۲۴. براکس آپ، همان، ص ۱۱۹

۱۲۵. آوتورخانف، ص ۱۵۰-۱۵۱

۱۲۶. براکس آپ، همانجا

۱۲۷. کاباجی[112]، ص ۱۱۹-۱۲۰ (نام مستعار واسان گرای جاباجی ← زیرنویس بعدی)

۱۲۸. آوتورخانف، ص ۱۵۲، که مهمترین اعضای این حکومت را نام برده است. تاپاچرمف، رئیس جمهور، واسان گرای جاباجی[113]، رئیس مجلس؛ حیدر بمت[114]، وزیر امورخارجه؛ عبدالرشید کتخانف[115]، احمت تسالیخف[116]، علیخان و پشامخو کُتسِف[117]، دیگر وزیران

۱۲۹. د. شوروی، ذیل «چچن ـ اینگوش»

۱۳۰. کاباجی، ص ۱۲۰

---

111. Tewari 112. CABAGI 113. Vassan Giray Jabagi

114. Haidar Bammate 115. Katkhanov 116. Tsalikov

117. Kotsev

۱۳۱. د. شوروی، همانجا

۱۳۲. براکس آپ، ۱۹۹۵، ص ۸

۱۳۳. د. شوروی، همانجا

۱۳۴. مک لین، ص ۱۲۲

۱۳۵. کاباجی، ص ۱۲۰

۱۳۶. آوتورخانف، ص ۱۵۲

۱۳۷. براکس آپ، همانجا

۱۳۸. کاباجی، ص ۱۲۰-۱۲۲؛ د. شوروی، همانجا

۱۳۹. د. شوروی، همانجا

۱۴۰. برای اطلاع از جزییات کامل مربوط به حکومت کوه‌نشینان قفقاز ← واسان‌گرای کاباجی، ص ۱۱۹-۱۳۳، که نویسنده خود از رهبران حکومت مذکور و جزو هیئت نمایندگی اعزامی به استانبول بود.

۱۴۱. دنیکین (۴ دسامبر ۱۸۷۲ - ۸ آگوست ۱۹۴۷)، از مهمترین رهبران ضدانقلابی روسیهٔ شوروی، فرمانده هشتمین لشکر روسیه در جبههٔ رومانی، در جنگ جهانی اول در ۱۳ آوریل ۱۹۱۸ با کمک متحدین فرمانده کل نیروهای ضدانقلابی جنوب روسیه و نمایندهٔ عالی دریاسالار کولچاک[118] شد. در تابستان و پاییز ۱۹۱۹ در حمله علیه مسکو شرکت کرد. پس از ریشه‌کن شدن گارد سفید در مارس ۱۹۲۰، دنیکین و بقایای نیروهایش به کریمه گریختند. او سپس به نیروهای ژنرال

---

118. Kolchak

ورانگل[119] پیوست. او از نظر موضعگیری سیاسی به دموکراتهای مشروطه‌طلب[120] نزدیک بود و گرچه تا پایان عمرمخالف شوروی باقی ماند، در جنگ جهانی دوم از روسهای‌سفید خواست که از نیروهای فاشیست آلمان در حمله به روسیه حمایت نکنند (د. شوروی، ذیل «دنیکین»).

۱۴۲. د. شوروی، ذیل «جمهوری سوسیالیستی شورایی خودمختار چچن اینگوش»

۱۴۳. آوتورخانف، ص ۱۵۳

۱۴۴. براکس آپ، «آخرین غزوات: قیام ۱۹۲۰-۱۹۲۱»، ص ۱۲۱؛ د. شوروی، ذیل «جنگهای قفقاز»

۱۴۵. براکس آپ، همان، ص ۱۱۴، ۱۲۱-۱۲۲، او به سخنان نجم‌الدین افندیف سامرسکی، اشاره دارد که از سیاستهای حزب در منطقه و حملهٔ بی‌محابا به اسلام، سنن پدر سالارانهٔ بومی و بی‌توجهی به ویژگیهای فرهنگی منطقه و نیز برخی احساسات شوونیستی کادرهای حزبی انتقاد کرده است و آن را ناشی از جهالت و بیگانگی کامل کمونیستها نسبت به شرایط ویژهٔ داغستان و شمال قفقاز دانسته است.

۱۴۶. همان، ص ۱۱۶

۱۴۷. همان، ص ۱۱۴-۱۱۵، ۱۲۲

۱۴۸. آوتورخانف، ص ۱۵۳

۱۴۹. براکس آپ، همان، ص ۱۱۶

۱۵۰. مسکو تلاش خود را برای حفظ این ائتلاف به کار برد و مصمم بود

---

119. Wrangel 120. Cadets

به تصادم میان چچنها و روسها و قزاقهای مهاجر پایان دهد تا جایی که شخص کالنین[121] به منطقه اعزام شد تا با مسالمت صلح را میان دو جامعه برقرار سازد (تواری، ص ۱۱۸).

۱۵۱. براکس آپ، همان، ص ۱۱۶

۱۵۲. همان، ص ۱۱۴-۱۲۲

۱۵۳. برای اطلاع بیشتر ← زکی ولیدی طوغان، *قیام باسماچیان*، ترجمهٔ علی کاتبی، تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۶۸

۱۵۴. براکس آپ، «آخرین غزوات: قیام ۱۹۲۰-۱۹۲۱»، ص ۱۱۲-۱۱۵

۱۵۵. همان، ص ۱۴۱

۱۵۶. آوتورخانف، ص ۱۵۴

۱۵۷. براکس آپ، همان، ص ۱۱۴

۱۵۸. گوتسینسکی اعدام شد. کلنل علی خانف به جنگلها گریخت اما هنگام فرار خود و پسرانش کشته شدند. سعیدبک به عثمانی بازگشت و سالیان دراز در قید حیات بود (حمزه‌توف، ص ۴۶۷-۴۶۸).

۱۵۹. براکس آپ، همان، ص ۱۴۳

۱۶۰. آوتورخانف، ص ۱۵۵

۱۶۱. کاردانکوس، ۱۳۶۵، ص ۲۶

۱۶۲. آکینر، ص ۲۱۴؛ آوتورخانف، ص ۱۷۴

۱۶۳. براکس آپ، همان، ص ۱۴۳

۱۶۴. بنیگسن و براکس آپ، ص ۱۱۶

۱۶۵. تواری، ص ۱۱۸-۱۱۹

---

121. Kalanin

۱۶۶. آوتورخانف، ص ۱۷۳
۱۶۷. کاررداِنکوس، ۱۳۶۵، ص ۳۸
۱۶۸. بنیگسن و برآکس آپ، ص ۷۴
۱۶۹. از جمله باید حکومت ملّی قره‌چای را به رهبری قاضی بایراموکوف ذکر کرد که به برقراری مجدد ساختهای سنتی و مذهبی و غیراشتراکی کردن زندگی روستایی در قلمرو خود مبادرت ورزید (← کاررداِنکوس، ۱۳۶۵، ص ۴۵).
۱۷۰. آوتورخانف، ص ۱۸۰، همو نقل می‌کند که این سربازان برخلاف معتقدات مذهبی خود ناگزیر بودند گوشت خوک بخورند.
۱۷۱. کاررداِنکوس، ۱۳۶۵، ص ۴۸، ۱۰۵؛ بنیگسن و برآکس آپ، ص ۵۴-۵۵؛ تواری، ص ۱۱۹
۱۷۲. آوتورخانف، ص ۱۸۵
۱۷۳. آوتورخانف، ص ۱۸۹ به نقل از سولژنیتسن که قزاقستان را به عنوان محل پذیرایی از تبعیدیان ذکر کرده است؛ مک لین، ص ۱۳۲؛ د.ا.د. ترک، ذیل «چچنستان»
۱۷۴. بنیگسن و برآکس آپ، ص ۶۶
۱۷۵. مک لین، ص ۱۹
۱۷۶. کاررداِنکوس، ۱۳۶۵، ص ۳۰۰
۱۷۷. همان، ص ۶۰؛ تصوبینامه‌های هیئت وزیران شوروی، مورخ ۲۹ اگوست ۱۹۵۷ و ۲۲ جولای ۱۹۵۹ که طی آن حدود اختیارات و صلاحیّت شورای وزیران جمهوریها افزایش یافت.
۱۷۸. براکس آپ، ۱۹۹۵، ص ۹
۱۷۹. آکینر، ص ۲۱۵

۱۸۰. کاردانکوس، ۱۳۶۵ ش، ص ۱۸۶

۱۸۱. بنیگسن و برآکس آپ، ص ۹۳

۱۸۲. کاردانکوس، ۱۳۶۵ ش، ص ۱۰۴، ۱۸۷ - ۱۸۸ و... که به تفصیل به تحلیل سیاستهای شوروی در سالهای هفتاد در مورد مسئلهٔ ملّی می‌پردازد.

۱۸۳. د. شوروی، ذیل «جمهوری سوسیالیستی شورایی خودمختار چچن اینگوش»

۱۸۴. بنیگسن و برآکس آپ، ص ۶۶

۱۸۵. د. شوروی، همانجا

۱۸۶. کاردانکوس، ۱۳۷۰ ش، ص ۱۰۶

از فروپاشی تا جنگهای استقلال

کاوه بیات

حضور بیش از هفتاد گروه قومی همچون: چچن و آوار و آست و ملل و اقوام بالنسبه کم جمعیت‌تری چون لزگی، کابارد، دارگین، کومیک، اینگوش، قره چای، آدیغه، لک، ابخاز، طبرسران، بالکار و نوگای، خود از قابلیت بالای منطقه برای بروز انواع ناهماهنگیهای اداری و تنشهای قومی حکایت دارد، چه رسد به آنکه در طول تاریخ محل تلاقی و برخورد نیروهای بزرگی نیز بوده باشد که آخرین آن، موج توسعهٔ امپراتوری روسیه به سمت جنوب است. حرکتی که از قرن یازدهم/ هفدهم آغاز و با چیرگی روسها برقفقاز در قرن گذشته خاتمه یافت. این روند پس از وقفه‌ای کوتاه، در خلال انقلاب ۱۹۱۷ از نو به صورت توسعه طلبی روسیهٔ بولشویکی و استقرار نظام شوروی به حرکت درآمد و اینک نیز پس از چند صباحی فترت که در پی فروپاشی شوروی در سالهای اخیر حاصل شد، چنانچه در مورد چچن ملاحظه خواهد شد، به صورتی جدید در حال شکل گیری و تجدید قواست.

بخشهای شمالی قفقاز، با وجود ترکیب قومی و فرهنگی بسیار متنوع و خصوصیت کوهستانیش که توسعهٔ روابط فرهنگی و اقتصادی منطقه‌ای را با دشواری روبرو می‌سازد، در دوره‌هایی از تاریخ از نوعی اتحاد عمل و هماهنگیِ بخش قابل‌توجهی از اقوام و ملل آن حکایت می‌کند. تا پیش از قرن بیستم، خط مشی کلی را بیشتر مجموعه‌ای از اقوام و طوایف شمال قفقاز، یعنی کنفدراسیونهای ایلی، تعیین می‌کردند و علی رغم ضربات مهمی که در طول حاکمیت روسهای تزاری براین نظام وارد آمد، با پیش آمدن انقلاب ۱۹۱۷ و سستی گرفتن تسلط روسها، این وحدت نظر و عمل در ۱۳۳۷-۱۳۳۸/ ۱۹۱۹-۱۹۲۰ خود را دوباره به صورت امارت شمال قفقاز نشان داد.

با شروع روند فروپاشی اتحاد شوروی، از سالهای آخر دههٔ ۱۹۸۰، سعی وتلاش درایجاد موجودیت متحد و مستقل سیاسی در شمال قفقاز، به گونه‌ای که درتجارب گذشته کم وبیش شاهدآن بودیم، صورت بارز و فراگیری نیافت. به نظر می‌آید آثار ناشی از تقسیم شمال قفقاز بین سه جمهوری فدراسیون روسیه، آذربایجان و گرجستان به صورت ایجاد انبوهی از جمهوریها و مناطق خودمختار، در سالهای نخست حاکمیت شوروی که هریک نیز از لحاظاداری و اقتصادی... بیشتر با مسکو مرتبط بودند تا با مناطق همسایه و همجوار، و اقداماتی که در قومیتر شدن حیات فرهنگی هریک از این واحدهای جدید اداری اتخاذ شد تا میراث فرهنگی مشترک آنها به نحوی روزافزون به دست فراموشی سپرده شود،[۱] با تداوم و استمراری هفتاد ساله لااقل آنقدر کارساز بوده است که اینک با افول موقت امپراتوری روسیه ایجاد یک موجودیت متحد و مستقل سیاسی به عنوان مهمترین واکنش برخاسته از این دگرگونی بروز

چشمگیری نیابد.

در واقع با آنکه یکی از نخستین حرکات سیاسی مهم، به محض روشن شدن نشانه‌های فروپاشی شوروی، تشکیل مجمع خلقهای کوه‌نشین قفقاز ۱۳۶۸ش / ۱۹۸۹ وتلاش آن جهت ایجاد تشکیلاتی سراسری در شمال قفقاز بود،[۲] ولی سطح متفاوت خواسته‌های هریک‌از ملل وطوایف این خطه ونوع درگیریها و اختلاف نظرهایی که باخود ودیگر قدرتهای همسایه داشتند، امکان تحقق چنین طرحی را ضعیف ساخت.

در شمال قفقاز نیز، همانند دیگر نقاط شوروی، تحولاتی که به صورت سیاستهای جدید گورباچف فضای سیاسی مسکو را دگرگون کرد، موجب بروز موجی از احساسات سرکوب شدهٔ قومی و ملّی شد که برخی چون خواست خود مختاری بیشتر قره‌چایها، بالکارها، آدیغه‌ها کومیکها و لزگیها در چارچوب واحدهای اداری موجود، تاکنون بروز نسبتاً آرام و مسالمت آمیزی داشته و برخی نیز همانند مناقشات ابخازها و آستها با گرجستان (که بترتیب در ۱۳۶۸-۱۳۷۱ش / ۱۹۸۹-۱۹۹۲ و ۱۳۷۱-۱۳۷۳ش / ۱۹۹۲-۱۹۹۴ دوران اوج خود را سپری کرد)، به جنگهای شدید و گسترده منجر شده‌اند.

در این میان، مللی چون چچن (و تا حدودی اینگوش) که علاوه بر تحمل خط مشیهای کلی مسکو برای روسی گردانی قفقاز، ضایعات ناشی از کوچ اجباری برآسیای میانه را نیز متحمل شده بودند (۱۳۲۳-۱۳۳۵ش / ۱۹۴۴-۱۹۵۶)، گرایشهای ضد روسی به مراتب شاخصتری نشان دادند.

کنگرهٔ ملی

در فاصلهٔ ۲-۴ آذر ۱۳۶۹/ ۲۳-۲۵ نوامبر ۱۹۹۰، نخستین جلسات کنگرهٔ سراسری ملی خلق چچن[1] (از این پس کنگرهٔ ملی)، تحت رهبری جوهر دودایف در گروزنی برگذار شد.(۳) هدف از این گردهماییها، همانند دیگر حرکتهای مشابه که در سایر نقاط اتحاد شوروی جریان داشت، ایجاد جبهه‌ای متحد از کلیهٔ نیروهای دموکراتیک بر ضد هیئت حاکمهٔ کمونیستی بود. در این مرحله خواستهٔ اصلی ملّیون آن بود که چچن-اینگوش از حالت «جمهوری خودمختار» فدراسیون روسیه درآمده، به یکی از جمهوریهای اتحاد شوروی تبدیل شود. شورای عالی جمهوری چچن ـ اینگوش نیز در همان ایام (۴ آذر/ ۲۵ نوامبر) مجبور شد این خواست را قبول کند.(۴)

با این حال، با توجه به موقعیت خاص چچن در مقام سرسخت ترین کانون مقاومت ملّی و دینی شمال قفقاز در برابر روسها در طول چند قرن اخیر، اهداف ملّیون به این خواسته که در دیگر نقاط شمال قفقاز مطرح بود و در مواردی چند نیز تحقق یافت،(۵) محدود نماند. در دومین گردهمایی کنگرهٔ ملّی چچن که در خرداد ۱۳۷۰/ جون ۱۹۹۱ تشکیل شد، مواضع سرسختانه‌تر و در عین حال مشخصتری اتخاذ شد که مبنای حرکت بعدی چچنها گشت. جوهر دودایف در سخنانی که ایراد کرد با ابراز خوشوقتی از سقوط استعمار روس که ملّت را از «... دین، زبان، آموزش، علم، فرهنگ، منابع طبیعی، جهان بینی، رسانه‌های گروهی، کادرهای رهبری، حق آزادی و حیات خود محروم کرده بود»، حزب

---

1. Obshchenational'nyi Kongress Chechenskogo Naroda

کمونیست، کا.گ. ب. و دیگر ابزارِ این ستم استعماری را نیز محکوم کرد. به عقیدهٔ او «... هدف آنها: حفظ امپراتوری به هر قیمت؛ شیوهٔ کارشان: مبارزه با اسلام، در مقام تنها نیرویی که می‌توانست ملل قفقاز را متحد ساخته و در برابر آرا و جهان‌بینیهای بیگانه مقاومت کند و تاکتیکهایشان: جا عوض کردن سریع در برابر این وضعیت و موازنهٔ قدرت متغیر بود».(۶)

دودایف تأکید کرد که تا پیش از حصول توافق در موارد ذیل، از انعقاد هرگونه قراردادی با اتحاد شوروی یا فدراسیون روسیه خودداری شود: شناسایی رسمی حق حاکمیت مستقل ملّت چچن، امضای قرارداد صلح میان روسها و چچنها پس از سه قرن جنگ و جدل مستمر، محاکمهٔ مسئولین جنایات دورهٔ شوروی، پرداخت غرامت این جنایات، و سرانجام تأسیس حکومتی مناسب برمبنای ساختاری دموکراتیک. وی در مخالفت با آرای مطرح شده از سوی حکام کمونیست محلی و مرکزی، در سخنانی که معنای واقعی آن پس از چند سال روشن شد، اظهار داشت: «... بهای حاکمیت واقعی چنان بالاست که هرگونه انتظاری در کسب آسان و بی‌دردسر آن به همان اندازه پوچ و بی معنی است که فرض شود چچنها حاضر خواهند شد روز و روزگاری با این آزادیهای محقرِ استعماریِ فعلی بسازند... امروزه فقط یک پرسش می‌تواند مطرح باشد: آیا می‌خواهیم آزاد باشیم یا آنکه آماده‌ایم آیندهٔ خویش را با رضا و رغبت به بردگی بفروشیم؟»(۷)

کودتای مسکو و بازتاب آن در گروزنی

در حالیکه اینگونه مباحث، و رویارویی میان رهبری کمونیست جمهوری

و کنگرهٔ ملّی ادامه داشت، با پیش‌آمدن کودتای یانایف[۲] برضد دولت گورباچف در ۲۸ مرداد ۱۳۷۰/ ۱۹ اوت ۱۹۹۱ که وضعیت سیاسی اتحاد شوروی را بکلی تغییر داد، اوضاع چچن نیز دگرگون شد.

حاکمیت کمونیستی جمهوری هیچ واکنشی نشان نداد؛ دوکو زاوگایف،[۳] صدر شورای عالی جمهوری در مسکو، و پاترنکو[۴] کفیل وی نیز مخفی شده بودند. رادیو ـ تلویزیون هم سکوت اختیار کرد. در چنین وضعیتی دودایف از تمام اهالی چچن ـ اینگوش خواست در اعتراض به کودتا و دفاع از دموکراسی و شرافت انسانی، تا بازداشت کودتاگران، «نافرمانی مدنی» پیشه کنند. علاوه براین کمیتهٔ اجرایی کنگرهٔ ملی نیز با انتشار بیانیه‌ای از نیروهای نظامی و انتظامی جمهوری خواست که فریب «این گروه فاسد کمونیست خواه» را نخورده و «برای اجتناب از خونریزی ... به دفاع از دموکراسی برخیزند». در مدت زمان کوتاهی کنگرهٔ ملی و حزب دموکراتیک وایناخ(۸) به رهبری ظِلِم‌خان یاندارابی‌یف[۵] تمامی نیروهای آزادیخواه جمهوری را تحت پوشش کمیتهٔ اجرایی کنگرهٔ ملی قرار داد. گذشته از ایجاد ارتباط در سطح جمهوری و منطقه‌ای با نیروهای دموکراتیک اینگوش، داغستان، کابارد، بالکار و گرجستان سعی شد از طریق چهره‌هایی چون روسلان خاسبولاتوف (معاون اول صدر شورای عالی فدراسیون روسیه) و ژنرال اصلان بیک اصلان خانوف (فرمانده واحدهای محافظ یلتسین) که هر دو چچنی بودند، با مسکو ارتباط برقرار شود. جبههٔ خلق اینگوش نیز که

---

2. Yanaev 3. Doku Zavgaev 4. Patrenko

5. Zelimkhan Yandrabiev

تحت رهبری کوتیکوف[6] قرار داشت، برای تحت کنترل درآوردن شبکهٔ راه‌آهن اعلام آمادگی کرد.(۹)

در حالیکه حکومت به بهانهٔ عدم حضور زاوگایف، حاضر نبود با اجلاس اضطراری شورای عالی جمهوری موافقت کند و سیاست صبر و انتظار در پیش گرفته بود، از صبح همان روز (۲۸ مرداد/ ۱۹ اوت) کنگرهٔ ملی در اعتراض به کودتای مسکو و واکنش ضعیفِ حکومت جمهوری، تظاهرات گسترده‌ای را در میدان اصلی گروزنی ترتیب داد، که دست آخر بیش از سه هفته به طول انجامید و منشأ دگرگونیهای مهمی شد.

عصر همان روز متن بیانیه یلتسین در محکومیت کودتا از طریق تلفن واصل و در سراسر جمهوری منتشر شد. اگر چه روز بعد (۲۹ مرداد/ ۲۰ اوت) نیروهای انتظامی در اقدامی بی‌ثمر سعی کردند، مقر کنگرهٔ ملی را تصرف کنند و ساعاتی بعد نیز نیروهای نظامی با اعلام آماده باش در پادگان گروزنی و احضار نیروهای تقویتی در صدد سرکوب مخالفان برآمدند، ولی هنگامی که در ۳۰ مرداد/ ۲۱ اوت روشن شد که در مسکو نیروهای مسلح با کودتاگران همراه نشده‌اند، این اقدامات ادامه نیافت. زاوگایف نیز به گروزنی بازگشت و با تشکیل اجلاس اضطراری شورای عالی، کودتای یانایف را محکوم کرد.(۱۰)

در این میان در حالیکه هنوز تب و تاب ناشی از کودتای نافرجام مسکو ادامه داشت، با گسترده‌تر شدن تظاهراتی که در گروزنی آغاز شده بود، در ۵ شهریور/ ۲۷ اوت گزارش شد که مردم خواهان استعفای هیئت حاکمه شده‌اند. بتدریج مراکز دولتی، رادیو ـ تلویزیون، فرودگاه و بالاخره

---

6. Kotikov

در ۱۰ شــهریور/ اول ســپتامبر، ساختمان شـورای وزیـران و مـجلس جمهوری نیز به تصرف واحدهای مسلح کنگرهٔ ملّی درآمد. حکومت نیز پس از مدتی مقاومت و صدور فرمانهای بی‌اثری چون اعلام وضـعیت فوق‌العاده، در برابر تظاهرات فزاینده و بـی‌وقفهٔ مـردم، و بـویژه پس از انحلال شورای عالی جمهوری تـوسط گـارد مـلّی ژنـرال دودایـف (۱۵ شهریور/ ۶ سپتامبر) از در تسلیم آمـد و در ۲۴ شـهریور/ ۱۵ سـپتامبر قدرت اجرایی به یک شورای موقت تفویض شد. این شورا که ۳۲ عضو داشت، تحت سرپرستی حسین احمدف قرار گـرفت کـه از نـمایندگان متمایل به کنگرهٔ ملّی بود. قرار بر آن شد شورای مزبور در عرض دو ماه برای برگذاری انتخابات ریاست جـمهوری و مـجلس اقـدام کـند، و بـا همکاری کنگرهٔ ملی کمیته‌ای نیز جهت تدوین قوانین جدید و اصـلاح ساختار حکومتی تشکیل دهد. با اعلام تاریخ انتخابات آتی (۲۷ مهر و ۵ آبان ۱۳۷۰/ ۱۹ و ۲۷ اکتبر ۱۹۹۱) در اواخر شهریور/ اواسط سپتامبر تظاهرات عمومی فروکش کرد و اوضاع پس از سه هفته آشوب و تلاطم رو به آرامش نهاد.(۱۱)

یکی از عوامل مهمی که در برکناری بـالنسبه بـی‌دردسر حـاکـمیت کمونیستی مؤثر واقع شد، تمایل کلی یلتسین به کنار زدن رقبای سیاسی و در این مورد، تمایل خاص خـاسبولاتوف بـه بـرکناری رقـیب دیـرینش زاوگایف بود.(۱۲)

استقلال ملی، جدایی منطقه‌ای

ولی اندک زمانی بعد، بتدریج روشـن شـد ایـن هـمراهـی و هـماهنگی جنبه‌ای موقت داشته است؛ از اوایل مهر/ اواخر سپتامبر تقسیم شورای

موقت به دو جناح تندرو و محافظه‌کار شکل مشخصی یافت. عناصر محافظه‌کار شورا که ظاهراً از پشتیبانی مقامات مسکو نیز برخوردار بودند، سعی داشتند انتخابات معهود را تا اواخر آبان/ اواسط نوامبر به تعویق انداخته، تا در این فرصت نیروی پراکندهٔ خویش را از نو سامان بخشند، حال آنکه جناح متمایل به کنگرهٔ ملی خواهان برگذاری بموقع انتخابات بود.(۱۳)

هنگامی که در ۱۳ مهر/ ۵ اکتبر حدود سیزده نفر از اعضای شورای موقت سعی کردند حسین احمدف صدر شورا را از کار برکنار کنند، هواداران کنگرهٔ ملی با سنگربندی در اطراف مقرّ شورای موقت در مقام مقابله برآمده، پس از بازداشت دادستان جمهوری، شورای موقت را منحله اعلام کردند. آلکساندر روتسکوی، معاون ریاست جمهوری روسیه، در رأس هیئتی برای حل و فصل مسالمت آمیز ماجرا به گروزنی آمد ولی نه تنها تلاشهای او به نتیجه نرسید بلکه پس از بازگشت به مسکو از یلتسین خواست بر ضد «این جنایتکاران» اقدام کند.(۱۴) در پی این تحولات در ۱۸ مهر/ ۱۰ اکتبر گارد ملی چچن به حالت آماده‌باش درآمد و کنگره نیز فرمان بسیج عمومی صادر کرد.

در گروزنی حدود پنجاه هزار نفر به طرفداری از ژنرال دودایف تظاهرات کرده و ساختمان شورای وزیران را نیز به تصرف درآوردند. واکنش روسها به صورت اقداماتی چون تهدید به عملیات نظامی از سوی روتسکوی و مُهر تأیید خاسبولاتوف براین مواضع، با تقاضای او مبنی براتخاذ اقدامات شدیدتر برضد کنگرهٔ ملّی، بر وخامت وضع افزود. در ۲۶ مهر/ ۱۸ اکتبر دودایف از مردم چچن - اینگوش خواست آمادهٔ جنگ شوند و متعاقباً اعلام داشت که ۶۵٬۰۰۰ داوطلب آمادگی

خود را ابراز داشته‌اند. اتمام حجت یلتسین، یک روز بعد از این واکنش، که اگر در عرض سه روز در مقابل فرمانهای شورای عالی جمهوری روسیه تمکین نکنند، برای اعادهٔ نظم و تضمین نظام قانونی، از هرگونه اقدامی که در قوانین فدراسیون روسیه منظور شده است، استفاده خواهد شد بر تنش موجود افزود.(۱۵)

با اینهمه، انتخابات در ۵ آبان/ ۲۷ اکتبر برگذار شد و دودایف با احراز اکثریت آرا به ریاست جمهوری انتخاب شد. انتخاب دودایف که به معنی اعلان استقلال جمهوری، یعنی تحقق خواست اصلی کنگرهٔ ملّی نیز بود، در کل منطقه تأثیر گسترده‌ای برجای نهاد. پس از این دگرگونی یکی از نخستین اقدامات کنگرهٔ ملّی، آن بود که اعلام داشت قصد دارد تشکیلاتی به نام حزب استقلال قفقاز برپا دارد تا در کنگرهٔ خلقهای کوه نشین قفقاز که قرار بود در آبان/ نوامبر همان سال در سوخومی (مرکز ابخاز) تشکیل شود، صورت رسمی به خود گیرد. علاوه براین همزمان با این تحولات ـ و بدون تردید متأثر از آن ـ لزگیها و آوارهای داغستان مجامع ملی خود را تشکیل داده، آدیغه‌ها خواستار حضور گسترده‌تر در شورای عالی مسکو شدند و کنگرهٔ چرکسها نیز با اعلام جمهوری چرکس به کار خود خاتمه داد.(۱۶)

مجمع خلقهای کوه نشین قفقاز که از مدتها پیش با کنگرهٔ ملی چچن ارتباط برقرار کرده، و حتی در بحبوحهٔ تحولات در پیامی به امضای موسی شانیبوف، صدر مجمع، ضمن ابراز شور و شعف از «... آگاهی سیاسی و شجاعت ملت چچن» اقدامات آنها را برای «تمامی ملل آزاد قفقاز»(۱۷) سرمشقی دانسته بود، پس از این تحولات در کنگرهٔ سوم خود که در اواسط آبان/ اوایل نوامبر در سوخومی تشکیل شد، «مجمع»

خلقهای کوه نشین را به «کنفدراسیون» تبدیل کرد، که گام مشخصتری در ایجاد تشکیلاتی مشابه یک دولت احتمالی آتی در کل شمال قفقاز بود. دولت جدید چچن نه فقط حمایت کامل سیاسی و معنوی خود را از کنفدراسیون مزبور اعلام کرد بلکه شهر گروزنی را برای مقرّ کنفدراسیون پیشنهاد کرد.[۱۸]

با این حال پیروزی چچنها و تب و تاب برآمده از آن نه تنها به ایجاد یک حرکت سراسری در شمال قفقاز کمک نکرد بلکه عملاً در جلوگیری از بروز چنین روندی نیز مؤثر واقع شد. گذشته از دولت روسیه که معارض اصلی کنگرهٔ ملی چچن بود، گرجستان نیز که در همان ایام درگیر مبارزه‌ای شدید با جدایی طلبهای آست شده بود، از تحرّکاتی که در ایجاد هماهنگی میان ملل و اقوام شمال قفقاز جریان داشت، احساس نگرانی می‌کرد.[۱۹]

در سطح محلی نیز یکی از نخستین آثار پیروزی کنگرهٔ ملّی، جدایی اینگوش بود. اینگوشها که با ۱۶۴٬۰۰۰ نفر جمعیت، حدود ۱۲ درصد از کل نفوس جمهوری چچن ـ اینگوش را تشکیل می‌دادند، درپی پیروزی کنگرهٔ ملّی و اعلام استقلال چچن، خواهان تشکیل جمهوری مستقل شدند. اگر چه چچنها به طور کلی به یک جمهوری متحد نظر داشتند، اینگوشها را نیز بیشتر یکی از طوایف چچن تلقی می‌کردند، تا یک ملیت متفاوت. ولی چنانچه در مهر/ اکتبر همان سال دودایف حق تعیین سرنوشت چچنها را به رسمیت شناخته بود، جدایی آن دو بدون کوچکترین دردسری صورت گرفت؛ اینگوشها در ۹ آذر ۱۳۷۰/ ۳۰ نوامبر ۱۹۹۱ طی یک همه پرسی برای «توسعهٔ اقتصاد و فرهنگ و استرداد قلمرو از دست رفتهٔ خود به [تشکیل] یک جمهوری اینگوش در

چارچوب فدراسیون روسیه» رأی دادند.[۲۰]

در تلاش اعادهٔ حاکمیت؛ گام نخست و بی‌نتیجهٔ روسیه

در این میان در حالی که تحولات اینگوش جریان داشت، در ۱۷ آبان/ ۸ نوامبر یلتسین نیز سعی کرد با اقداماتی چون اعلام وضعیت فوق‌العاده در چچن و صدور فرمان بازداشت دودایف در اعادهٔ اقتدار از دست رفتهٔ روسیه تلاش کند؛ وی همزمان با این اقدامات یک ستون نظامی را نیز به گروزنی اعزام داشت. دودایف با اعلام بسیج عمومی و احضار واحدهای نظامی گارد ملّی چچن، نقاط سوق‌الجیشی شهر، از جمله فرودگاه گروزنی را در دست گرفت. علاوه بر نیروهای محلی، تعداد زیادی از نیروهای داوطلب از سایر نقاط قفقاز نیز راهی چچن شده و یا در همبستگی با چچنها اعلام آمادگی کردند. از سوی دیگر، در حالیکه در چچن نیروهای اعزامی یلتسین عملاً در محاصره قرار گرفته بودند، در مسکو نیز پارلمان روسیه در اجلاسی اضطراری، یلتسین را به دیکتاتور منشی و بیکفایتی در حل و فصل این بحران متهم ساخت و فرمانها و اقدامات وی را تأیید نکرد. و این نخستین شکست سیاسی یلتسین پس از روزهای پیروزی برکودتای یانایف بود.[۲۱]

پس از عقب نشینی نیروهای اعزامی مسکو، برای مدت زمانی از تنش و رویارویی مستقیم چچن و روسیه کاسته شد. در این دوره که حدود دو سال به طول انجامید روسیه بیشتر سعی داشت از طریق محاصرهٔ اقتصادی حکومت دودایف را به تسلیم وادارد، که با توجه به عدم مشارکت دیگر کشورهای منطقه (از جمله مناطق خودمختار فدراسیون روسیه چون استاوروپُل)، با موفقیت چندانی روبرو نشد.[۲۲]

دلیل اصلی این تغییر وضعیت را باید در تحولاتی جستجو کرد که در آن دوره در سایر نقاط حوزهٔ قلمرو شوروی (سابق) ـ مخصوصاً قفقاز ـ جریان داشت. گذشته از گرفتاریهای دیگر روسیه، و بویژه بی‌ثباتی سیاسی در مسکو، در این دوره بحران اصلی در قفقاز ماجرای قراباغ بود و روسیه برای جلوگیری از تبدیل آن به برخورد گستردهٔ منطقه‌ای و خطر از دست دادن موقعیت استراتژیک خود در این خطه،[۲۳] نمی‌توانست درگیر مناقشاتی شود که حل و فصل سریع آن میسر به نظر نمی‌آمد. از سوی دیگر، با توجه به تحولاتی که در محور شمالی قفقاز جریان داشت، یعنی در حول و حوش ائتلاف و هماهنگی بالقوهٔ «خلقهای کوه نشین»، سمت و سوی حرکات جاری بیشتر جنبه‌ای ضد گرجی گرفته بود تا ضد روسی. هنوز یک ماه از آتش بس آستها و گرجیها نگذشته بود که در مرداد ۱۳۷۱/اوت ۱۹۹۲ دولت گرجستان با لشکرکشی به ابخاز درگیر جنگی شد که برخلاف مناقشهٔ پیشین با آستها ابعاد منطقه‌ای گسترده‌ای یافت. موقعیت حقوقی و فرهنگی ـ اقتصادی اقلیت ابخاز در چارچوب قانون اساسی و تحولات فرهنگی و اقتصادی گرجستان از دیرباز، یکی از مهمترین مسائل قومی ـ و لهذا ابزارهای کنترل مسکو در مقابله با ناسیونالیسم گرجی ـ بود، که از ابتدای سستی حاکمیت مسکو در سالهای آخر دههٔ هشتاد، جنبهٔ حادّ و شدیدی یافت.[۲۴] پس از چند سال برخورد پراکنده و مذاکرات بی‌حاصل، با به قدرت رسیدن شواردنادزه، بالاخره در تابستان ۱۳۷۱ ش/۱۹۹۲ نیروهای نظامی گرجستان، مناطق جنوبی ابخاز و حتی سوخومی مرکز آن را تصرف کردند. با تلاشهای کنفدراسیون خلقهای کوه‌نشین قفقاز، گروه کثیری از واحدهای داوطلب (و در درجهٔ اول واحدهای چچن) از دیگر نقاط شمال قفقاز به یاری ابخازها آمده، و

با توجه به تمایل ضمنی روسها در جلوگیری از اقتدار گرجیها، پس از یک سال جنگ، گرجیها از ابخاز عقب نشسته، استقرار نیروهای حافظ صلح را در منطقهٔ مورد بحث پذیرفتند.(۲۵)

همانگونه که اشاره شد در این دوره تعارض چچنها و روسها وجه فعالانه‌ای نیافت و در مواقعی چون پاییز ۱۳۷۱ ش/۱۹۹۲ نیز که برخوردهای خشونت آمیز با اینگوشها و آستها بالا گرفت و احتمال رویارویی چچنها و روسها پیش آمد، این نوع رویاروییها در نیمهٔ راه از حرکت ایستاد. اینگوشها و آستها از دیرباز در مورد مالکیت ناحیهٔ پریگورودنی[۷] اختلاف نظر داشتند. این منطقه پس از تبعید اینگوشها به آسیای میانه و انحلال چچن ـ اینگوش در ۱۳۲۳ ش/۱۹۴۴ ضمیمهٔ آستیای شمالی شده بود و علی‌رغم اعادهٔ جمهوری خودمختار چچن-اینگوش در ۱۳۳۶ ش/۱۹۵۷ بخشی از آستیای شمالی ماند. اینگوشها در همه پرسی ۱۳۷۰ش/۱۹۹۱ ضمن اعلام استقلال، پریگورودنی را نیز بخشی از قلمرو جمهوری خود دانستند، و بالاخره در اوایل آبان ۱۳۷۱/اواخر اکتبر ۱۹۹۲ رشته درگیریهای پراکنده به جنگی تمام عیار میان اینگوشها و آستها تبدیل شد. در ۹ آبان/ ۳۱ اکتبر نیروهای روسی برای جداکردن طرفین درگیر به منطقه اعزام شدند و در عرض ده روز، نه فقط منطقهٔ مورد اختلاف که کل جمهوری اینگوش نیز به تصرف روسها درآمد.(۲۶) در خلال این عملیات نیروهای روسی با سرعت در امتداد مرزهای چچن مستقر شدند، و تنها پس از اعلام وضعیت فوق‌العاده و بسیج عمومی از سوی دودایف بود که خطر ادامهٔ پیشروی

---

7. Prigorodnyi

واحدهای نظامی روس به قلمرو چچن کاهش پیدا کرد.[۲۷]

بن بست داخلی

در این مدّت نه فقط تحولات منطقه‌ای در جهت موافق با اعادهٔ نفوذ و اقتدار سنتی روسها بود، بلکه در جمهوری چچن نیز با افزایش درگیریهای داخلی و رقابتهای سیاسی، موقعیت دودایف رو به تزلزل نهاد: بحران اقتصادیِ ناشی از نابسامانیهای اقتصادی فروپاشی نظام گذشته به طور کلی و محاصرهٔ اقتصادی چچن به طور اخص، توسعه و اقتدار چشمگیر شبکه‌های «مافیایی» با توجه به خلاء پیش آمده در نظام مدنی... عرصه را به شکل گیری یک فضای سیاسیِ متناسب با دورهٔ بازسازی تنگ کرد و در عوض گروه‌بندیهای قومی و محلی که در رأس آنها گروه دودایف قرار داشت جایگزین نظام سیاسی پیشین شد. با تعطیل تدریجی جراید مخالف و جلوگیری از فعالیت دیگر احزاب سیاسی، حوزهٔ فعالیت مخالفان بیشتر به صحنهٔ پارلمان جمهوری محدود شد که نمایندگان مخالف در آن دست بالا را داشتند؛ در اواخر فروردین ۱۳۲۷/ اواسط آوریل ۱۹۹۳ ژنرال دودایف پارلمان را منحل اعلام کرد و ادارهٔ امور را تحت نظارت مستقیم ریاست جمهوری قرار داد. علاوه براین در متن جدیدی که برای قانون اساسی پیشنهاد کرد، در عین تضعیف نقش مجلس، اختیارات گسترده‌ای نیز برای ریاست جمهوری قائل شد. در حالیکه تظاهرات موافقان و مخالفان دودایف در شهر گروزنی ادامه داشت، نمایندگان مخالف از تعطیل مجلس امتناع کردند و در مقام مقابله با دودایف اعلام داشتند که قصد دارند سه پرسش زیر را در خرداد/جون به همه پرسی واگذار کنند: «آیا جمهوری به رئیس

جمهور احتیاج دارد؟ به رئیس جمهور اعتماد دارید؟ و آیا به پارلمان اعتماد دارید؟»[۲۸] دودایف نیز در مقابل اظهار داشت که قصد دارد بجای پارلمان یک «مِخکل»[8] (شورای ریش سفیدان) تشکیل دهد.[۲۹]

رویارویی جناحهای مخالف چچن - چه در سطح مباحثات سیاسی، و چه در سطح تظاهرات خیابانی که روز بروز با خشونت بیشتری همراه بود - سرانجام در اواسط خرداد/ اوایل جون با حملهٔ نیروهای دولتی به ساختمان شهرداری که مقرّ مخالفان بود به نقطهٔ اوج رسید. این یورش قوای نظامی که از پشتیبانی واحدهای زرهی و آتش خمپاره نیز برخوردار بود، تلفات سنگینی برجای نهاد.[۳۰]

در پی این واقعه، فعالیت مخالفان داخلی برای مدتی حدّت و انسجام خود را از دست داده و دوباره ابعاد خارجی ماجرا، یعنی رویارویی روسیه و چچن، اهمیت یافت. در اواخر مرداد/ اواسط اوت یلتسین با رؤسای دول و حکومتهای خودمختار شمال قفقاز (به استثنای دودایف) ملاقات کرد. در این ملاقات که نشان دهندهٔ اعادهٔ اقتدار منطقه‌ای روسیه بود، یلتسین اعلام داشت که قصد دارد برای انتظام خطوط مواصلاتی و کنترل خط آهن منطقه‌ای که از چچن می‌گذشت، اقدام کند. اگرچه دودایف و فرماندهی نظامی چچن طی صدور بیانیه‌ای مخالفت خود را با این امر ابراز داشتند،[۳۱] ولی با توجه به سخنان یلتسین مبنی‌بر احتمال ملاقات او با رهبر چچن در آیندهٔ نزدیک و ابراز آمادگی دودایف، برای مدتی امید آن پیش آمد که مسائل مورد اختلاف با مذاکره حل خواهد شد. ولی با سوءقصد نافرجامی که در اوایل خرداد ۱۳۷۳/

---

8. Mekhkel

اواخر مه ۱۹۹۴ به جان دودایف صورت گرفت و انتشار بیانیهٔ وزارت خارجهٔ چچن مبنی‌بر دخالت روسیه در این امر، این امید نیز از دست رفت.(۳۲)

در این میان مخالفان داخلی نیزکه در پی بمباران مرکز فعالیتهایشان در گروزنی (اواخر خرداد ۱۳۷۲/اوایل جون ۱۹۹۳) پراکنده شده بودند، از نو و به شکلی دیگر، وارد عمل شدند: این بار با توجه به چیرگی نسبی گروه دودایف برگروزنی، فعالیت مخالفان جنبهٔ «شهری» خود را از دست داده و با توجه به علایق و پیوندهای طایفه‌ای رهبران مخالف، وجهی «ولایتی» یافت. روسلان خاسبولاتوف (سخنگوی سابق مجلس روسیه) از حمایت اهالی زادگاهش نادترچنی[9] برخوردار بود. عمر آوتورخانوف، که در مخالفت با حکومت دودایف «شورای موقت» تشکیل داده بود نیز در زنامنسکویا[10] (حدود صد کیلومتری شمال غرب گروزنی) مستقر بود. گذشته از این دو که چهره‌های اصلی مخالف با دودایف بودند، در این مرحله افرادی چون بسلان گانتمیروف[11]، شهردار سابق گروزنی؛ دوکو زاوگایف، رئیس دولت سابق چچن؛ یاراگی محمودف[12]، رهبر تشکیلات موسوم به «دولت اعتماد مردمی»؛ روسلان لوبوزانوف[13]، محافظ سابق دودایف؛ خوزا سلیمانوف[14]، رهبر حزب «نیسو» (عدالت)، که هریک گروهی هوادار مسلح داشتند نیز در زمرهٔ مخالفین بودند.(۳۳)

در اواسط شهریور ۱۳۷۳/ اوایل سپتامبر ۱۹۹۴ برخوردی که در

---

9. Nadterechny 10. Zenamenskoya 11. Beslan Gantemirov
12. Yaragi Mamodaev 13. Lobozanov 14. Khoza Suleimanov

ناحیه ارس مارتن[15] میان نیروهای هوادار «شورای موقت»، به رهبری بسلان گانتمیروف، و قوای دولتی پیش آمد، نیروهای دولتی وادار به عقب‌نشینی شدند. نیروهای مخالف مدعی شدند که راه گروزنی را در کرانهٔ چپ رود ترک بسته‌اند. ولی در خلال ضد حملهٔ نیروهای دولتی که از پشتیبانی هوایی نیز برخوردار بود، نیروهای مخالف منهزم شده و مواضع آنها سقوط کرد. دولت گروزنی ضمن دادن این خبر اعلام داشت که سیصدتن از هواداران آوتورخانوف نیز به دولت پیوسته‌اند.(۳۴)

روسلان خاسبولاتوف، دیگر چهرهٔ سرشناس جبههٔ مخالف، که در پی مقاومت پارلمان روسیه در برابر یلتسین در خلال وقایع مرداد ۱۳۷۱/ اکتبر ۱۹۹۲ مسکو مدتی بازداشت بود، حدود سه هفته بود که به چچن بازگشته بود. وی با آنکه در آغاز، سفر خود را «مأموریت صلح» توصیف کرده خواهان حل وفصل مسالمت‌آمیز مناقشه بود، ولی در پی تلاش نیروهای دولتی برای محاصرهٔ تولستوی یورت، محل استقرار او، به صف جنگجویان پیوست و وعده داد در عرض ده روز نیرویی بین پنجاه تا شصت هزار نفر گرد آورد و کار دودایف را یکسره کند.(۳۵) با این حال، با توجه به سوابق مخالفت او با یلتسین به نظر می‌آمد که مهرهٔ موردنظر روسها آوتورخانوف باشد نه خاسبولاتوف، بویژه آنکه آوتورخانوف به هیچ وجه پنهان نمی‌کرد که مورد حمایت روسیه است.(۳۵)

با اینهمه، نیروهای مخالف داخلی نه در عرصهٔ رویارویی نظامی پیشرفتی داشتند و نه در تلاشهای سیاسی خود. شهر آرگون (واقع در شرق گروزنی) که مقر استقرار نیروهای لوبوزانوف بود در پی یک رشته

---

15. Urus-Martan

برخوردهای مستمر بالاخره در ۱۴ شهریور/ ۵ سپتامبر به دست قوای دودایف افتاد.[۳۶] ارس مارتن مقر نیروهای گانتمیروف که یکی از معدود مراکز مخالف در بخشهای جنوبی چچن بود نیز پس از چند روز زد و خورد سنگین به دست قوای دولتی سقوط کرد (۲۷ مهر/ ۱۹ اکتبر).[۳۷] در واقع در این مرحله نیروهای مخالف فقط برخی از مناطق شمالی چچن مانند نادترچنی را دردست داشتند که در امتداد مرزهای شمالی جمهوری و تحت پوشش تدارکاتی روسها قرار داشت. با این حال عملیات ایذایی و یورشهای گاه بگاه آنها به نیروهای دولتی ادامه داشت و برخی از این عملیات مانند حملهای که در اواخر مهر/ اواسط اکتبر بر حومهٔ گروزنی صورت گرفت از حمایت هلیکوپترهای توپدار روسی نیز برخوردار بود.[۳۸]

در زمینهٔ سیاسی، تحرکات مخالفین دودایف از فعالیتهای نظامی محدود آنها نیز کمتر بود. آوتورخانوف که صرفاً عامل اجرایی روسها بود سعی چندانی در این زمینه نداشت. فقط روسلان خاسبولاتف که از تجربه و ارتباط سیاسی بیشتری برخوردار بود، سعی داشت با سفرهای مکرر به مسکو و مصاحبهها و بیانیههای گوناگون راهحلی سیاسی بیابد.[۳۹]

جانبداری روسیه

در مسکو نیز در مورد نحوهٔ حل و فصل موضوع چچن اتفاقنظر روشنی وجود نداشت با آنکه خواست اصلی دودایف، یعنی اینکه هرگونه مذاکره و توافقی بر اصل شناسایی استقلال جمهوری چچن استوار شود، برای هیچیک از جناحهای رقیب روسی قابل قبول نبود[۴۰]، ولی در مورد

شیوهٔ حل و فصل این موضوع نیز بین آنها اتفاق نظری وجود نداشت. برخی از محافل سیاسی مسکو، مانند جناحهای وابسته به محافل نظامی و امنیتی خواهان توسل به اقدامات نظامی بودند و گروهها و احزاب دموکرات واصلاح طلب نیز خواهان مذاکره و مصالحه. درحالیکه نشریهٔ ارتش روسیه از احتمال توسعهٔ برخوردهای داخلی چچن به دیگر نقاط جنوبی فدراسیون روسیه ابراز نگرانی کرده براین باور بود که «اگر مسکو کنترل چچن را از دست بدهد [چچن] مرکز افراطیترین نیروها خواهد شد»،(۴۱) افرادی چون سرگئی شاخرای، معاون نخست‌وزیر روسیه با اشاره به بحران اقتصادی موجود در چچن بر این امید بودند که دستگاه دودایف خود بخود سقوط کند.(۴۲)

اگرچه از رفت وآمد هیئتهای رسمی و غیررسمی برای حل وفصل مسالمت‌آمیز ماجرا و صدور بیانیه‌های متناقض مقامات دولتی روسیه که گاه بر عدم توسل به زور تأکید داشتند و گاه ثبات منطقه را در خطر می‌دیدند، خط مشی روسها در قبال این بحران به هیچ وجه روشن نبود، ولی با گسترش دامنهٔ یورشهای نظامی مخالفین و پشتیبانی فزایندهٔ هواپیماها و هلیکوپترهای «ناشناس» روسی از این عملیات لااقل روشن شد تنها سیاستی که در کار نیست، سیاست صبر و انتظار است.(۴۳)

در اوایل آذر/ اواخر نوامبر یعنی حدود یک هفته پس از حملهٔ ناموفق نیروهای شورای موقت به روستای براتسکو (ده کیلومتری شمال غرب گروزنی)(۴۴)، حمله‌ای سراسری برای تصرف گروزنی آغاز شد. همزمان با بمباران فرودگاه گروزنی توسط هلیکوپترهای «ناشناس» و تبادل سنگین آتش توپخانه، واحدهای پیاده‌نظام نیز وارد کار شدند.(۴۵)

هنگامی که یلتسین در ۱۰ آذر/ اول دسامبر اتمام حجت کرد اگر

«طرفین» درگیر در عرض ۴۸ ساعت اسلحهٔ خود را زمین نگذارند و تمام گروههایشان را منحل نکنند وضعیت فوق‌العاده اعلام شده و حتی مداخله خواهد کرد، چنین به نظر آمد که بالاخره زمینهٔ رویارویی نهایی فدراسیون روسیه و جمهوری چچن فراهم آمده باشد.[۴۶]

برنامهٔ آشنایی بود؛ زد و خورد گروههای مسلح داخلی اوج گرفته، امنیت منطقه در خطر بود و از آنجایی که به زعم روسها چچن یکی از جمهوریهای فدراسیون روسیه بود و براساس گفتهٔ یلتسین که «نمی‌توانیم بیش از این نظاره‌گر این خونریزی باشیم»،[۴۷] راهی جز مداخله نمی‌ماند. ولی اشکال کار آن بود که نیروهای مخالف حتی با حمایت تسلیحاتی دولت روسیه آنقدر قوی نبودند که بتوانند مدت زمان این عملیات را آنچنان ادامه دهند که فرصت و بهانهٔ لازم برای مداخلهٔ رسمی و آشکار روسیه فراهم شود. حمله به گروزنی با همان سرعت و شتابی که آغاز شده بود درهم شکست. علاوه بر این چنانچه در خلال تحولات بعدی به نحوی روشنتر آشکار شد، در مسکو نیز میان هیئت حاکمه همراهی و هماهنگی لازم وجود نداشت. ازینرو، در حالیکه گزارشهای رسیده از استقرار نیروهای روسی در امتداد مرزهای چچن و بویژه شهر ولادی قفقاز (مرکز آستیای شمالی) حکایت داشت[۴۸] و قوای دودایف نیز با تحکیم مواضع و استحکامات خود در گروزنی آمادهٔ دفاع می‌شدند، حرکت بعدی مسکو به هیچ وجه روشن نبود. با پایان گرفتن مهلت اتمام حجت یلتسین نه فقط وی فرمان اعلام وضعیت فوق‌العاده را که می‌بایست در عرض ۴۸ ساعت به تأیید شورای عالی فدراسیون روسیه برسد، امضا نکرد[۴۹] بلکه انتشار مجدّد بیانیهٔ مزبور، با حذف عبارات مربوط به وضعیت فوق‌العاده، نشانه‌ای از نرمش و انعطاف روسها تعبیر

شد.[۵۰]

آمادگی چچنها

از سوی دیگر ژنرال دودایف که از اواخر شهریور / اواسط سپتامبر با اعلام حکومت نظامی ادارهٔ امور را بیش از پیش در دست گرفته بود[۵۱] در دفاع از استقلال چچن رشته اقدامات سیاسی ونظامی گسترده‌ای را آغاز کرد؛ در ۲۹ آبان / ۲۰ نوامبر در نشست مشترک پارلمان، دولت و شورای ریش سفیدان چچن، پیشنهاد شد که برای «سرکوب تجاوز روسیه، گردانهای اسلامی تشکیل شود.» و روزبعد نیز شمس‌الدین یوسف وزیر خارجهٔ جمهوری اعلام داشت که سران چند کشور اسلامی برای اعزام واحدهای داوطلب اعلام آمادگی کرده‌اند.[۵۲] در عین حال ژنرال دودایف که در بحبوحهٔ تلاش مخالفان برای تصرف گروزنی تهدید کرده بود اگر مسکو مداخلهٔ خود را در این درگیریها اذعان نکند، اسرای نظامی روس را اعدام خواهد کرد،[۵۳] نه فقط تهدید خود را عملی نکرد بلکه برای ملاقات با هیئت پارلمانی روسیه که راهی گروزنی شده بود نیز اعلام آمادگی کرد و مذاکراتی آغاز شد.[۵۴]

سرگئی گریزونوف[16]، سرپرست مرکز ویژه‌ای که جهت رسیدگی به مسئلهٔ چچن ایجاد شده بود، در ۱۲ آذر / ۳ دسامبر اعلام داشت نیروی معتنابهی از واحدهای انتظامی روسیه «... برای اجرای عملیات احتمالی جهت انهدام گروههای راهزن در شمال قفقاز متمرکز شده‌اند. ولی این به معنای آن نیست که کسانی از جمله روسها قصد دارند بر ضد مردم چچن به اقدام نظامی دست بزنند». به گفتهٔ او از این نیروها فقط در صورتی

16. Gryzunov

استفاده می‌شد که «راههای سیاسی موجود به نتیجه نرسند.»[۵۵] با وجود شدت لحن بیش از پیش بیانیه‌های یلتسین و سرویس ضد اطلاعاتی فدراسیون روسیه (اف.اس.ک.، جانشین کا.گ.ب.) در این زمینه، و ادامهٔ تحرکات نظامی روسیه در امتداد مرزهای چچن[۵۶] مقامات گروزنی باب مذاکره را باز نگهداشتند. در ۱۵ آذر/ ۶ دسامبر در شهر اوردژونیکیدزه (در آستیا) میان ژنرال گراچف، وزیر دفاع روسیه، و ژنرال دودایف ملاقات و مذاکراتی صورت گرفت، که نخستین ملاقات یک مقام عالیرتبه روس با ژنرال دودایف از ۱۳۷۰ش/۱۹۹۱ به بعد به حساب می‌آمد اگرچه جزئیات این مذاکره منتشر نشد ولی ژنرال گراچف اظهار داشت که نتایج آن را در اجلاس بعدی شورای امنیت که با حضور یلتسین تشکیل می‌شد مطرح خواهد ساخت و در مورد مسائلی مانند کاربرد یا عدم کاربرد قوای قهریه، تصمیم لازم اتخاذ خواهد شد.[۵۷] دولت چچن نیز با اقداماتی چون آزادی اسرای نظامی روسیه که در خلال عملیات اخیر دستگیر شده بودند و اعزام نماینده به ولادی قفقاز تمایل خود را برای ادامهٔ مذاکرات جاری نشان داد.[۵۸]

در حالیکه مذاکرات ادامه داشت و مباحث در رسانه‌های گروهی مسکو مبین آن بود که نه فقط احزاب و گروههای سیاسی، که رهبری نظامی روسیه نیز در مورد نوع سیاستی که می‌بایست در این زمینه اتخاذ شود اتفاق‌نظر ندارند[۵۹] حملهٔ نیروهای نظامی روسیه آغاز شد.

در تلاش اعادهٔ حاکمیت؛ گام دوم روسیه

صبح روز یکشنبه ۱۰ آذر ۱۳۷۳/ ۱۱ دسامبر ۱۹۹۴ نیروهای روسیه در سه ستون از جانب داغستان در شرق، آستیای شمالی در غرب و قلمرو

شورای موقت در بخشهای شمالی چچن برای سرنگونی دولت دودایف وارد عمل شدند. هدف اولیهٔ این عملیات که از لحاظ وسعت و گستردگی پس از اشغال افغانستان در ۱۳۵۸ش/۱۹۷۹ بی‌سابقه بود، آن تعیین شد که هر سه ستون اعزامی، پس از عبور از مرزهای چچن رأس ساعت ۳ بعدازظهر در اطراف گروزنی به یکدیگر ملحق شوند. ولی در عرض مدت زمانی کمتر از ۲۴ ساعت آشکار شد که پیشروی نیروهای روسیه در مقابل آمیزه‌ای از مقاومت مسالمت‌آمیز مردم و نبردهای مسلحانه واحدهای دفاعی، در همان مراحل اولیهٔ کار، از تاب و توان افتاده است. در جبههٔ غرب گروههای مسلح اینگوش پیشروی نظامیان روس را با دشواریهایی روبرو کرده بودند. مقامات نظامی روسیه در قبال جمهوری اینگوش نیز که قبلاً اعلام داشته بود با عبور نیروهای روسیه از قلمرو جمهوری مخالف است مواضع تند و تهدیدآمیزی اتخاذ کردند ولی با حفظ بی‌طرفی حکومت اینگوش، دامنهٔ برخوردهای آن حدود بسرعت محدود شد.(۶۰)

در همین بخش یعنی جبههٔ غرب چچن بود که، یک روز بعد از حملهٔ روسها، از نخستین ضد حملهٔ قوای دودایف بر نیروهای روسیه در دولینسکوی[17] (۲۵ کیلومتری غرب گروزنی) گزارش رسید. فقط در پی چهارساعت جنگ شدید و مداخلهٔ هلیکوپترها و جنگنده‌های روسی بود که حملهٔ چچنها دفع شد و قوای روسیه به پیشروی کند و توأم با زدوخورد در این ناحیه ادامه داد.(۶۱) از سوی دیگر پیشروی قوایی که از سمت داغستان وارد چچن شدند در همان مراحل نخست و به نحوی

---

17. Dolinskoye

مسالمت‌آمیز متوقف شد. هنگامی که روستاییان غیرمسلح چچن راه را بر پیشروی نیروهای روسی بستند، ژنرال بابیچف[18] فرمانده قوای مزبور از صدور فرمان حمله خودداری کرد و چنین اقدامی را با قانون اساسی مغایر خواند.(۶۳)

تنها ستون شمال بود که در حدود تولستوی یورت و مقر سابق خاسبولاتوف به پیشروی خود به سوی گروزنی ادامه می‌داد. این عده پس از یک رشته عملیات شبانه، در ۲۴ آذر/ ۱۵ دسامبر بر ارتفاعات شمال گروزنی که حدود ده کیلومتر از شهر فاصله داشت، مسلط شدند.(۶۴)

اگرچه پیشروی روسها پس از چند روز به علت مقاومت شدید چچنها و عدم آمادگی روانی و نظامی روسیه، یا به قول مقامات نظامی مسکو «مه شدید» از حرکت باز ایستاد، ولی بازتاب سیاسی این وقایع تازه شروع شده بود. درپی مخالفت تعدادی از فرماندهان نظامی روسیه با این عملیات در اوایل دی/ اواخر دسامبر پاول گراچف ضمن عزل شش تن از فرماندهان نظامی ـ از جمله معاونین وزارت دفاع و فرماندهی نیروی زمینی ـ خود شخصاً فرماندهی عملیات را بر عهده گرفت(۶۵) و برای اعزام نیروهای کارکشته‌تری چون واحدهای تفنگدار دریایی و یک هنگ موتوریزه پیاده به جبهه اقدام کرد.(۶۵)

از سوی دیگر با توجه به تظاهرات گسترده‌ای که در مخالفت با جنگ در مسکو آغاز شد، و اقداماتی چون استعفای وزیر دادگستری روسیه در اعتراض به اعزام نیرو به چچن،(۶۶) دولت با صراحت بیشتری به دفاع از

---

18. Babichev

عملکرد خود برخاست. چرنومیردین نخست وزیر روسیه در همان مراحل نخست جنگ اظهار داشت: «دولت و ریاست جمهوری هردو بر این اعتقادند که چچن بخشی از روسیه محسوب شده و قانون اساسی روسیه نیز باید در آنجا مانند هرجای دیگر فدراسیون روسیه محترم شمرده شود». وی تنها اشتباه دولت را در آن می‌دانست که سه سال معطل کرده بود.[۶۷] یلتسین نیز طی صدور فرمانی جمهوری چچن را از لحاظ اداری تحت ادارهٔ مستقیم مسکو قرار داد (۲۷ آذر/ ۱۸ دسامبر).[۶۸] این لشکرکشی گذشته از رشته مقاومتهای پراکنده و زودگذری که در مراحل اول جنگ در قلمرو اینگوش برانگیخت بازتاب منطقه‌ای جدی دیگری نداشت؛ گزارش شد که در داغستان و ابخاز تظاهرات خودجوشی در حمایت از چچنها صورت گرفته است و حزب اسلامی قرم (کریمه) و جنبش ملی تاتارها نیز آمادگی خود را برای اعزام نیرو اعلام داشته‌اند. کنفدراسیون خلقهای کوه‌نشین نیز طی برگذاری یک اجلاس اضطراری در نالچیک (۲۰ آذر/ ۱۱ دسامبر) در مقام اعتراض برآمد.[۶۹] اگرچه شخص ژنرال دودایف و کلنل اصلان مقصودف فرمانده نیروهای چچن نیز هریک در یک رشته برنامه‌های تلویزیونی از ملل قفقاز خواستند به این قیام ملحق شوند، و مقامات امنیتی روس نیز در بیانیه‌های تبلیغاتی خود مدعی بودند که از سوی کشورهای اسلامی منطقه و حتی کشورهایی چون اوکرائین و دولتهای بالتیک نیروهای داوطلبی به چچن اعزام شده است، ولی واقعیت مؤید این امر نبود.[۷۰] چچنها نه فقط از حمایت فعالانهٔ دیگر اقوام و ملل منطقه برخوردار نبودند، که با استقرار نیروهای گرجی در امتداد مرزهای شمالی گرجستان در اقدامی به منظور تهدید متحدین بالقوهٔ چچنها (بویژه ابخازها)

موقعیت منطقه‌ای مساعدی نیز نداشتند.(۷۱) آنها در سطح بین‌المللی نیز حمایت نمی‌شدند. در ادامهٔ خط مشی دولت امریکا که در آستانهٔ بحران، موضوع چچن را امر داخلی روسیه اعلام داشته بودند،(۷۲) با شروع جنگ نیز دولتهای غربی که به تیرگی بیشتر روابط خود با روسیه میل و رغبتی نداشتند سکوت اختیار کردند(۷۳) و تنها در مراحل بعدی و طولانیتر شدن جنگ بود که نگرانیهای جامعهٔ جهانی افزایش یافت.

جنگ بی‌پایان

در این میان با زایل شدن آثار ناشی از شکست اولیه، نیروهای روسیه از نو وارد عمل شدند. هنگامی که بمباران هوایی گروزنی ادامه داشت، نیروهای زرهی و پیادهٔ روسیه حمله کردند. در ۷ دی / ۲۸ دسامبر، پس از یک هفته زدوخورد شدید نیروهای روسی توانستند فرودگاه نظامی خان قلعه را که در حومهٔ گروزنی قرار داشت تصرف کنند.(۷۴) ولی در مراحل بعدی جنگ نه تلاش چچنها برای استرداد خان قلعه به نتیجه رسید و نه سعی روسها برای دستیابی به مرکز شهر. در خلال هفته‌های بعد نیروهای روسیه توانستند بر بخشهایی از گروزنی مسلط شوند؛ ولی چون شهر را در محاصرهٔ کامل نداشتند و چچنها توانستند از مناطق جنوبی گروزنی نیروهایی را به کمک آورند، موفق نشدند دستاوردهای اولیه خود را حفظ کنند.(۷۵)

در خلال چند روز بعد (۱۵ - ۱۹ دی ۱۳۷۳/ ۵ - ۹ ژانویهٔ ۱۹۹۵) ایستگاه مرکزی راه‌آهن و بازار شهر کانون اصلی نبردهای جاری بود و در پی چیرگی روسها بر این نقاط (حدود $\frac{۲}{۳}$ از کل شهر)، کاخ ریاست جمهوری به مرکز مقاومت رزمندگان چچنی تبدیل شد. در حالیکه

زدوخوردهای پراکنده در سایر نقاط شهر و بویژه تلاش روسها برای بستن خطوط مواصلاتی و تدارکاتی چچنها در بخشهای جنوبی شهر و بمباران مرکز تجمع و نیرورسانی چچنها در مراکز دیگری چون آرگون و ارس مارتن ادامه داشت، نیروهای مدافع کاخ ریاست جمهوری بیش از ده روز در برابر سنگینترین حملات دشمن تاب آوردند.(۷۶)

با سقوط کاخ ریاست جمهوری در ۲۹ دی/ ۱۹ ژانویه، یکی از مراکز مهم و نمادین مقاومت چچنها از دست رفت ولی قدرت مقاومت برجای ماند. در حالیکه بخش عمدهٔ نیروهای روسیه درگیر پاکسازی بخشهای جنوبی گروزنی (یعنی قسمتهای شرق رود سونجا) بودند، دستبردهای گاه بگاه واحدهای چچن درنقاط دیگر شهر کماکان ادامه داشت.(۷۷) از اواسط بهمن/ اوایل فوریه با تثبیت نسبی موقعیت روسها در شهر، دستیابی بر حومهٔ جنوبی شهر و بویژه منطقهٔ پریگورودنی، که پایگاه پشتیبانی عملیات درون شهری چچنها بود هدف بعدی قرار گرفت و هنگامی که پس از چند روز زد و خورد شدید روسها توانستند طی یک حملهٔ شبانه واحدهای کارآزموده میدان مینوتکا[19] و ساختمانهای اطرافش را تصرف کنند، کار گروزنی تمام شد.(۷۸)

با فروکش کردن دامنهٔ جنگ و جدل در گروزنی، عرصهٔ فعالیتهای سیاسی بازتر شد. در شهر گزارشهایی در بارهٔ احتمال استقرار شورای موقت منتشر و عنوان شد که قرار است یک حکومت جدید چچنی تحت سرپرستی یک روس (نیکولای سمیونوف[20]) و معاونت سه چچنی تشکیل شود.(۷۹) مهمترین اقدامی که صورت گرفت تفویض

---

19. Minutka 20. Nikolai Semyonov

فرماندهی کل نیروهای روس به ژنرال آلکساندر کولیکوف[21] بود که از افسران نیروهای وزارت کشور محسوب می‌شد. در پی این تغییر و تحول، که می‌بایست نشانی از خاتمهٔ مرحلهٔ نظامی عملیات تعبیر شود، یکی از مقامات وزارت دفاع اعلام داشت که از آن به بعد ارتش روسیه فقط در مقام پشتیبانی هوایی و توپخانه‌ای از نیروهای وزارت کشور اقدام خواهد کرد.(۸۰) اما چنانچه تحولات بعدی نشان دادند، هنوز برای پایان یافته تلقی کردن این جنگ زود بود.

با سقوط گروزنی نه فقط تلاش نیروهای روسیه برای دستیابی بر دیگر شهرها وقصبات نواحی هموار چچن مانند شالی، آرگون، الخان یورت و گودرمز[22] و ساماشکی[23] با سرعت و سهولت بیشتری توأم نشد، که در برخی موارد مانند تلاش اواخر فروردین ۱۳۷۴/ اواسط آوریل ۱۹۹۵ روسها برای تصرف باموت[24] یکی از آخرین مراکز مهم مقاومت چچنها در دشتها با چنان مقاومتی روبرو شد که کم از نبرد گروزنی نبود.(۸۱)

با کاستی نگرفتن دامنهٔ زدوخوردها، ناامیدی روزافزون مقامات نظامی روسیه از خاتمهٔ سریع ماجرا و همچنین روشنتر شدن ضایعات و تلفات هولناک این جنگ،(۸۲) رشته اقدامات پراکنده‌ای که برای یافتن راه‌حلی مسالمت‌آمیز براین مناقشه جریان داشت، ابعاد گسترده‌تری یافته است و درکنار زدوخوردهای پراکندهٔ نیروهای روسیه و چچن در سطوح مختلف مذاکراتی نیز برای یافتن راه‌حلی مسالمت‌آمیز جریان دارد.

---

21. Kulikov 22. Gudermes 23. Samashki 24. Bamut

۱. برای آگاهی بیشتر ← آکینر، ۱۳۶۷ ش؛ بنیگسن و براکس آپ، ۱۳۷۰ ش

۲. یافتسف، ص ۲۱۱-۲۲۲

۳. جوهر دودایف در ۱۳۲۳ش/۱۹۴۴ یعنی همان سالی به دنیا آمد که خانواده‌اش همانند صدها هزار چچنی دیگر بیش از سیزده سال به آسیای میانه تبعید شدند. وی پس از اتمام مهندسی هوایی در یکی از مدارس تامبوف[25] روسیه، دورهٔ فرماندهی نیروی هوایی را در آکادمی گاگارین مسکو گذراند و در ۱۹۹۰ که به زادگاهش بازگشت فرماندهی یگان بمب افکن تارتو را در استونی بر عهده داشت (گاردین،[26] ۱۲ مارس ۱۹۹۳).

۴. براکس آپ، ۱۹۹۲، ص ۲۳۱

۵. مانند منطقهٔ خودمختار قره‌چای ـ چرکس که در ۱۹۹۱ به جمهوری خودمختار ارتقا یافت.

۶. براکس آپ، ۱۹۹۲، ص ۲۳۲

۷. همانجا

۸. حزب وایناخ خواهان تداوم همبستگی و پیوند دوقوم چچن و اینگوش بود.

۹. براکس آپ، ۱۹۹۲، ص ۲۳۲-۲۳۷

۱۰. همانجا

۱۱. همان، ۱۹۹۲، ص ۲۲۶-۲۲۷

۱۲. کراج[27] و فونچ[28]، ص ۳۳

---

25. Tambov 26. *The Guoardin* 27. Heler Krag

28. Lars Funch

۱۳. برآکس آپ، ۱۹۹۲، ص ۲۳۰
۱۴. همانجا
۱۵. همان، ۱۹۹۲، ص ۲۳۵
۱۶. همان، ۱۹۹۲، ص ۲۳۶
۱۷. همانجا
۱۸. یافتسف، ص ۲۱۵-۲۱۶
۱۹. همانجا
۲۰. کراج و فونچ، ص ۲۱
۲۱. برآکس آپ، ۱۹۹۲، ص X
۲۲. کراج و فونچ، ص ۳۳
۲۳. بیات، ۱۳۷۲ ش، ص ۱۱۵-۱۱۸
۲۴. برای آگاهی از پیشینهٔ شکل‌گیری این مناقشه ← کاردانکوس، ۱۳۷۰ ش، ص ۱۰۲-۱۰۸؛ بیات، ۱۳۷۱ ش، ص ۱۰۷-۱۱۰؛ و برای تحولات اخیر ← کراج و فونچ، ص ۳۶
۲۵. کراج و فونچ، ص ۳۵-۳۶
۲۶. گمر، ۱۹۹۵، ص ۱۷۰-۱۷۱؛ کراج و فونچ، ص ۲۱
۲۷. گاردین، ۱۱ نوامبر ۱۹۹۲
۲۸. *بولتن قفقاز*[29]، سال سوم، ش ۱۰، ۲۹ آوریل ۱۹۹۳
۲۹. همان، ص ۵
۳۰. *بولتن قفقاز*، سال سوم، ش ۱۴، ۲۴ جون ۱۹۹۳، ص ۲
۳۱. *بولتن قفقاز*، سال سوم، ش ۲۵، ۱۵ دسامبر ۱۹۹۳، ص ۱۲-۱۳

---

29. *Corvcas Bulletin*

۳۲. بولتن *قفقاز*، سال چهارم، ش ۱۱، جون ۱۹۹۴، ص ۹، ۱۲-۱۳
۳۳. بولتن *قفقاز*، سال چهارم، ش ۱۲، ۲۲، جون ۱۹۹۴، ص ۶؛ ش ۱۴، ۲۷ جولای ۱۹۹۴، ص ۱۱
۳۴. بولتن *قفقاز*، سال چهارم، ش ۱۷، ۷ سپتامبر ۱۹۹۴، ص ۱۰؛ ش ۱۸، ۱۴ سپتامبر ۱۹۹۴، ص ۴
۳۵. بولتن *قفقاز*، سال چهارم، ش ۱۸، ۱۴ سپتامبر، ص ۶-۸، ۱۱
۳۶. همانجا
۳۷. بولتن *قفقاز*، سال چهارم، ش ۲۱، ۹ نوامبر ۱۹۹۴، ص ۵
۳۸. بولتن *قفقاز*، سال چهارم، ش ۲۰، ۱۹ اکتبر ۱۹۹۷، ص ۱۳
۳۹. بولتن *قفقاز*، سال چهارم، ش ۱۸، ۵ اکتبر ۱۹۹۴، ص ۱۰-۱۵
۴۰. بولتن *قفقاز*، سال چهارم، ش ۱۸، ۱۴ سپتامبر ۱۹۹۴، ص ۴
۴۱. همان، ص ۸
۴۲. همان، ص ۱۱
۴۳. بولتن *قفقاز*، سال چهارم، ش ۱۹، ۵ اکتبر ۱۹۹۴، ص ۲۱
۴۴. بولتن *قفقاز*، سال چهارم، ش ۲۲ و ۲۳، نوامبر ۱۹۹۴، ص ۹-۱۱
۴۵. بولتن *قفقاز*، سال چهارم، ش ۲۳، ۲ دسامبر ۱۹۹۴، ص ۷، ۹
۴۶. همان، ص ۱۱-۱۲
۴۷. همانجا
۴۸. همان، ص ۱۲-۱۳
۴۹. همان، ص ۱۴
۵۰. همان، ص ۱۴-۱۵
۵۱. بولتن *قفقاز*، سال چهارم، ش ۱۹، ۵ اکتبر ۱۹۹۴، ص ۵-۶
۵۲. بولتن *قفقاز*، سال چهارم، ش ۲۳، دسامبر ۱۹۹۴، ص ۵-۶

۵۳. همانجا، ص ۹
۵۴. همان، ص ۱۴؛ سال چهارم، ش ۲۴، ۲۱ دسامبر ۱۹۹۴، ص ۲
۵۵. بولتن *قفقاز*، سال چهارم، ش ۲۴، ۲۱ دسامبر ۱۹۹۴، ص ۳
۵۶. همان، ص ۷
۵۷. همان، ص ۵-۶
۵۸. همان، ص ۸-۱۰
۵۹. همانجا
۶۰. همان، ص ۹
۶۱. همان، ص ۱۰
۶۲. همان، ص ۱۵-۱۶
۶۳. همان، ص ۱۴
۶۴. همانجا
۶۵. بولتن *قفقاز*، سال چهارم، ش ۱، ۴ جون ۱۹۹۵، ص ۴
۶۶. بولتن *قفقاز*، سال چهارم، ش ۲۴، ۲۱ دسامبر ۱۹۹۴، ص ۱۱، ۱۲-۱۳
۶۷. همان، ص ۱۲
۶۸. همان، ص ۱۷
۶۹. همان، ص ۱۱
۷۰. همان، ص ۱۵؛ بولتن *قفقاز*، سال چهارم، ش ۱، ۴ جون ۱۹۹۴، ص ۶
۷۱. همان، ص ۱۲؛ سال چهارم، ش ۲، ۱۸ جون ۱۹۹۴، ص ۲۱
۷۲. بولتن *قفقاز*، سال چهارم، ش ۲۳، ۲ دسامبر ۱۹۹۴، ص ۱۳
۷۳. بولتن *قفقاز*، سال چهارم، ش ۲۴، ۲۱ دسامبر ۱۹۹۴، ص ۱۱-۱۲

۷۴. بولتن *قفقاز*، سال پنجم، ش ۱، ۴ جون ۱۹۹۵، ص ۱۲
۷۵. همان، ص ۱۳-۲۱
۷۶. بولتن *قفقاز*، سال پنجم، ش ۲، ۱۸ جون ۱۹۹۵، ص ۱۰-۲۲؛ ش ۳، اول فوریهٔ ۱۹۹۵، ص ۴-۸
۷۷. بولتن قفقاز، سال پنجم، ش ۳، اول فوریهٔ ۱۹۹۵، ص ۱۰-۱۶
۷۸. بولتن قفقاز، سال پنجم، ش ۴، ۱۵ فوریهٔ ۱۹۹۵، ص ۹
۷۹. بولتن *قفقاز*، سال پنجم، ش ۳، اول فوریهٔ ۱۹۹۵، ص۴؛ ش ۴، ۱۵ فوریهٔ ۱۹۹۵، ص ۱۱
۸۰. بولتن *قفقاز*، سال پنجم، ش ۴، ۱۵ فوریهٔ ۱۹۹۵، ص ۴
۸۱. بولتن *قفقاز*، سال پنجم، ش ۹، ۲۶ آوریل ۱۹۹۵، ص ۴
۸۲. آوارگی ۱۵۰ هزار چچنی به مناطق مجاور و پناهندگی دو هزار نفر دیگر به مناطق جنوبی جمهوری که هنوز تحت ادارهٔ حکومت دودایف است. بیش از ۱۵۰۰ کشته و پنج هزار مجروح روس در خلال تصرف گروزنی و شهادت هفت هزار نظامی و ۲۴٬۰۰۰ غیر نظامی چچن در دفاع از آن و تبدیل گروزنی و دیگر شهرهای مقاوم به تلی از خاک و خاکستر خود نمونه‌ای از ضایعات آشکار جنگ است (بولتن *قفقاز*، سال پنجم، ش ۵، اول مارس ۱۹۹۵، ص ۱۶).

چچنیا کجاست؟

در بخش شرقی دامنه‌های شمالی قفقاز، سرزمینی به وسعت تقریبی دوازده هزارکیلومترمربع[1] قرار دارد که از شرق و جنوب شرقی با جمهوری خودمختار داغستان، از غرب با منطقهٔ خودمختار اینگوش، از جنوب غربی با جمهوری گرجستان، همسایه و از شمال هم مرز منطقهٔ نوگای است.

سیمای طبیعی

الف) ناهمواریها. چچنیا از نظر ناهمواریها به سه ناحیه تقسیم می‌شود: ناحیهٔ اول در جنوب و رشتهٔ اصلی کوههای قفقاز[3] است که امتداد ارتفاعات اصلی آن با احتساب دامنه‌هایش، از شرق به غرب حدود ۱۰۴۰ کیلومتر است و دامنه‌های شرقی آن رو به دریای خزر و دامنه‌های غربی رو به دریای سیاه است که بتدریج از ارتفاع آن کاسته می‌شود.[4] بلندترین قلهٔ این سرزمین در همین رشته کوه، که در این ناحیه

بکوی[1] نامیده می‌شود، بانام تبولُس‌متا[2] به ارتفاع ۴٬۴۹۳ متر قرار دارد. پس از آن قلهٔ شان با ۴٬۴۵۱ متر و دکلُسمتا[3] با ۴٬۲۸۵ متر ارتفاع، بلندترین کوههای این ناحیه هستند. ناحیهٔ دوم، پیش‌آمدگی کوهپایه‌ای شامل دره‌های وسیع دو رود ترک و سونجاست که از غرب به شرق این سرزمین را قطع می‌کند و در آنجا به هم می‌پیوندد. رشته کوههایی همنام همین رودها، با ارتفاعی حدود ۶۳۴ متر این دره‌های وسیع را با جهت غربی شرقی از یکدیگر جدا می‌سازد. در غربِ این منطقه درهٔ الخان ـ یورت قرار دارد. سومین ناحیه در شمال، دشتهای ناهموار استپ نوگای است.(۵)

ب) رودها. بزرگترین رود این سرزمین، ترک و شاخابهٔ آن سونجا و دوریزابهٔ سونجا، آرگون و آسه است. این رودها از یخچالهای کوهستانی مرتفع سرچشمه می‌گیرد که در بهار و اوایل تابستان، در نتیجهٔ ذوب برفها و یخچالهای‌طبیعی، آب در بستر آن جاری است. رودهایی که از کوهستانهای کم‌ارتفاع سرچشمه می‌گیرد، تنها با جریان آب سیلابهای تابستان مشخص می‌شود. از آب این رودها بوفور برای آبیاری استفاده می‌شود. رود ترک در مسیر خود، نه تنها از سرزمین چچنیا بلکه از گرجستان، آستیا، کاباردین ـ بالکار، اینگوش و داغستان نیز می‌گذرد و با مسیر ۶۲۳کیلومتری خود سرزمینی به وسعت ۴۳٬۲۰۰کیلومتر مربع را آبیاری می‌کند. این رود از دامنهٔ گلاونی[4] در کوههای وُدرُزدلنیه[5] آغاز می‌شود، گرچه سرچشمهٔ اصلی آن یخچالهای طبیعیِ قلهٔ

---

1. Bokovoi 2. Tebulos-mta 3. Diklosmta 4. Glavnyi

5. Vodrazdel'nyi

زلگخخ[۶] است. مقصد نهایی ترک، خلیج آگراخان[۷] در دریای خزر است که در آنجا آبرفتی به وسعت چهار هزار کیلومتر مربع تشکیل می‌دهد. عمدهٔ آب ترک، در بهار و تابستان جاری است که در مرداد و شهریور به بالاترین میزان و در بهمن و اسفند به کمترین حد خود می‌رسد. زیستگاه ماهی آزاد است و دو آبراههٔ ترک ـ کومه و لنین از آن منشعب می‌شود.(۴) از دیرباز به سبب تندی جریان آب، کشتیرانی در آن غیرممکن بود(۷) وگرچه در طول مسیر خود عریضتر می‌شده اما آب رود گل‌آلود بوده است.(۸) علوی شیرازی، یکی از جهانگردان ایرانی، به حمل و نقل بر روی ترک در قرن نوزدهم اشاره می‌کند که توسط گُمی انجام می‌شد. مسافرانِ گمی، با کمک بند علفی کلفتی که بر عرض رودخانه می‌بستند، می‌توانستند عرض رود را طی کنند.(۹) شاخابهٔ عمدهٔ ترک، سونجا، با ۲۷۸ کیلومتر طول، منطقه‌ای به وسعت ۱۲٬۲۰۰ کیلومتر مربع را آبیاری می‌کند و مسیر آن، در سه جمهوری خودمختار آستیا، چچن و اینگوش ادامه دارد. سونجا از دامنه‌های شمالی قفقاز سرچشمه می‌گیرد و به ریزابه‌های چندی تقسیم می‌شود. این رود در مسیر خود ازکنار پایتخت چچنیا، گروزنی، و شهر گودرمز می‌گذرد.(۱۰)

ج) دریاچه‌ها. در چچن دریاچهٔ بزرگی وجود ندارد. بزرگترین دریاچهٔ آن کزنوی که در جنوب ۱٬۸۷۰ متر بالاتر از سطح دریاست، بیش از دو کیلومتر مربع مساحت ندارد. جز آن تنها چند برکه و آبگیر درگودالهای آن وجود دارد.(۱۱)

د) پوشش گیاهی. گیاه دِرمنه، خلنگزارها و خارستانها به‌طور وسیعی

---

6. Zil'gakhokh 7. Agrakhan

استپ نوگای را که اقلیمی کم‌آب است می‌پوشاند. جز آن این ناحیه را تلماسه فراگرفته که به طرف جنوب و جنوب غربی، نزدیک ترک، به علفزار منتهی می‌شود. دامنه‌های کوهستانی، تا ارتفاع ۱٬۹۵۰ متری پوشیده از جنگلهای انبوه آلش، آلوش، قان و بلوط است. سپس بیشه‌های کاج در ارتفاع بالاتر قرار دارد. آنگاه از ارتفاع دو هزار متری به بالا، مرغزارهای وسیع واقع است که پوشیده از گیاهانی بویژه با مصارف طبی است که تا ارتفاع ۳٬۷۰۰ متری ادامه دارد. سرانجام در بلندترین نقطه، صخره‌های برهنه و یخزده قرار دارد. مرکز دشت چچن، پوشیده از چمنزار و خاک سیاه حاصل از فروشست رودهاست.

ه) حیات وحش. در این سرزمین، حیات وحش متنوع و جالب و فراوان است. پرندگانی چون هوبره، مرغابی و غاز وحشی و قرقاول و در مرغزارهای کوههای بلند، کرکس سیاه مصری، کبک و نوعی پرندهٔ سیاه قفقازی یافت می‌شود. در دره‌ها، خرس قهوه‌ای، گراز وحشی، نوعی گوزن کوچک، گربهٔ وحشی، گرگ، شوکا، گورکن، سمورِ کاج و صنوبر و در کوهستانها، یوزپلنگ زندگی می‌کند.[۱۲] مناظر طبیعی منطقه و چشمه‌های آن، از دیرباز توجّه دیدارکنندگان از این ناحیه را به خود جلب کرده است.

و) آب و هوا. آب و هوای این سرزمین در شمال برّی است. در زمینهای پست ترک ـ کومه، متوسط دما ۳ درجهٔ سانتیگراد در دی و ۲۵ درجهٔ سانتیگراد در مرداد و میزان بارندگی سالیانه، ۳۰۰ الی ۴۰۰ میلیمتر است. متوسط دما در دشت چچن ۴ درجهٔ سانتیگراد در دی و ۲۲ الی ۲۳ درجهٔ سانتیگراد در مرداد و میزان بارش سالیانه ۴۰۰ الی

۶۰۰ میلیمتر است. متوسط دما در نواحی کوهستانی بین ۵ تا ۱۲ درجهٔ سانتیگراد در دی و ۵ تا ۲۱ درجهٔ سانتیگراد در مرداد متغیر است. میزان بارش سالیانه نیز، ۶۰۰ الی ۱۲۰۰ میلیمتر است. در قسمت اعظم سال چچنیا سرسبز است.[۱۳]

۱. د. شوروی، ذیل «جمهوری سوسیالیستی شورایی خودمختار چچن اینگوش»: ۱۱۳۰۰ کیلومتر مربع؛ د.ا.د. ترک، ذیل «چچنستان»: ۱۳۳۰۰ کیلومتر مربع.
۲. همانجا؛ مِلکی، ص ۶۸
۳. بریتانیکا، ذیل «جمهوری سوسیالیستی خودمختار چچن-اینگوش»
۴. مک لین، ص ۶۵
۵. د. شوروی، همانجا؛ بریتانیکا، همانجا
۶. د. شوروی، ذیل «ترک»
۷. مصطفی افشار، ص ۳۰۲
۸. کورف، (ص ۲۷) که بخصوص توصیف شاعرانهٔ او از رود ترک در زمان سفر وی به آن دیار (۱۸۳۴-۱۸۳۵) زیبا و در خور توجه است ← ص ۳۲-۳۵
۹. علوی شیرازی، ص ۵۶
۱۰. د. شوروی، ذیل «سونجا»
۱۱. د.ا.د. ترک، همانجا
۱۲. بریتانیکا، همانجا؛ د. شوروی، همانجا
۱۳. د. شوروی، همانجا؛ د.ا.د. ترک، همانجا

دین

پیش از روی آوردن به اسلام، دین این قوم اختلاطی از نوعی جاندار پنداری[1] بازمانده از دوران باستان بود که دربارهٔ آن اطلاع زیادی در دست نیست(۱) و نیز مسیحیت که در قرن نوزدهم هنوز پیروان آن در میان چچنها به چشم می‌خورد.(۲) تصاویری از صلیب بر روی دیوار پرستشگاه، پذیرش مسیحیت را در دوره‌ای تأیید می‌کند.(۳) شاهان گرجی، دیوید (متوفی ۱۱۲۵/۵۱۹) و ملکه تامارا (متوفی ۱۲۱۲/۶۰۹) سعی داشتند مسیحیت را در این منطقه رواج دهند که ظاهراً با موفقیت همراه نبود.(۴)

اسلام پس از حملهٔ تیمور، و بویژه در پی استقرار روستاهای قزاق‌نشین در امتداد رود ترک پس از قرن شانزدهم، در میان چچنها ریشه گرفت. نفوذ این دین به آهستگی و از شرق کوههای چچنیا آغاز شد(۵) و ظاهراً آوارها و کومیکها آن را به میان ایشان بردند.(۶) اما تنها در قرن هجده و با تلاش طریقت بزرگ و معتبرِ صوفیانِ نقشبندی، چچنیا به دژ

1. Animism

مستحکمی برای اسلام در شمال قفقاز تبدیل شد.[۷]

چچنها که مسلمان حنفی مذهب‌اند،[۸] از نظر اداری، در حوزهٔ نظارت «مرکز مذهبی قفقاز شمالی و داغستان»، مستقر در مخاچ قلعه قرار دارند.[۹] این مرکز، پیرو مذهب شافعی است. علاوه بر چچنها دیگر اقوام حنفی مذهب منطقه نیز همچون آدیغه‌ها، آبازیها و قره‌چایها نیز زیرنظر همین مرکز قرار دارند. زبان رسمی این مرکز، عربی است و در دههٔ هفتاد، مفتی عمروف و سپس جکی‌یف، از فارغ‌التحصیلان مدرسهٔ میرعرب، ریاست آن را برعهده داشتند. این مرکز، یکی از چهار مدیریت روحانی (مفتی‌گری) تمام مسلمانان شوروی است.[۱۰]

نگاهی به پیشینهٔ مراکز اسلامی در این منطقه، روشن می‌کند که شمال قفقاز بویژه در قرن سیزدهم/نوزدهم محل رشد و شکوفایی محققان برجستهٔ مسلمان و نگارش متون اسلامی بوده و این شکوفایی در آستانهٔ قرن چهاردهم/بیستم به اوج خود رسید. در این دوره، تزاریسم به طور گسترده نسبت به مدارس ملی و اسلامی مسامحه داشت و حتی برخی تزارهای روس از جمله تزارینا کاترین دوم همانند سلف خود ایوان مخوف و برخلاف تزار فیودور، پطرکبیر و تزارینا‌آنا ایوانوونا (۱۷۳۸-۱۷۵۵)، اسلام را برای متمدن ساختن «اقوام وحشی آسیا» مناسبتر از مسیحیت می‌شناختند[۱۱]. آنان عموماً برای مداخله در قوانین مرسوم و سنتهای محلی محتاط بودند و برای نمونه کلیسای ارتدوکس از تبلیغ در چچنیا و داغستان منع شده بود، اما وجود شبکهٔ گسترده‌ای با کیفیت بالا که عقیده و زبان بیگانه را اشاعه می‌داد، نمی‌توانست برای مدت طولانی از سوی روسها تحمل شود و بدون معارضی باقی بماند.[۱۲] اما با استفاده از همین فرصت، حوزهٔ علمیهٔ مخاچ قلعه در

داغستان، تربیت کنندهٔ روحانیان مشهور و پایهٔ گسترش زبان عربی در این ناحیه شد. شکوفایی این مرکز که حدود دوهزار مدرسهٔ قرآنی با چهل هزار دانش‌آموز از تجلیات آن بود تا دهه‌های نخستین قرن چهاردهم/بیستم که خط عربی کنار گذاشته شد، ادامه یافت. در این سالها با آغاز سیاست مذهب ستیزی استالین، شاخصترین متفکران مسلمان از بین رفتند.(۱۳) گرچه پس از استالین سیاست مذهب ستیزی تخفیف یافت، اما بکلی از میان نرفت. از ۲٬۶۵۶ مسجد و حدود ۸۰۰ مدرسهٔ دینی در داغستان، پیش از انقلاب اکتبر، تنها ۲۷ مسجد مجاز در ۱۳۵۶ ش/۱۹۷۷ دایر بود. این تشکیلات مجاز دینی، بیشتر جنبهٔ تشریفاتی داشته و وظیفهٔ اصلی آن پذیرایی از هیئتهای اعزامی کشورهای مسلمان یا سفر به آن کشورها و حضور در مجامع بین‌المللی اسلامی بود.

براساس یک آمارگیری غیررسمی در دههٔ هشتاد، ۵۳٪ چچنها به اسلام معتقد و ۲۱٪ کاملاً لامذهب بودند. از میان معتقدین ۴۰٪ کاملاً مؤمن و بقیه براساس سنت و به طریق ارث، باورهای مذهبی خود را پذیرفته اعلام کردند.(۱۴) و این درحالی است که، بر پایهٔ گزارشهای مقامات رسمی شوروی، از اواسط دههٔ هشتاد آنچه قانون شکنیها و تخلفات مذهبی نامیده می‌شد، بسرعت در میان چچنها گسترش می‌یافت.(۱۵) بررسی اجمالی این موارد «نگران‌کننده» تاحدی عمق، گستردگی و کیفیت اعتقادات مذهبی چچنها را نشان می‌دهد. براساس این گزارش مهمترین این پدیده‌ها عبارت‌اند از: وجود نوعی قانون سکوت[2] (مانند قانون سکوت سیسیلی) در میان چچنها، که نفوذ به

---

2. Krugovaia porukai

حلقه‌های مذهبی بویژه حلقه‌های مریدان طریقت را دشوار ساخته است؛ تداوم پیگیرانهٔ ازدواجهای درون گروهی در تمام اجتماعات مسلمان، که بخصوص از سوی زنان کاملاً مراعات می‌شود؛ وجود مدارس اسلامی و ساعات منظم آموزش قرآن در میان کودکان؛ رسوخ نوارهای ویدیویی و ضبط صوت با محتوای دینی از خارج؛ چاپ قرآن حتی با سرمایهٔ خصوصی و به انگیزهٔ «سود» با آگاهی از فروش بالای آن؛ زیارت اماکن مقدس و مزار چهره‌های مذهبی و تاریخی که با حکومت شوروی جنگیدند، از جمله شیخ محمد بلکانی و زیارتگاه قرخلر (چهل تن)؛ بنای مقبره برای چهره‌های گمنامی که در سالهای تبعید درگذشتند؛ غیبت از مراسم رسمی در مناسبتهای ملی که دولت شوروی آن را برپا می‌داشت؛ ابراز ناخشنودی آشکار از حضور مهاجران روس و برخورد خشونت‌آمیز با آنان بویژه از سوی دسته‌های جوانان؛ ظهور موارد متعدد آنچه نظام شوروی «عدم بلوغ سیاسی» می‌نامید، حتی میان آموزگاران، دانش آموزان و روشنفکران محلی. بنا به نظر رسمی دولت شوروی، بقای اسلام در میان چچنها و سایر اقوام منطقه عمدتاً به سبب ریشه‌های تاریخی و نقش آن در مبارزات ملی در قرن گذشته بوده است و در واقع نگرش یک چچن به اسلام جنبه‌ای از هویت ملی اوست. فعالیت شدید طریقتهای صوفیانه و تبلیغات مذهبی ایران و دولتهای عرب، بویژه پس از انقلاب اسلامی، از دیگر اسباب احیای اسلام در قفقاز ذکر می‌شود.(۱۶) انگیزهٔ این پایداری هرچه باشد، آتیسم[۳] (الحاد) در راهیابی به قلوب چچنها شکست خورده است و پاسداری از آیینها و مراسم

---

3. Atheism

مذهبی در این ناحیه و نقشی که این تجلیات اسلامی در زندگی حتی افراد بی‌تفاوت به انجام فرایض دینی و سست اعتقاد دارد، در خور اعتناست. ایام روزه‌داری، حتی اگر آشکار نباشد، مراعات می‌شود و عروسیها کم و تالارهای پذیرایی برای «تعمیر» بسته می‌شود.(۱۷) در سراسر چچنیا عیدفطر که آن را «اورازا بایرام»[۴] می‌خوانند، عید قربان و عید ولادت پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلم جشن گرفته می‌شود.(۱۸) میزان تقید مردم به مراسم مذهبی بویژه ازدواج، تدفین و در وهلهٔ بعد برگذاری مراسم دعا در اعیاد مذهبی و جشنهای خانوادگی آشکار است و در این میان شهرها، روستاها و مراکز استقرار انسانی در زمینهای پست و کوهستانها یکسان در معرض این پدیده قرار دارند. قبل از گلاسنوست، ازدواج شرعی ۶۵٪ و بعد از آن، به ۸۰٪ رسیده است.(۱۹) ازدواج مرد مسلمان و زن غیر مسلمان به پیروی از قانون شریعت ممکن است و اتفاق می‌افتد ولی برعکس آن بشدّت نادر و گناه محسوب می‌شود. فرزندان حاصل از ازدواجهای مختلط، اگر نام اسلامی نداشته باشند، در ازدواج و پذیرفته شدن در جامعه دچار مشکل می‌شوند و گاه از تدفین آنان درگورستانهای مسلمان جلوگیری می‌شود. بیشتر مراسم خاکسپاری شکل مذهبی دارد و حتی مقامات حزبی نیز با این عذر که مراسم به خواهش خویشاوندان انجام می‌شود، در مراسم مذهبی تدفین شرکت دارند. این مراسم صرفنظر از تعلقات عقیدتی متوفی، خودبخود و در محضر روحانی و چهره‌ای مذهبی انجام می‌شود و روحانی حتی اگر متوفی تمام عمر را صرف تدریس و تبلیغ بیخدایی کرده باشد، به طور

---

4. Uraza Bayram

سنتی کار خود را انجام می‌دهد.[۲۰]

در یک همه پرسی از کارگران نواحی نوژای- یورت[5] و آخچو ـ مرَتن[۶]، آنان حتی یک مراسم تدفین غیرشرعی را به یاد نداشتند.[۲۱] در تظاهرات بهار ۱۳۶۸ش/۱۹۸۹ در مخاچ قلعه و تظاهراتی که درپی آن در ۸ مرداد/ ۳۰ جولای همان سال در مرکز چچن و گروزنی، رخ داد، تظاهر کنندگان تقاضاهای جدیدی را برای تحکیم مبانی اسلام مطرح کردند که مهمترین آنها اختصاص مکان مناسب و در دسترس برای بنای مساجد، افزایش تعداد مساجد یا احیای مساجد قدیم، چاپ و انتشار کتب مذهبی به عربی، تدریس این زبان به عنوان یک زبان خارجی در مدارس و در نهایت، انتخابی بودن شوراهای مساجد بجای انتصاب اعضای آن از بالا بود. مسلمانانی که موضع ضد شوروی نداشتند به اینکه شهروند درجهٔ دو محسوب شوند، معترض بودند و همین نقطه‌نظر، باب بحث در یکی از مسائل بسیار حساس فرهنگی و اخلاقی را گشوده است یعنی: اخلاقیات و مقایسهٔ ارزشهای اخلاقی کمونیسم و اسلام با اشاره به فساد و حرص و آز برخی کادرهای حزبی و تلاش مسلمانانی که در بنای جامعهٔ سوسیالیستی فعال بودند.

هم‌اکنون تعداد مدارس مذهبی در چچنیا بسرعت روبه افزایش است. این مؤسسات بویژه در نقاط کوهستانی که نفوذ مریدیها در آنجا چشمگیر است، رشد سریعتری دارد. کودکان در این مدارس از سه یا چهارسالگی تحت آموزش قرار می‌گیرند وبه همین ترتیب تعداد مجلات و روزنامه‌های مخصوص تدریس زبان عربی و نمازگاههای کنار مسیرها و

5. Nozhay - Yurt 6. Achkho - Martan

جاده‌ها فزونی گرفته است.[۲۲] مراکز دینی غیراسلامی نیز پس از تحولات دههٔ هشتاد شوروی، در منطقه احیا شد از جمله کلیسا و کنیسهٔ گروزنی بازگشایی گردید.[۲۳] دوام ایمان مذهبی، چه در زمینهٔ فرهنگی و چه در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی در چچن واقعیتی است که ناظران خارجی و مقامات کنونی روسیه بدان معترف‌اند.

در بررسی حیات معنوی قوم چچن، توجه به طریقتهای صوفیانه جایی ویژه دارد. زیرا این نحله‌ها بر باورهای دینی، تفکر سیاسی این قوم تأثیری شگرف داشته است. بنابر این بحثی در تاریخچهٔ حضور جنبشهای صوفیانه در منطقه و وضع فعلی آن بی‌فایده نخواهد بود.

طریقت نقشبندی منسوب به خواجه بهاءالدین نقشبندی بخارایی (۷۱۷ - ۷۹۱) است. گرچه او بنیانگذار این طریقت نیست زیرا طریقت او نیز در حقیقت دنبالهٔ طریقهٔ خواجگان است که خواجه یوسف همدانی (۴۴۰ - ۵۳۵) و خواجه عبدالخالق غجدوانی (متوفی ۵۷۵) بنیان نهاده بودند و نام خواجگان برای این طریقت برگرفته از عنوان همین صوفی است. بهاءالدین با آمیختن تعالیم سلوک این دو، طریقت نقشبندی را پدید آورد که در ماوراءالنهر و خراسان رواج یافت. تصوف نقشبندی سنتی، معتدل، هوادار حفظ آداب شریعت و به دور از بدعت است. همین سادگی و اعتدال سلوک از علل رواج آن از ایالت چینی هانسو تا قازان و قفقاز، قسطنطنیه، هند و سند و شام و مصر، بلخ، بخارا تا بصره و بغداد است. اما مرکز نقشبندیان، بخارا بود و با آنکه در نقاط سنی‌نشین رواج بیشتری داشت، اما گرایش و ارادت به اهل‌بیت در میان آنان بوضوح دیده می‌شد. نقشبندیان از همان نخستین دهه‌های تأسیس در تاریخ سیاسی منطقهٔ خراسان و ماوراءالنهر نقش فعالی داشتند و از

نیروی مریدان برای هدفهای سیاسی استفاده می‌کردند.[۲۴]

نقشبندیان از قرن هجدهم به قفقاز راه یافتند و بسرعت حلقهٔ نفوذ و اقتدار خود را گسترش دادند. گرچه در این هنگام در قفقاز همانند آسیای مرکزی و عثمانی خانقاههای سازمان یافته نداشتند. رهبران بزرگ ملی ــ بنیانگذاران جنبش مریدی مانند شامل و غازی محمد ــ از نظر سلسله مراتب صوفیان شیخ و مرشد نبودند، بلکه خود را شاگرد (مرید) می‌دانستند و برای خود معلمین روحانی داشتند که از آنها پیروی می‌کردند.[۲۵] به هرحال جنبشها و حلقه‌های صوفیان نقشبندی، پس از تصرف داغستان و چچنیا، به سازمانی مخفی تبدیل شد که رهبران آن در صورت دستگیری رهسپار سیبری می‌شدند.[۲۶] نگاهی به تاریخ جنبش نقشبندی در چچن، نشان‌دهندهٔ انشعابات و حلقه‌های فرعی متعددی است، از قبیل مریدان علی آقوشه‌ای، شیخ‌آرسانوکای و سرانجام شیخ‌حسن کاخیبی.[۲۷]

دومین طریقت صوفیانه که در چچنیا نفوذ و اعتبار قابل ملاحظه‌ای دارد و گاه به صورت رقیب نقشبندیان ظاهر می‌شود، قادریان است.[۲۸] این سلسله که منسوب به عبدالقادر جیلانی (متوفی ۵۶۱) است، نخست در عراق و سپس در مراکش، اندلس، آسیای صغیر و هند انتشار یافت. افراد سلسله در ریاضت و خلوت و زیارت مقابر و اماکن مشایخ سلسله، آداب و ترتیبات خاص دارند.[۲۹] دعوت قادریه نسبتاً دیر به قفقاز رسید. حدود ۱۸۵۰/۱۲۶۶ یکی از مشایخ داغستان به نام کونتاحاجی کیشیف طریقت قادریان را در آن سامان بنیان نهاد. این طریقت پس از شکست شامل در شمال قفقاز نضج گرفت. جهان‌بینی آن بیشتر به عرفان گرایش داشت تا جنگ و جهاد، اما در انزواطلبی آن نیز اندیشهٔ ضرورت مقابله با

اقتدار روس نهفته بود و در زمانی کوتاه مشی مسلحانه را برای رویارویی با آن برگزید.(۳۰)

این طریقت به سه شاخهٔ مهم تقسیم شد: ۱. طریقت بامات‌گرای[7] که در منطقهٔ چچن رواج دارد و میانه‌روتر است. بنیانگذار آن علی میتایف[8]، پیش از آنکه در ۱۳۰۶ش/۱۹۲۷ اعدام شود، برای مدت کوتاهی با نظام شوروی همکاری کرد(۳۱)؛ ۲. طریقت بطل حاجی[9] در منطقهٔ اینگوش که از ضد روسی‌ترین طریقتهاست و رهبری آن در خاندان بلهورویف[10] موروثی است؛ ۳. طریقت چیم میرزا[11] که اهمیت خاصی به سماع و ذکر جلی می‌دهد. هواداران این شاخه در میان چچنهای تبعیدی در قزاقستان پس از جنگ دوم جهانی، طریقت ویس (اویس) حاجی‌زگیف[12] را پدید آوردند که آن نیز از حلقه‌های متنفذ این سالهاست.(۳۲) و بویژه به سبب استفاده از آلات موسیقی و ادوات ترانزیستوری در جلسات ذکر و جایگاه خاصی که برای زن در حیات دینی طریقت منظور داشته، شاخص است.(۳۳) طریقت ویس‌حاجی، در ستیز با نفوذ روسها بسیار افراطی است. آنان همواره از فعالیت در ساختن جامعهٔ سوسیالیستی کناره می‌گرفتند و با اجتناب از معاشرت با روسها، عدم حضور در حزب و سازمان جوانان حزبی و حتی طفره رفتن از خدمت نظام وظیفه، مخالفت خود را نشان می‌دادند. اینان حتی صحبت به زبان روسی را گناه

---

7. Bammat Giray 8. Ali Mitaev 9. Batal Haji

10. Belhoroev 11. Chim Mirza

12. Vis (uweis) Haji Zagiev

می دانند.(۳۴)

ظاهراً سالهای تبعید در گسترش نفوذ این فرقه‌ها مؤثر بوده است. تبلیغات وسیع علیه آنان فقط، سبب مخفی شدن آنها و نه از بین رفتنشان شده است.(۳۵)

گرچه اطلاع دقیقی از وضعیت کنونی تصوف و بویژه فعالیت آن در دهه‌های شصت و هفتاد در قفقاز در دست نیست، اما علایم و نشانه‌های بسیاری از وجود و نفوذ گستردهٔ آن در میان مردم وجود دارد. در حومهٔ شهرها آرامگاه بسیاری از مشایخ صوفی وجود دارد که زیارت آنها، چند نسل، آرامش روانی مردم این سامان را فراهم کرده است.(۳۶) به نظر محققان شوروی، بیش از نیمی از مردم این منطقه، پیرو یکی از فرقه‌های صوفیه هستند. در میان توده‌ای که این طریقتها پیوسته‌اند، قشرهای تحصیکرده، جوانان و زنان بسیاری دیده می‌شود. در داخل این طریقتها، انضباط و اطاعت محض از مراتب بالاتر حاکم است. آنها نه‌تنها به فعالیت معنوی بلکه به امور عرفی نیز می‌پردازند.(۳۷) براساس آمار رسمی در ۱۳۵۷ش/۱۹۷۸، ۵۱٪ جمعیت چچن ـ اینگوش به طریقت خاصی وابسته بوده‌اند.(۳۸)

در آستانهٔ تحولات شوروی و در دههٔ هشتاد، نفوذ طریقتهای صوفیان همچنان پابرجا بوده است و موارد رقابت سرسختانه میان دو طریقت نقشبندی و قادری، بویژه در شهر گُئتی[13] گزارش شده‌است. در همین گزارش از ۲۱۰، اُبدینیا[14] (جامعهٔ کوچک مذهبی متشکل از خانواده‌های خویشاوند ساکن در دهکده‌های کوچک) و حلقه‌ای از مریدان کودک و

---

13. Goity 14. Obédineniia

نوجوان در ۱۳۶۲ش/۱۹۸۳ سخن رفته است.(۳۹) ریوکین[15] به نقل از گزارشهای دادوف[16] و نوژای‌آرک[17]، به‌ترتیب منشی دوم و سوم حزب کمونیست چچنیا، از شش طریقت صوفیانه که به طور رسمی و غیررسمی با هشتصد مرید فعال بوده‌اند و بر مراسم گوناگون مذهبی همچون ازدواج، تدفین و طلاق نظارت کامل داشته‌اند، اشاره می‌کند.(۴۰)

در دههٔ هشتاد فعالیت صوفیان و حضورشان در حیات دینی این منطقه بارزتر و دستیابی به اطلاعات مربوط به آنان نیز آسانتر شد. براساس گفتهٔ بکوف[18]، مجلس نمایندگان چچن ـ اینگوش در ۱۳۶۷ش/ ۱۹۸۸ را هنوز طوایف اداره می‌کردند و این درحالی‌است که ساختار قبیله‌ای اساس طریقتهاست و مشایخ طریقتها همان ریش‌سفیدان طوایف‌اند.

در تظاهرات مذهبی بهار ۱۳۶۸ش/۱۹۸۹ در مخاچ قلعه که در تحولات بعدی داغستان و قفقاز شمالی در عرصهٔ آزادیهای فردی نقش بسزایی داشت، صوفیان نفوذ و نقش مؤثری بر عهدهٔ گرفته بودند، چنانکه سماع و رقص و ذکر با صدای بلند پس از اجرای مراسم نماز، در تظاهرات مزبور به چشم می‌خورد. بر پایهٔ اظهارات منابع غیررسمی، بیشتر گروههای غیررسمی تازه و احزاب سیاسی را، اعضا یا هواداران طریقت تشکیل می‌دهند. فعالیت طریقت از طریق شبکه‌ای از مساجد غیرقانونی، مدارس مذهبی زیرزمینی، مکانهای مقدس و زیارتگاهها و بالاخره چایخانه‌ها صورت می‌گیرد.(۴۱) مراکز فعالیت نقشبندیان آخچو ـ مرتن و نوژای ـ یورت و مرکز طریقت قادری نزران[19] است.(۴۲)

---

15. Rywkin 16. Daduev 17. Nozhay-Aryk 18. Bokov
19. Nazran

علاوه‌بر شهرهای مذکور، صوفیان در سوپخا،ودنو، دارغو، گودرمز، مالگوبک، شالی و سرانجام خودگروزنی حضوری قوی دارند.

پیروان طریقت در زمینه‌های تبلیغی بسیار فعال‌اند و علاوه بر استفاده از روشهای سنتی از شیوه‌های‌نو ارتباط، مانند نوارکاست یا ویدیو برای ضبط و ارائهٔ آیات قرآن و اشعار صوفیانه بهره می‌برند. طریقتها، مبلغین تمام‌وقت و فعالیت تبلیغی ویژهٔ خود را دارند که تماس فردی و خانه به خانه و بحث در مورد مسائل مختلف با تک تک افراد خانواده است. این شیوه‌ای بسیار قوی و مؤثر در جذب افراد دگراندیش است. سازماندهی و خودگردانی در تعلیم و تربیت و گسترش مدارس مذهبی، فعالیتهای تبلیغی در میان کودکان و نوجوانان، بخصوص تدارک دیدارهای گروهی از «مزارها»ی مشایخ نقشبندی، بویژه آنان که در مبارزه در برابر حکومت شوروی نقش مؤثری داشتند، از دیگر فعالیتهای این گروه به شمار می‌رود. طریقتها از طریق زکات و صدقه به نوعی استقلال اقتصادی را دست یافته‌اند و این امکان را پیدا کرده‌اند که با انجام امور عام‌المنفعه همچون حفر کانالهای آبیاری، چاهها و بنای پلهای کوچک و کارهایی از این دست، در بهبود شرایط اقتصادی و زیستی هواداران خود مؤثر واقع شوند. در آئولها و شهرهای چچنیا هر جا که طریقت از نفوذ بسیار برخوردار باشد، در روزهای ماه مبارک رمضان و عید فطر در مرکز اصلی شهر مراسم ذکر برگذار می‌شود. متون صوفیان[۲۰] که بر اساس تعالیم قرآن و افکار متفکران صوفی مسلک ازجمله غزالی تألیف‌یافته، بسرعت روبه گسترش است.[۴۳]

---

20. Samizdat

۱. کُلْکژه، ص ۳۵، د.ا.د. ترک، ذیل «چچنستان»
۲. د. شوروی، ذیل «جمهوری سوسیالیستی شورایی خودمختار چچن اینگوش»
۳. د.ا. د. ترک، همانجا
۴. همانجا؛ آکینر، ص ۲۱۳
۵. کلکژه، ص ۳۵
۶. آکینر، ص ۲۱۳
۷. کلکژه، ص ۳۵
۸. ریوکین، ص ۱۳۳؛ د. ا.د. ترک، همانجا؛ میرزا حسین فراهانی (ص ۹۱) آنان را شافعی مذهب ذکر می‌کند که به نظر نادرست می‌آید و شاید نشانهٔ غلبهٔ مذهب شافعی در آن دوره بوده است.
۹. آکینر، ص ۱۶۲، ۲۲۱، ۲۵۳
۱۰. سه مرکز دیگر بترتیب عبارت‌اند از: ۱) مدیریت روحانی اوفا برای مسلمانان اهل تسنن قسمت اروپایی روسیه و سیبری، ۲) مدیریت روحانی تاشکند برای پیروان مذهب تسنن در آسیای مرکزی و قزاقستان، ۳) مدیریت روحانی باکو برای شیعیان (← کاردانکوس، ۱۳۶۵ ش، ص ۳۶۸)
۱۱. براکس آپ، «مقدمه: روسیه و شمال قفقاز»، ص ۶-۷
۱۲. براکس آپ، «آخرین غزوات: قیام ۱۹۲۰-۱۹۲۱»، ص ۱۲۰
۱۳. برایان، ص ۲۱۰
۱۴. همان، ص ۱۳۴
۱۵. ریوکین، ص ۱۳۴
۱۶. برایان، ص ۱۳۶، ۱۹۵، ۲۰۱

۱۷. سویتسکی[۲۱]، ش ۲، ۱۹۸۸ به نقل از برایان، ص ۱۹۷
۱۸. همان، ص ۱۹۸
۱۹. واگابف[۲۲]، ص ۱۳۳ (مسکو، ۱۹۸۰)، به نقل از برایان، ص ۱۹۶
۲۰. برایان، ص ۱۹۶-۱۹۷
۲۱. آیدایف[۲۳]، *پراودا*، ۸ اگوست ۱۹۸۶، به نقل از برایان، ص ۱۹۷
۲۲. برایان، ص ۱۹۹-۲۰۰، ۲۰۵، ۲۱۱
۲۳. *د.ا.د.* ترک، همانجا
۲۴. طاهری عراقی، ص ۱۱، ۱۸، ۹۰-۹۱؛ و محمود عابدی
۲۵. آکینر، ص ۱۶۳
۲۶. بنیگسن و برآکس آپ، ص ۱۳۰
۲۷. مک لین، ص ۱۷، شیخ آرسانوکای از همکاران اوزون حاجی بود و سرانجام دستگیر و اعدام شد.
۲۸. بنیگسن و برآکس آپ، ص ۱۳۰-۱۳۱
۲۹. *دایرةالمعارف فارسی*، ذیل «قادریه»
۳۰. بنیگسن و برآکس آپ، ص ۱۱۵
۳۱. آخرین اطلاعات از منابع خصوصی چچن نشان می‌دهد که میتایف نیروی نظامی منظمی مرکب از پنج تا ده هزار نفر در اختیار داشت و در ۱۳۰۶ش/۱۹۲۷ آماده بود به شورش گوتسینسگی بپیوندد. امروزه نیز شایعات بسیاری در مورد قدرت نظامی این طریقت وجود دارد.
۳۲. برایان، ص ۲۰۴

---

21. Sovetskii 22. Vagabov, "Islamic i sem'ia Moscow Nauka"

23. Adiaev

۳۳. بنیگسن و برآکس آپ، ص ۱۳۱
۳۴. برایان، ص ۲۰۴
۳۵. ریوکین، ص ۱۳۴
۳۶. آکینر، ص ۱۶۳؛ کلرردانکوس، ۱۳۶۵ ش، ص ۴۲۱
۳۷. کاrردانکوس، ۱۳۶۵ ش، ص ۴۲۱ ـ ۴۲۲
۳۸. برایان، ۲۰۳
۳۹. همانجا؛ ریوکین، ص ۱۳۴ـ۱۳۵
۴۰. ریوکین، همانجا
۴۱. برایان، ص ۲۰۲ - ۲۰۶
۴۲. آیدایف، *پراودا*، ۱۹۸۶، به نقل از برایان، ص ۱۹۷
۴۳. همان، ص ۱۹۷ ـ ۲۰۵

زبان، خط، ادبیات و هنر

زبان

زبان چچنها مانند اقوام دیگر داغستان، کاباردها و چرکسها به گروه زبانهای ایبرو ـ قفقازی[1] یا گروه شمال شرقی زبانهای قفقازی، گروه نَخ تعلق دارد(۱) و شعبه‌ای از زبان ترکی که اکثریت مسلمانان شوروی به شاخه‌ای از آن تکلم می‌کنند، نیست.(۲) این زبان را دولت روسیه چچنی نامیده است اما خود قوم چچن همانند سرزمینشان آن را ناخجیو می‌نامد.(۳) این زبان با زبان مردم اینگوش بسیار نزدیک است و درواقع تا ۱۳۱۳ش/۱۹۳۴ این دو یک زبان تلقی می‌شد، اما امروزه از یکدیگر جدا شده‌اند. زبان چچنی برخلاف اینگوش دارای چند گویش است و از میان این لهجه‌ها، گویش چچنهای ساکن دشتها مبنای زبان ادبی چچن است و واژگانی از عربی، فارسی، گرجی و روسی به تعداد بسیار در آن به چشم می‌خورد.(۴) چچنی همانند چهل زبانی که در مناطق خودمختار بدان سخن گفته می‌شود (از جمله: باشقیری، آسی، آواری و...) زبان

---

1. Ibero-Caucasian

ادبی است. از این نظر پس از زبان روسی که زبان ارتباط بین ملیتهای شوروی سابق است و زبانهای ملّی جمهوریهایی نظیر گرجستان، تاجیکستان و ارمنستان در دستهٔ سوم زبانهای کشورهای مشترک المنافع و فدراسیون روسیه قرار می‌گیرد.(۵) جدول زیر بیانگر جمعیتی است که زبان چچنی را در شمال قفقاز زبان مادری خود می‌دانند:(۶)

	۱۹۵۹	۱۹۷۰	۱۹۷۹
چچن	۹۸٫۸	۹۸٫۷	۹۸٫۶
اینگوش	۹۷٫۹	۹۷٫۴	۹۷٫۴
قره‌چای	۹۶٫۸	۹۸٫۱	۹۷٫۷
بالکار	۹۷	۹۷٫۲	۹۶٫۹

نه تنها در شمال قفقاز، بلکه در مقایسه با سایر گروههای ملی نیز چچنها از جمله ملیتهایی هستند که به حفظ زبان خود علاقه‌ای خاص دارند. جدول زیر گویای این مطلب است:(۷)

درصد افراد گروههای ملی که زبان خود را زبان مادریشان می‌دانند:

ملیت	۱۹۲۶	۱۹۵۹	۱۹۷۰
روس	۹۹٫۷٪	۹۹٫۸٪	۹۹٫۸٪
اوکرائینی	۸۷٫۱٪	۸۷٫۷٪	۸۵٫۷٪
روس سفید	۷۱٫۸٪	۸۴٫۲٪	۸۰٫۶٪
لیتوانی		۹۷٫۸٪	۹۷٫۹٪
لتونی		۹۵٫۱٪	۹۵٫۲٪
استونی		۹۵٫۲٪	۹۵٫۵٪

مولداوی	۳ر۹۲٪	۲ر۹۵٪	۹۵٪
گرجی	۵ر۹۶٪	۶ر۹۸٪	۴ر۹۸٪
ارمنی	۴ر۹۲٪	۹ر۸۹٪	۴ر۹۱٪
آذربایجانی	۸ر۹۳٪	۶ر۹۷٪	۲ر۹۸٪
قزاق	۶ر۹۹٪	۴ر۹۸٪	۹۸٪
ازبک	۱ر۹۹٪	۴ر۹۸٪	۶ر۹۸٪
ترکمن	۳ر۹۷٪	۹ر۹۸٪	۹ر۹۸٪
تاجیک	۳ر۹۸٪	۱ر۹۸٪	۵ر۹۸٪
قرقیز	۹۹٪	۷ر۹۸٪	۸ر۹۸٪
تاتار	۹ر۹۸٪	۹۲٪	۲ر۸۹٪
چوواش	۷ر۹۸٪	۸ر۹۰٪	۹ر۸۶٪
باشقیر	۸ر۵۳٪	۹ر۶۱٪	۲ر۶۶٪
مردو	۹۴٪	۱ر۷۸٪	۸ر۷۷٪
ماری	۳ر۹۹	۱ر۹۵٪	۲ر۹۱٪
اودمورت	۹ر۹۸٪	۱ر۸۹٪	۶ر۸۲٪
کومی	۵ر۹۶٪	۷ر۸۸٪	۷ر۸۳٪
کارلیائی	۵ر۹۵٪	۳ر۷۱٪	۶۳٪
کالمیک	۳ر۹۹٪	۹۱٪	۷ر۹۱٪
کاباردین	۳ر۹۹٪	۹ر۹۷٪	۱ر۹۸٪
آستی	۹ر۹۷٪	۱ر۸۹٪	۶ر۸۸٪
چچن	۷ر۹۹٪	۸ر۹۸٪	۸ر۹۸٪
اقوام‌داغستان	۳ر۹۹٪	۲ر۹۶٪	۵ر۹۶٪
قره‌قالپاق	۵ر۸۷٪	۹۵٪	۶ر۹۶٪

بوریات	۱ر۹۸٪	۹ر۹۴٪	۶ر۹۲٪
یاکوت	۷ر۹۹٪	۵ر۹۷٪	۲ر۹۶٪
یهودی	۹ر۷۱٪	۵ر۲۱٪	۷ر۱۷٪
آلمانی	۹ر۹۴٪	۷۵٪	۸ر۶۶٪
لهستانی	۹ر۴۲٪	۲ر۴۵٪	۵ر۳۲٪

از میان ملّتهای غیر روس، مسلمانان جمهوریهای شرقی یا قفقاز ـ که چچنها نیز در زمرهٔ آنان هستند ـ بیش از دیگران به زبان خود دلبستگی دارند و همین امر از دلایل پیشرفت و ماندگاری این زبانهاست. زیرا حتی هنگام استقرار در شهرهای بزرگ و خارج از حیطهٔ ملی، این اقوام کمتر از استعمال زبان مادری خود دست می‌کشند.[۸] در طول دهه‌های گذشته سیاست حکومت شوروی حفظ زبانهای ملّی و بومی ـ به انگیزه‌های مختلف سیاسی و فرهنگی ـ بوده است و نیز به علت توجه دولت شوروی به مسئلهٔ زبان، برای بررسی وضع این زبانهای بومی، داده‌های آماری فراوان است.[۹]

درصد مسلمانانی که به زبان روسی (به عنوان زبان دوم) مسلط هستند[۱۰]

ازبکها	۵ر۱۴	۳ر۴۹
قزاقها	۸ر۴۱	۳ر۵۲
تاتارها	۵ر۶۲	۹ر۶۸
آذربایجانیها	۶ر۱۶	۵ر۲۹
تاجیکها	۴ر۱۵	۶ر۲۹
ترکمنها	۴ر۱۵	۴ر۲۵

قرقیزها	۱ر۱۹	۴ر۲۹
چوواشها	۴ر۵۸	۸ر۶۴
اقوام داغستانی:	۷ر۴۱	۳ر۶۰
آوارها	۸ر۳۷	۳ر۵۹
لزگیها	۶ر۳۱	۶ر۴۷
دارگینها	۴۳	۱ر۶۴
کومیکها	۴ر۵۷	۶ر۷۲
لکها	۵۶	۷۳
طبرسرانها	۹ر۳۱	۵۹
نوگایها	۵ر۶۸	۶ر۷۵
روتولها	۷ر۳۰	۵۲
تساخورها	۲ر۱۲	۴ر۲۲
آگولها	۸ر۳۹	۹ر۶۲
باشقیرها	۳ر۵۳	۹ر۶۴
چچنها	۷ر۶۶	۷۶
آستها*	۶ر۵۸	۹ر۶۴
کاباردینها	۴ر۷۱	۷ر۷۶
قره‌قالپاقها	۴ر۱۰	۱ر۴۵
اویغورها	۶ر۳۵	۱ر۵۲
اینگوشها	۲ر۷۱	۶ر۷۹
قره‌چایها	۶ر۶۷	۵ر۷۵

*. اکثریت با مسلمانان نیست.

کردها	۱۹٫۹	۲۵٫۴
آدیغه‌ها	۶۷٫۹	۷۶٫۷
ترکها	۲۲٫۴	۴۶٫۴
ابخازها	۵۹٫۲	۷۳٫۳
بالکارها	۷۱٫۵	۷۷٫۴
دانگنها	۴۸	۶۲٫۸
چرکسها	۷۰	۶۹٫۶
ایرانیها	۳۳٫۹	۵۷٫۱
آبازیها	۶۵٫۵	۷۵٫۴
تاتها	۵۷٫۷	۶۱٫۳
بلوچها	۲٫۹	۴٫۹

تا پیش از انقلاب، عناصر مذهبی به تأسی از سنت دین سالاری شیخ شامل خواهان رسمیت یافتن زبان عربی در داغستان بودند. اما روشنفکران متجدد و دین گریز در پی آن بودند که ترکی آذری زبان رسمی و اداری منطقه شود. مقامات شوروی در فاصلهٔ ۱۲۹۹ش/۱۹۲۰ تا ۱۳۰۷ش/۱۹۲۸ ترکی آذری را زبان رسمی اعلام کردند اما پس از ۱۳۰۷ش/۱۹۲۸، هواداری از ترکی آذری از جوشش افتاد و در ۱۳۱۲ش/۱۹۳۳ یازده زبان ادبی و اداری در این منطقه رسمی اعلام شد. زبان چچنی جزء این یازده زبان بود.[۱۱] به این ترتیب با اجرای حق برابری فرهنگی این اقوام دو جریان خطرناک برای حکومت شوروی ــ پان اسلامیسم و پان ترکیسم ــ تضعیف شد.[۱۲]

با وجود رسمیت یافتن زبان چچن و ارتقای آن به صورت زبان ادبی،

کاربرد آن در حیطهٔ اداری بتدریج کمتر شد[۱۳] و برای امور اداری و قضایی زبان روسی به کار گرفته شد. گرچه در صورت لزوم، استفاده از زبان چچن مجاز اعلام شده است.

در ۱۳۳۷ش/۱۹۵۸، آموزش کلاسهای اول تا چهارم مدارس به زبان چچنی بود. در ۱۳۵۱ش/۱۹۷۲، زبان چچن تنها در دورهٔ آمادگی مورد استفاده قرار می‌گرفت اما به عنوان درس اختیاری و مستقل درکلاسهای اول تا دهم مدارس روسی زبان تدریس می‌شد.[۱۴]

جدول زیر موقعیت زبان چچن را از نظر تدریس و آموزش و پرورش در میان گروه سوم زبانهای شوروی سابق نشان می‌دهد:[۱۵]

دورهٔ تحصیل به زبان ملی در مدارس

ملیتهای جمهوریهای خودمختار	۱۹۵۸	۱۹۷۲
باشقیر	۱ - ۱۰ سال	۱ - ۱۰ سال
بوریات	۱ ـ ۷ سال	۱ - ۶ سال
چچن	۱ - ۴ سال	فقط کودکستان
چوواش	۱ - ۷ سال	۱ - ۴ سال
اینگوش	۱ - ۴ سال	فقط کودکستان
کابارد	۱ - ۴ سال	صفر
بالکار	۱ - ۴ سال	–
کالمیک	۱ - ۴ سال	–
کارلیائی	نامعلوم	نامعلوم
کومی	۱ - ۷ سال	۱ - ۳ سال
ماری	۱ - ۷ سال	۰ - ۳ سال

مردو	۱ - ۷ سال	۰ - ۳ سال
آستها	۱ - ۴ سال	صفر
اقوام داغستان (آوار،	۱ - ۴ سال	۰ - ۲ سال
دراگین،کومیک،لزگی،	ـ	(به استثنای آوارها
لک،نوگای،طبرسران)	ـ	که ۰تا۱سال‌است)
تاتار	۱ - ۱۰ سال	۰ - ۱۰ سال
تووینی	۱ - ۷ سال	۰ - ۷ سال
اودمورت	۱ - ۷ سال	۰ - ۳ سال
یاکوت	۱ - ۷ سال	۱ - ۸ سال

خط و الفبا

پیش از حکومت شوروی در دهۀ ۱۲۷۷ش/۱۸۶۰ تلاشهایی برای نوشتن زبان چچن صورت گرفت و اوسلاز، الفبای سیریلی برای این زبان ابداع کرد. اما پس از انقلاب، زبان چچن به حد یک زبان ادبی ارتقا یافت. در چند سال نخست برای مکتوب کردن این زبان از خط عربی استفاده می‌شد(۱۶) و تا اواسط دهۀ بیست نیز این زبان به خط عربی نوشته می‌شد. تا اینکه از ۱۳۰۷ش/۱۹۲۸ تا ۱۳۱۷ش/۱۹۳۸ خط لاتین و سپس خط سیریل جایگزین شد.(۱۷) لزوم سوادآموزی سریع، امکانات مالی اندک، نظام نوپای شوروی و تجربۀ کشورهایی چون ترکیه که از الفبای لاتین برای باسواد کردن تودۀ مردم و اشاعۀ افکار نو استفاده کرده بودند، یکسان کردن الفبا را در شوروی موجه جلوه می‌داد.(۱۸)

ادبیات

در پی رسمیت یافتن زبان چچن، ادبیات این زبان قوام یافت و براساس نمونۀ ادبیات واقع‌گرا و جامعه‌گرای شوروی، با توجه به فرهنگ بومی و

ادبیات کلاسیک روسی و شوروی پدید آمد. از چهره‌های بنام ادبیات چچن در این مکتب می‌توان به بدوف[۲] (۱۹۰۴ - ۱۹۴۳)، آیسخانف[۳] (۱۹۰۷ - ۱۹۴۷)، موزایف[۴] (۱۹۳۳) اشاره کرد. اوایل دههٔ سی، شاهد شعرهای ماماکایف[5] (۱۹۱۰ - ۱۹۷۳) و نمایشنامه‌های اشایف[۶](۱۸۹۸-۱۹۷۷)، پدیدآورندهٔ اولین الفبای چچن براساس الفبای لاتین و آرسانف (۱۸۸۹ - ۱۹۶۸) بود. در دههٔ چهل سولایف[۷] به جمع نویسندگان چچن پیوست و برای نخستین بار مجموعه‌ای از آثار نویسندگان چچن با عنوان دوستی[۸]، در آلما آتا منتشر شد. در دهه‌های شصت و هفتاد، جز نویسندگان مذکور می‌توان از چهره‌هایی چون آخماتووا[۹] (۱۸۸۸ - ۱۹۲۸)، عیسایوا (۱۸۹۸ - ۱۹۷۷)، عبدالله یف (متولد ۱۹۲۶)، سولایف، گایسلطانف[۱۰] (متولد ۱۹۲۰) و آیدامیرف (متولد ۱۹۳۳) نام برد. در زمینهٔ ادبیات کودکان گایسلطانف، ادیلف[۱۱] و موزایف از چهره‌های بارزند. در نمایشنامه نویسی نیز با پرداختن به موضوعات گوناگونی از قبیل جنگهای داخلی، جنگ دوم جهانی و زندگی در روستاهای کالخوزی سبکهای مختلفی تجربه شد. از جمله چهره‌های این نوع ادبی می‌توان به اشایف، موزایف، حمیدوف (۱۹۲۰ - ۱۹۶۹) اشاره کرد. اغلب آثار این نویسندگان به روسی و زبانهای ملی شوروی ترجمه شده‌اند.(۱۹) چچنها نه تنها از حیث آثاری که پدید آوردند، بلکه از نظر بازتابی که بویژه در ادبیات قرن نوزدهم روسیه

---

2. Baduev 3. Aiskhanov 4. Muzaev 5. Mamakaev
6. Oshaev 7. Sulaev 8. *fridnship* 9. Akhmatova
10. Gausulatanov 11. Edilov

داشته‌اند که با تصورات رومانتیک نویسندگان روس نظیر لرمانتوف، پوشکین و تولستوی درآمیخته است، حائز اهمیت‌اند.

رسانه‌های گروهی و مؤسسات آموزشی و تحقیقاتی

مهمترین روزنامه‌های چچن تا اواخر دههٔ هفتاد، *راه لنینی*[12] از ۱۳۰۲ش / ۱۹۲۳[(۲۰)]، *کارگر گروزنی*[13] به زبان روسی از ۱۳۰۳ش /۱۹۲۴ و *ارگا*[14] از ۱۳۳۷ش /۱۹۵۸ بوده است. جمهوری، دارای شبکهٔ رادیو و تلویزیون محلی است که برنامه‌های سراسری روسی را نیز تقویت می‌کند.

در دههٔ هفتاد، مدارس ابتدایی و متوسطه و دبیرستانهای تخصصیتر پدید آمد که به سبب ادغام دو سرزمین چچن و اینگوش در این سالها، تفکیک مؤسسات آموزش خاص چچن از آمارهای رسمی دشوار است. مهمترین مؤسسه‌های آموزش عالی در این سالها، دانشگاه چچن - اینگوش و مدرسهٔ عالی نفت است که هر دو در گروزنی‌اند. مؤسسات پژوهشی همچون مؤسسهٔ تحقیقات علمی گروزنی (تأسیس ۱۳۰۷ش / ۱۹۲۸)، انستیتوی تاریخ، جامعه شناسی و زبان شناسی (۱۳۰۵ش / ۱۹۲۶)، مؤسسهٔ تحقیق و برنامه ریزی علمی شمال قفقاز مربوط به صنعت نفت (تأسیس ۱۳۳۹ش / ۱۹۶۰) ایستگاه تجربی کشاورزی (تأسیس ۱۳۲۳ش /۱۹۴۴) و ایستگاه تحقیقات علمی برای رشد سبزی و میوه از (۱۳۵۲ش /۱۹۷۳) از جمله نهادهای تحقیقاتی در چچن است.[(۲۱)] در ۱۳۵۱ش /۱۹۷۲ انستیتوی تربیتی گروزنی (تأسیس ۱۳۱۶ش /۱۹۳۷) به دانشگاه گروزنی تبدیل شد که مشتمل بر نه رشتهٔ تحصیلی است.[(۲۲)]

---

12. *Leninian hek*   13. *Groznenskii Rabochi*   14. *Orga*

هنر

قدیمترین آثار مربوط به هنر معماری، در سرزمینی که اکنون قوم چچن ساکن آن هستند، به هزاران سال پیش از میلاد مسیح بازمی‌گردد که بخشی از میراث تمدنهای شمال قفقاز است. از دورهٔ مسیحیت نیز آثاری از قرون پنجم - هفتم/ یازدهم - سیزدهم میلادی باقی است. از جمله کلیسای تخب اردی[15] نزدیک دهکدهٔ خیرخ[16] که آمیزه‌ای از عناصر گرجی و محلی است. در نواحی کوهستانی، نزدیک دهکده‌های ورخنی الکون[17]، کزنوی و تارگیم[18]، بقایای برج و باروها و استحکامات دفاعی، از سنگ و متعلق به قرون هشتم - دوازدهم/ چهاردهم - هجدهم وجود دارد. خانه‌ها در کوهستانها از چوب و سنگ چند اطاقه با بام مسطح و در دشتها از خشت و گل و سپس آجر بوده است.

در میان چچنها هنرهای تزیینی چون فلزکاری، جواهرسازی، بافت پارچه و فرشهای نمدی و میناکاری رواج دارد.(۲۳)

چچنها به موسیقی و رقصهای محلی علاقه‌ای خاص دارند. بویژه آهنگها و رقصهای لزگی و سرودها و آوازهای پهلوانی و حماسی که اغلب مردان آنها را اجرا می‌کنند، در میان آنان بسیار شایع است. این سرودهای پهلوانی ایلی یا ایلش[19] نام دارند. آهنگها و ترانه‌های عاشقانه[20] نیز که توسط دختران و زنان خوانده می‌شود، از محبوبیت ویژه‌ای برخوردار است. آلات موسیقی محلّی ویژه و دربرگیرندهٔ سازهای زهی، بادی و ضربی است که نامهای محلی دارد. در اوایل قرن

---

15. Tkhaba-Erdy 16. Khairakh 17. Verkhnii Alkun
18. Targim 19. Illi/ Illesh 20. esharsh/ khalkharan iisl

چهاردهم/ بیستم عبدالمسلم ماگمتویچ ماگُمئف[21] (محمودویچ محمودف؟) براساس ملودیهای چچنی آثار مهمی تصنیف کرد. در همین سالها، گزیدهٔ ترانه‌های چچنی[22] را شریپف[23] منتشر کرد. در ۱۳۱۴ش/۱۹۳۵، نورعلی‌اُف مدرسهٔ موسیقی و ارکستر سازهای محلی را بنیان نهاد. در ۱۳۱۷ش/۱۹۳۸، خانهٔ هنر عامه، و در ۱۳۱۸ش/۱۹۳۹ ارکستر سمفونی و مدرسهٔ موسیقی و درپی آن دهها مدرسهٔ موسیقی برای کودکان در چچنیا تأسیس شد.

نقاشی نیز از رونق خاصی برخوردار است.(۲۴)

---

21. Magometovich Magomaev
22. Selected Chechen Songs
23. Sheripov

۱. بریتانیکا، ذیل «جمهوری سوسیالیستی شورایی خودمختار چچن - اینگوش»؛ آکینر، ص ۲۱۹
۲. ریوکین، ص ۱۳۳
۳. د.ا.د. ترک، ذیل «چچنستان»
۴. آکینر، ص ۲۱۹
۵. کاردانکوس، ۱۳۶۵ ش، ص ۲۵۷
۶. بنیگسن و برآکس آپ، ص ۶۴
۷. کاردانکوس، ۱۳۶۵ ش، ص ۲۶۰ - ۲۶۱
۸. همان، ۱۳۶۵ ش، ص ۲۶۲
۹. همان، ۱۳۶۵ ش، ص ۲۵۵، ۲۶۰
۱۰. آکینر، ص ۴۱، ترجمهٔ محمد حسین آریا
۱۱. بنیگسن و برآکس آپ، ص ۷۶، که ده زبان دیگر عبارت بود از: روسی، ترکی آذری، کومیکی، نوگایی، آواری، دارگینی، لکی، لزگی، طبرسرانی و تاتی
۱۲. کاردانکوس، ۱۳۶۵ ش، ص ۳۴
۱۳. بنیگسن و برآکس آپ، ص ۷۴ - ۷۶
۱۴. آکینر، ص ۲۱۹
۱۵. کاردانکوس، ۱۳۶۵ش، ص ۲۸۰
۱۶. آکینر، ص ۲۲۰
۱۷. بنیگسن و برآکس آپ، ص ۷۴ کتابت زبان چچن را از ۱۳۰۴ ش/ ۱۹۲۵ ذکر کرده است.
۱۸. کاردانکوس، ۱۳۶۵ ش، ص ۴۰-۴۱
۱۹. د.شوروی، ذیل «چچن»

۲۰. این روزنامه در ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۷ دچار وقفه در انتشار شد، آکینر، ص ۲۲۰)

۲۱.د. شوروی، همانجا.

۲۲. د. شوروی، ذیل «گروزنی»

۲۳. د. شوروی. ذیل «جمهوری سوسیالیستی شورایی خودمختار چچن اینگوش»

۲۴. د. شوروی، همانجا

اقتصاد، کشاورزی، صنعت، مراکز شهری و حمل و نقل

اقتصاد چچنیا عمدتاً برپایهٔ صنعت نفت، کشاورزی و دامپروری استوار بود[1] اما بتدریج رشته‌های دیگری نظیر صنایع غذایی، پتروشیمی و توریسم پدید آمد.

کشاورزی و دامپروری

کشاورزی این جمهوری شامل کشت غلات، آفتابگردان، نیشکر و سبزیهاست. انگور و سایر میوه‌ها نیز در این منطقه به عمل می‌آید. افزون بر این کشت توتون و باغداری نیز از مهمترین عرصه‌های تولید کشاورزی است.[2]

کشاورزی به طور گسترده در دره‌های ترک، سونجاوالخان یورت متمرکز است.[3] مساحت کل زمینهای کشاورزی که در اختیار کالخوزهاست چهارصد هزار هکتار بوده و تا پیش از اعلام استقلال، ۹۲٫۷ درصد دارایی روستاییان در اختیار مزرعه‌های اشتراکی قرار داشته است.[4]

صنعت و معدن

محور اقتصاد چچن نفت است. حفاری و اکتشاف نفت عمدتاً در درهٔ سونجا، بین گروزنی و گودرمز در کوههای سونجا و ترک بویژه اطراف مالگوبک صورت می‌گیرد.(۵) کشف و بهره‌برداری از معادن نفت از ۱۸۹۳/۱۳۱۰ آغاز شد.(۶) پالایش در گروزنی، یکی از بزرگترین مراکز در نوع خود در اتحاد شوروی، تمرکز یافته است و لوله‌های انتقال نفت به مخاچ قلعه، در کنارهٔ دریای خزر، و توآپس[1]، کنارهٔ دریای سیاه، و حوضهٔ دونتس می‌رود.(۷) ضمن آنکه پالایشگاه گروزنی، نفت خام سایرمناطق را نیز پالایش می‌کند.(۸) در مجموع در ۷۵ سال گذشته چچن چهارصد ملیون تن نفت به اتحاد شوروی صادر کرده است.(۹) پس از پالایش نفت، مهمترین صنایع، ساخت ماشین آلات برای برطرف کردن نیازهای صنایع نفت از جمله دریل حفاری نفت است.(۱۰) صنایع پتروشیمی نیز عمدتاً در گروزنی متمرکز است(۱۱) که سوختهای موتور، روغنها، محصولات نفتی، پارافین، الکل صنعتی، فنول، استون و پولی اتیلن تولید می‌کنند.(۱۲) مؤسسات بزرگ ماشین سازی و فلزکاری، تجهیزات صنایع نفت، پمپهای لجن‌کش، کارخانهٔ تولید سیمان، یدکهای تراکتور، ماشینهای اتوماتیک چاپ، ادوات مختلف صنعتی، تجهیزات خط پر کردن بطری و ادوات دقیق پزشکی و برقی تولید می‌کنند. کارخانه‌های سیمان، آهک، آجر و ساخت قطعات بتون مسلح پیش ساخته و پانلهای درشت در زمینه صنایع ساختمانی فعال‌اند. شعبه‌های عمدهٔ صنعت مواد غذایی، بسته بندی مواد غذایی و تولید ادویه، نان شیرینی،

---

1. Tuapse

ماکارونی، کنسرو، آب معدنی و پاستوریزهٔ شیر نیز مهم و مرکز اکثر این صنایع گروزنی، اسینوسکایا[2] و ساماشکی است. در آرگون نیز یک کارخانهٔ تصفیهٔ نیشکر قرار دارد.

صنایع محصولات چوب و الوار در ده شرکت چوب بری متمرکز است و مجتمع تولیدی اثاثیهٔ منزل تِرک و همچنین مجتمع تولیدی البسهٔ گروزنی و کارخانهٔ کفش در همین شهر از دیگر مراکز تولید صنعتی است. چهار نیروگاه حرارتی نیز در چچن وجود دارد که با سیستم تولید نیروی شمال قفقاز ارتباط دارد.

صنایع دستی همچون تولید نیم‌تنه‌های نمدی، کالاهای چرمی و ظروف سفالی[(۱۳)] و نیز انواع آلات موسیقی در این سرزمین رایج است.[(۱۴)] زیباییهای طبیعی و آثار تاریخی و بویژه آبهای معدنی، زمینه‌های مناسبی برای فعال کردن صنعت توریسم است[(۱۵)] که وضع نابسامان سیاسی فعلی اثر نامطلوبی بر رشد و توسعهٔ آن گذارده است.

در میان منابع معدنی چچنیا، علاوه بر نفت و گاز طبیعی و آبهای معدنی، می‌توان از انواع سنگهای معدنی نظیر سنگ آهک، سنگ گچ و سولفات کلسیم و نوعی کانی شبیه به مرمر (رُخام) نام برد.

حمل و نقل و صادرات و واردات

حمل و نقل به طور عمده از طریق راه آهن که دره‌های ترک و سونجا را می‌پیماید و چچنیا را به هشترخان و باکو در ساحل خزر و توآپس و راستوف در کنارهٔ دریای سیاه و آزوف متصل می‌کند، صورت می‌گیرد. بزرگترین تقاطع خطوط راه آهن در گودرمز است. علاوه بر آن راههای

---

2. Assinovskaia

شوسه و اسفالت گروزنی را به مراکز دیگری در داخل و خارج جمهوری متصل می‌کند.[۱۶] بزرگراه مسکو ـ باکو از میان چچنیا عبور می‌کند. گروزنی همچنین از طریق خطوط هوایی با مسکو، سوچی، راستوف و سایر شهرها ارتباط دارد.

صادرات عمدهٔ چچنیا تولیدات نفتی، ماشین‌آلات صنعتی و واردات آن زغال سنگ، فلزات و برخی مصالح ساختمانی است.[۱۷] محصولات آن نیز به هشترخان و باکو، توآپس و راستوف صادر می‌شود.[۱۸]

۱. آوتورخانف، ص ۱۴۸
۲. د.ا.د. ترک، ذیل «چچنستان»
۳. بریتانیکا، ذیل «جمهوری سوسیالیستی شورایی خودمختار چچن - اینگوش»
۴. آوتورخانف، ص ۱۴۶
۵. بریتانیکا، همانجا
۶. مور، ص ۱۷۰
۷. مور، ص ۳۲۶؛ بریتانیکا، همانجا
۸. آکینر، ص ۲۱۵
۹. ملکی، ص ۶۹
۱۰. بریتانیکا، همانجا؛ آکینر، ص ۲۱۶؛ مور، ص ۱۷۰
۱۱. بریتانیکا، همانجا؛ آکینر، ص ۲۱۵؛ د. شوروی، ذیل «گروزنی»
۱۲. د. شوروی، ذیل «جمهوری سوسیالیستی خودمختار چچن اینگوش»
۱۳. د. شوروی، همانجا
۱۴. د.ا.د. ترک، همانجا
۱۵. همانجا
۱۶. د. شوروی، ذیل «گروزنی»؛ مور، ص ۳۲۶؛ وبستر جغرافیایی، ذیل «گروزنی»
۱۷. بریتانیکا، ذیل همانجا
۱۸. د. شوروی، همانجا؛ د.ا.د. ترک، همانجا

پایتخت و شهرها، جمعیت و ترکیب قومی

شهر گروزنی، پایتخت چچنیا، در شیب تپه‌های مجاور درهٔ سونجا قرار دارد. تاریخ بنای آن به ۱۸۱۸/۱۲۳۳ بازمی‌گردد که هنگام ساختن خط تدافعی سونجا، دژ گروزنایا در محل فعلی آن بناشد. در دههٔ آخر قرن سیزدهم/ نوزدهم با گذشتن خط آهن بسلان[1] به مخاچ قلعه و سپس کشف و بهره‌برداری نفت بسرعت رو به توسعه نهاد. به سبب همین تأسیسات نفتی، گروزنی در جنگ جهانی دوم و در تابستان ۱۳۲۱ش/ ۱۹۴۲ هدف حملهٔ بمب افکنهای آلمانی قرار گرفت اما هرگز به اشغال نیروهای آلمان درنیامد. هم‌اکنون این شهر با گذشتن ایستگاه راه‌آهن راستوف - باکو، شاه لولهٔ نفتی مهم و وجود کارخانجات صنعتی و مراکز آموزشی و فرهنگی از شهرهای مهم شمال قفقاز و سومین شهر پرجمعیت این منطقه پس از راستوف و کراسنودار[2] است. پس از گروزنی، گودرمز، مالگوبک، مالگوبک سونجا، ودنسکی[3] و شالی از دیگر شهرهای مهم این جمهوری است[(1)].

---

1. Beslan 2. Krasnodar 3. Vedenskii

جمعیت و ترکیب قومی

چچنها چنانکه آمد مردم بومی قفقازند. در منابع تاریخی فارسی، آنان مردمی بلندقامت، رشید، بلندمو و زردرو توصیف شده‌اند. به سبب همزیستی اقوام مختلف در این منطقه، مهاجرتهای اجباری و اختیاری چچنها بویژه در دو سدهٔ اخیر، تقسیمات متغیر کشوری از سالهای سیِ قرن حاضر به بعد، برخوردهای مستمر با دولت روسیه و اتحاد مقطعی با سایر کوه‌نشینان، سرزمین چچنها همواره شاهد ترکیب قومی پرنوسانی بوده است. ترکیبی که با اکتساب عامل عدم ثبات ذاتیِ هر تناسب قومی، دگرگونی آن پررنگتر می‌شود.

براساس آخرین آمار (۱۳۷۰ش/۱۹۹۱) جمعیت کل چچنیا ۱۴۵۰۰۰۰ تن تخمین زده می‌شود،[۲] جمعیت هریک از اقوام تشکیل دهندهٔ آن به قرار زیر است:

جمعیت کل	۱٬۴۵۰٬۰۰۰
چچنها	۱٬۰۰۰٬۰۰۰
روسها	۳۰۰٬۰۰۰
اینگوشها	۱۰۰٬۰۰۰
آوارها، دارگینها، نوگایها، کومیکها و...	۲۰٬۰۰۰
ارمنیها	۱۴٬۰۰۰
اوکرائینیها	۱۲٬۰۰۰
تاتارها	۵٬۰۰۰
یهودیان	۵٬۰۰۰
ترکهای کوچرو از آسیای میانه	۴٬۰۰۰

برای روشن شدن بیشتر موقعیت جمعیتی چچنها، مقایسهٔ آنان با دیگر اقوام مسلمان مفید به نظر می‌رسد. جدول ترکیب قومی ملل مسلمان شوروی در آستانهٔ دهه هشتاد به قرار زیر بوده است:

	درصد تقریبی
ترکها (ازبکها، قزاقها، تاتارها، آذربایجانیها، ترکمنها، قرقیزها، چوواشها، باشقیرها، قره‌قالپاقها، کومیکها، اویغورها، قره‌چایها، بالکارها، نوگایها)	۸۵
ایرانیها (تاجیکها، آستها، کردها، فارسها، تاتها، بلوچها)	۸ر۰
قفقازیها (چچنها، کاباردها، اینگوشها، آدیغه‌ها، ابخازیها، چرکسها، آبازیها و تمام ملل داغستانی به غیر از نوگایها)	۹ر۶
دیگران (شامل دانگنها)	۱ر۰

نرخ رشد جمعیت در میان چچنها همچون دیگر اقوام مسلمان شوروی نسبتاً بالا و دارای پیامدهای گستردهٔ سیاسی و اقتصادی و اجتماعی است. همچنین بالا بودن میزان این رشد، با وجود عوامل نامساعد، یکی از دلایل تثبیت هویت قومی به شمار می‌رفته است زیرا به رغم تلفات سنگین دورهٔ تبعید (۱۳۱۸-۱۳۳۸ش/ ۱۹۳۹-۱۹۵۹)، که دست‌کم ۲۲٪ کل جمعیت برآورد شده است، نرخ رشد جمعیت غالباً بالاتر از ۸۰٪ و از جمهوری خودمختار داغستان نیز بیشتر است[۳]:

	۱۹۲۶	۱۹۵۹	۱۹۷۰	۱۹۷۹
ایالت خودمختار چچن/جمهوری خودمختار چچنو ـ اینگوش	۲۹۱۲۵۹ (۴ر۹۱٪)	۲۴۳۹۷۴ (۳ر۵۸٪)	۵۰۸۸۹۸ (۱ر۸۳٪)	۶۱۱۴۰۵ (۹ر۸۰٪)
جمهوری خودمختار داغستان	۲۱۸۵۱ (۹ر۶٪)	۱۲۷۹۸ (۱ر۳٪)	۳۹۹۶۵ (۵ر۶٪)	۴۹۲۲۷ (۵ر۶٪)
سایر جمهوریهای اتحاد شوروی	۵۴۱۲ (۷ر۱٪)	۱۶۱۹۸۴ (۷ر۳۸٪)	۶۳۸۱۱ (۴ر۱۰٪)	۹۵۱۵۰ (۶ر۱۲٪)

فزونی جمعیت بومی از ۱۳۴۹ش/۱۹۷۰ به بعد همزمان با کاهش چشمگیر تعداد مطلق جمعیت جوامع روس بوده است. به طوری که در فاصلهٔ ۱۳۴۹-۱۳۵۸ش/۱۹۷۰-۱۹۷۹، ۳۳٬۰۰۰ نفر کاهش جمعیتی میان روسهای جمهوری چچن ـ اینگوش دیده می‌شود و این پدیده، با توجه به ۶٫۵٪ میانگین رشد کل نفوس روس، رقم واقعی کاهش جمعیتی را بیشتر و روند بومیتر شدن منطقه را تسریع می‌کند.(۴) افزایش چشمگیر جمعیت ملیتهای کوچک مسلمان شمال قفقاز، از جمله چچنها، که در طول جنگ دوم جهانی و دههٔ پس از آن در شرف نابودی قرار داشتند و نیز کاهش شگرف اسلاوهای منطقه بیانگر این نکته است که در صحنهٔ تحولات جمعیتی، در شمال قفقاز همچون دیگر مناطق مسلمان‌نشین، اسلاوها بازندهٔ رقابت‌اند. نرخ بالای رشد جمعیت در میان چچنها به عنوان خطری برای نفوذ روسیه از همان ابتدای قرن، مورد توجه دموگرافهای (جمعیت‌نگاران) روس همچون ماکسیموف[4] و ورتپوف[5] بود و آنان به ناکارآمدی تشویق چچنها برای مهاجرت به عثمانی اشاره کرده‌اند.(۵) در دههٔ هشتاد روند مهاجرت روسها برای اسکان در قفقاز سیر صعودی یافت و تحولی در ترکیب قومی پیدا شد.(۶) اما با پیش آمدن برخوردهای دههٔ نود این ترکیب قومی ناگزیر به هم خورد. در اثر تمرکز مسلمانها در مناطق ملی خود، جوامع مهاجر به نحو روزافزونی حالت اقلیت پیدا کرده است و رؤیای خروشچفی «نزدیکی بیشتر»، با ناکامی روبرو شد.(۷) بعلاوه، آمار بالای افزایش جمعیت و یکدست ماندن چچنها نشان دهندهٔ این است که آنان جذب مسلمانهای آسیای میانه

---

4. Maksimov 5. Vertepov

حتی به مراتب کمتر از آن جذب روسهای سیبری نشده‌اند.[۸]

افزون بر نرخ رشد جمعیت، نکتهٔ شایان ذکر، توجه به توزیع و پراکندگی جمعیت این قوم در سرزمین چچنیا و خارج آن است. نواحی کوهپایه‌ای بالاترین جمعیت سرانه و استپ و کوههای بلند کمترین جمعیت سرانه را داراست.[۹] *دایرةالمعارف شوروی* افزایش جمعیت شهری را در ۱۳۰۵-۱۳۵۶ش/ ۱۹۲۶-۱۹۷۷ از ۱۶٪ به ۴۴٪ ذکر کرده است. آکینر نیز جمعیت مناطق روستایی را در ۱۳۰۵ش/۱۹۲۶، ۱۰۰٪ و در ۱۳۵۹ش/۱۹۷۰، ۲ر۸۲٪ آورده است.[۱۰] هر دو گزارش مؤیّد شتاب شهرنشینی است. براساس سرشماری ۱۳۶۲ش/۱۹۸۳ حدود ۵۷٪ جمعیت در پنج شهر و سه اقامتگاه شهری زندگی می‌کردند که اکثریت آنان مقیم گروزنی بودند.[۱۱] در حال حاضر، پایتخت چچنیا به تنهایی جمعیتی نزدیک به نهصد هزار تن دارد.[۱۲] در روند شهرنشینی سهم جمعیت بومی، یعنی چچنها، به مراتب کمتر از «مهاجران» است و تمایل به اسکان در شهرها از جانب مهاجران مطرح می‌شود. ترسیم جزییات با توجه به قلّت داده‌های آماری دشوار است اما به هرحال باید توجه داشت که «روستا مرکز ثقل زندگی سکنهٔ بومی به شمار می‌آید.»[۱۳]

توزیع جمعیت شهری و روستایی در جمهوری چچن ـ اینگوش در ۱۹۷۰

	شهری	روستایی
جمع کل	۴۴۴٬۰۶۲	۶۲۰٬۴۰۹
چچن	۹۰٬۸۰۵ (۴ر۲۰٪)	۴۱۸٬۰۹۳ (۴ر۶۷٪)
اینگوش	۳۵٬۶۱۲ (۸٪)	۷۸٬۰۶۳ (۶ر۱۲٪)
اقوام داغستانی	۳٬۷۴۱ (۸ر۰٪)	۱۵٬۹۳۳ (٪۶ر۲٪)
روسها	۲۶۹٬۹۴۷ (۸ر۶۰٪)	۹۷٬۰۱۲ (۶ر۱۵٪)
سایرین	۴۳٬۹۵۷ (۹ر۹٪)	۱۱٬۳۰۸ (۸ر۱٪)

گذشته از توزیع جمعیت و ترکیب قومی، تناسب جمعیت از نظر سن و جنسیت مقوله‌ای قابل بررسی است.

چچنها نیز همانند سایر اقوام در نواحی مسلمان‌نشین، جمعیتی جوان دارند. تعادل میان تعداد زن و مرد در این مناطق که بیش از سایر نقاط شوروی است، میزان باروری را بالا برده است.[۱۴]

پدیدهٔ مهاجرت به دو صورت در ترکیب جمعیتی اثر متقابل داشته است: مهاجرت اقوام روس و ملیتهای بخش اروپایی به شمال قفقاز، و مهاجرت چچنها به خارج از سرزمین مادری. پدیدهٔ نخست چنانکه اشاره شد، در دههٔ هشتاد سیر صعودی یافت. اقلیم مساعد و آب و هوای

خوش منطقه انگیزهٔ مهمی بود.[۱۵] مهاجران در کنار سکنهٔ بومی مجموعاً در مسالمت زندگی می‌کنند؛ جز دوره‌هایی که در پی بحرانی شدن روابط چچنها با مرکز، این همزیستی مسالمت‌آمیز از میان می‌رود. دربارهٔ پدیدهٔ دوم، یعنی مهاجرت چچنها از سرزمین مادری، سیاستهای تشویق‌آمیز روسیهٔ تزاری پس از شکست شورشهای پی‌درپی چچنها در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم و کوچ اجباری دورهٔ استالین، از عوامل مؤثر بوده است. هم‌اکنون چچنها علاوه بر سرزمین مادری در اینگوش، داغستان، ترکیه، سوریه، اردن، قزاقستان و برخی کشورهای عربی زندگی می‌کنند.[۱۶] با اینهمه این قوم همواره با امتناع از مهاجرت و ترک سرزمینی که در نظر ایشان بخشی از دارالاسلام محسوب می‌شود و تأکید بر پدیدهٔ «درون همسری» موجبات تمرکز جمعیت در سرزمین مادری و حفظ یکدستی قومی را فراهم کرده‌اند.

۱. د. شوروی، ذیل «جمهوری سوسیالیستی شورایی خودمختار چچن اینگوش»
۲. د.ا.د. ترک، ذیل «چچنستان»
۳. آکینر، ص ۲۱۶
۴. بنیگسن و برآکس آپ، ص ۲۱۴؛ آکینر، ص ۵۸-۵۹که با ارائهٔ جدول ذیل، مقایسهٔ جمعیت روسها با قومیتهای مختلف مسلمان را در مناطق مسلمان‌نشین آسانتر می‌کند.

	درصد ملل دارای عنوان نسبت به جمعیت کل منطقهٔ مربوط			درصد روسها نسبت به جمعیت کل منطقهٔ مربوط		
	۱۹۵۹	۱۹۷۰	۱۹۷۹	۱۹۵۹	۱۹۷۰	۱۹۷۹
ازبکها (جمهوری ازبک)	۶۲ر۱	۶۵ر۵	۶۸ر۵	۱۳ر۵	۱۲ر۵	۱۰ر۵
قزاقها (جمهوری قزاق)	۳۰	۳۲ر۶	۳۶	۴۲ر۷	۴۲ر۴	۴۰ر۸
آذربایجانیها (جمهوری آذربایجان)	۶۷ر۵	۷۳ر۸	۷۸ر۱	۱۳ر۶	۱۰	۷ر۹
قرقیزها (جمهوری قرقیز)	۴۰ر۵	۴۳ر۸	۴۷ر۹	۳۰ر۲	۲۹ر۲	۲۵ر۹
تاجیکها (جمهوری تاجیک)	۵۳ر۱	۵۶ر۲	۵۸ر۸	۱۳ر۳	۱۱ر۹	۱۰ر۴
ترکمنها (جمهوری ترکمن)	۶۰ر۹	۶۵ر۶	۶۸ر۴	۱۷ر۳	۱۴ر۵	۱۲ر۶
باشقیرها (جمهوری باشقیر)	۲۲ر۱	۲۳ر۴	۲۴ر۳	۴۲ر۴	۴۰ر۵	۴۰ر۳
چچنها (جمهوری چچنو ـ اینگاش)	۳۴ر۳	۴۷ر۸	۵۲ر۹	۴۹	۳۴ر۵	۲۹ر۱
اینگوشها (جمهوری چچنو ـ اینگاش)	۶ر۸	۱۰ر۷	۱۱ر۷			
چوواشها (جمهوری چوواش)	۷۰ر۲	۷۰	۶۸ر۴	۲۴	۲۴ر۵	۲۶
داغستانیها ـ شامل آوارها و غیره (جمهوری داغستان)	۶۹ر۳	۷۴ر۳	۷۷ر۸	۲۰ر۱	۱۴ر۷	۱۱ر۶

	درصد ملل دارای عنوان نسبت به جمعیت کل منطقهٔ مربوط			درصد روسها نسبت به جمعیت کل منطقهٔ مربوط		
	۱۹۵۹	۱۹۷۰	۱۹۷۹	۱۹۵۹	۱۹۷۰	۱۹۷۹
کاباردها (جمهوری کاباردین - بالکار)	۴۵ر۳	۴۵	۴۵ر۵	۳۸ر۷	۳۷ر۲	۳۵ر۱
بالکارها (جمهوری کاباردین - بالکار)	۸ر۱	۸ر۷	۹			
آسنها (جمهوری آسنیای شمالی)	۴۷ر۸	۴۸ر۷	۵۰ر۵	۳۹ر۶	۳۶ر۶	۳۳ر۹
تاتارها (جمهوری تاتارستان)	۴۷ر۲	۴۹ر۱	۴۷ر۶	۴۳ر۹	۴۲ر۴	۴۴
ابخازیها (جمهوری ابخاز)	۱۵ر۱	۱۵ر۹	۱۷ر۱	۲۱ر۴	۱۹ر۱	۱۶ر۴
قره‌قالپاقها (جمهوری قره‌قالپاق)	۳۰ر۶	۳۱	۳۱ر۱	۴ر۵	۳ر۶	۲ر۴
آذربایجانیها (جمهوری نخجوان)	۹۰ر۲	۹۳ر۸	۹۵ر۶	۲ر۲	۱ر۹	۱ر۴
آدیغه‌ها (ایالت آدیغه)	۲۳ر۲	۲۱ر۱	۲۱ر۴	۷۰ر۴	۷۱ر۷	۷۰ر۶
قره‌چایها (ایالت قره‌چای - چرکس)	۲۴ر۴	۲۸ر۲	۲۹ر۷	۵۱	۴۷ر۱	۴۵ر۱
چرکسها (ایالت قره‌چای - چرکس)	۸ر۷	۹	۹ر۴			
تاجیکهای پامیری (ایالت کورنو - بدخشان)	۸۹ر۷	۹۱ر۳	۹۰ر۴	۱ر۹	۰ر۹	۱ر۴
آستها (ایالت آستیای جنوبی)	۶۵ر۸	۶۶ر۵	۶۶ر۴	۲ر۵	۱ر۶	۲ر۱

۵. تواری، ص ۴۴؛ و نیز برای اطلاع بیشتر در مورد ترکیب قومی و درصد جمعیت روس و رهبری حزب کمونیست و امور سیاسی منطقه در دههٔ هشتاد ← ریوکین، ص ۱۳۹-۱۴۴ منقول از روزنامهٔ *اخبار گروزنی*[۶] ش ۶، ۱۹۸۵. و نیز برای تحلیل مربوط به افزایش جمعیت بومی ← کاردانکوس، ۱۳۶۵ ش، ص ۱۰۶

---

6. *Groznenskii Rabochii*

۶. ریوکین، ص ۱۳۶
۷. بنیگسن و برآکس آپ، ص ۲۱۵
۸. همان، ص ۶۴
۹. د. شوروی، ذیل «جمهوری سوسیالیستی شورایی خودمختار چچن اینگوش»
۱۰. آکینر، ص ۲۱۶
۱۱. بریتانیکا، ذیل «جمهوری سوسیالیستی شورایی خودمختار چچن -اینگوش»
۱۲. ملکی، ص ۶۸
۱۳. کاردانکوس، ۱۳۶۵، ص ۱۶۳
۱۴. آکینر، ترجمهٔ محمد حسین آریا، ص ۲۲۲
۱۵. کاردانکوس، ۱۳۶۵، ص ۱۰۷-۱۰۸
۱۶. د.ا. د. ترک، همانجا

کتابشناسی

شیرین آکینر، *اقوام مسلمان اتحاد شوروی*، ترجمهٔ علی خزاعی فر، آستان قدس، مشهد ۱۳۶۶ ش؛ **همو**، ترجمهٔ محمد حسین آریا لرستانی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ ش؛ **میرزا حسن افندی القداری**، *آثار داغستان*، پطرزبورگ، ۱۳۰۱ ش؛ **فکرت ایشیلتان**، «شیخ شامل»، ترجمهٔ علی کاتبی، *تحقیقات اسلامی یادنامهٔ دکتر طاهری*، سال ششم، شمارهٔ ۱و۲، تهران ۱۳۷۰ش؛ **عباسقلی باکیخانوف**، *گلستان ارم*، به کوشش عبدالکریم علی‌زاده و محمدآقا سلطانوف، ادارهٔ انتشارات علم، باکو ۱۹۷۰؛ **الکساندر بنیگسن و مری براکس آپ**، *مسلمانان شوروی، گذشته، حال و آینده*، ترجمهٔ کاوه بیات، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۷۰ ش؛ **لئون تولستوی**، *حاجی مراد*، ترجمهٔ رشید ریاحی، شرکت سهامی کتابهای جیبی تهران ۱۳۴۷ ش؛ **همو**، *قزاقان*، ترجمهٔ مهدی مجاب، انتشارات نگاه، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۸ ش؛ **رسول حمزه توف**، *داغستانِ من*، ترجمهٔ حبیب فروغیان، بنگاه انتشارات رادوگا، مسکو ۱۹۸۶؛ *دائرةالمعارف فارسی*، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، تهران

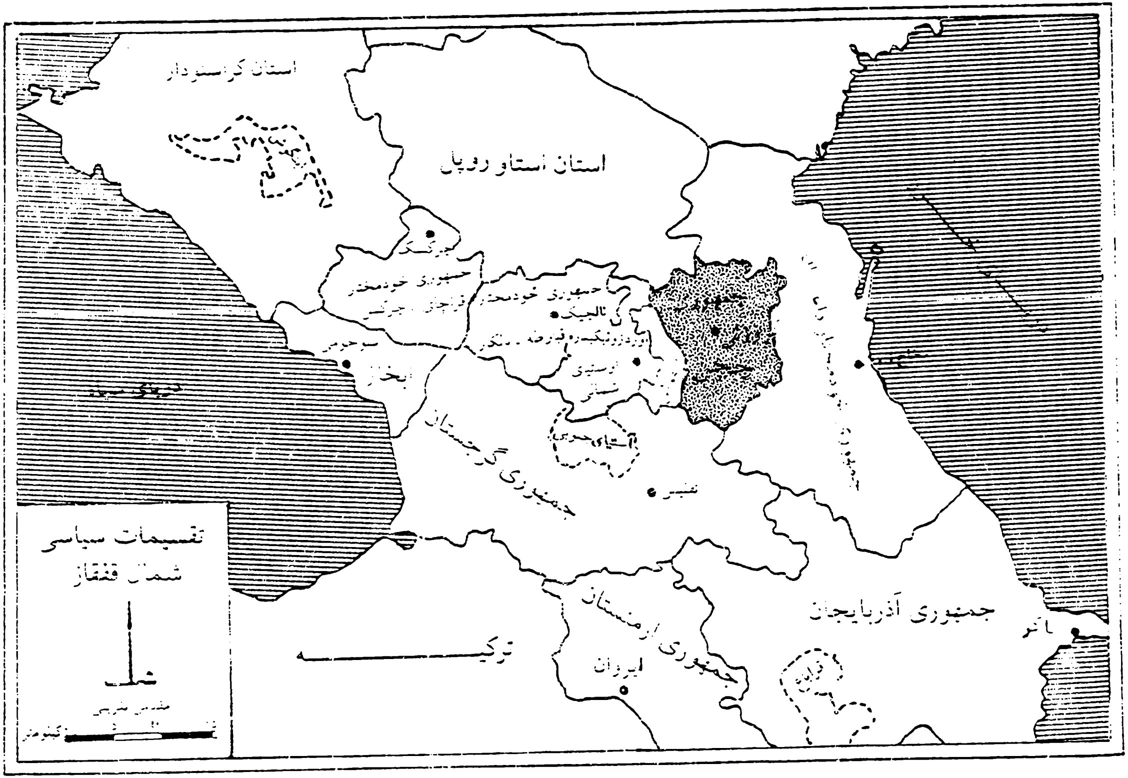
۱۳۴۵ش؛ **محمد کاظم سجادپور،** «روسیه و قفقاز: اقتصاد و ملاحظات امنیتی»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، سال سوم، دورهٔ دوم، شمارهٔ هشتم، زمستان ۱۳۷۳ ش؛ **احمد طاهری عراقی،** «مقدمهٔ»، *کلمات قدسیه*، خواجه محمد پارسای بخارایی، طهوری، تهران ۱۳۵۴ ش؛ **محمود عابدی،** «مقدمهٔ» *نفحات الانس* نورالدین عبدالرحمان جامی، اطلاعات، تهران ۱۳۷۰؛ **میرزا محمد هادی علوی شیرازی،** سفرنامهٔ میرزا ابوالحسن خان شیرازی (ایلچی) به روسیه، به کوشش محمد گلبن، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳؛ **میرزا حسین فراهانی،** *سفرنامهٔ میرزا حسین فراهانی به قفقازیه، عثمانی،* مکه ۱۳۰۲-۱۳۰۳، به کوشش حافظ فرمانفرماییان، مرکز تحقیق و مطالعهٔ تمدن و فرهنگ ایران و خاورمیانه، تهران ۱۳۴۲ ش؛ **منوچهر فرساد،** «نظری به تاریخ و درس عبرت فتح قفقاز یا کلید تسخیر ایران و هند»، *کاوه*، شماره‌های ۱۵-۱۷، ۱۳۳۵/ ۱۹۱۶؛ **فیتس روی مک لین،** شیخ *شامل داغستانی*، ترجمه و تلخیص کاوه بیات، دفتر پژوهشهای فرهنگی، تهران ۱۳۷۰ ش؛ **هلن کاردانکوس،** *امپراتوری گسسته*، ترجمهٔ غلامعلی سیّار، نشر نو، تهران ۱۳۶۵ش؛ **همو،** *فخر ملتها*، ترجمهٔ عباس آگاهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۷۰؛ **فیودور کورف،** *سفرنامه*، ترجمهٔ اسکندر ذبیحیان، انتشارات فکر روز، تهران ۱۳۷۲ ش؛ **جمال گوگچه،** *قفقاز و سیاست امپراطوری عثمانی*، ترجمهٔ وهاب ولی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران ۱۳۷۳ ش؛ **میخاییل لرمانتوف،** *قهرمان عصر ما*، ترجمهٔ مهری آهی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران بی‌تا.؛ **قاسم ملکی،** «نگاهی به جمهوری خودمختار چچن و تحولات آن»، **مجلهٔ *مطالعات*** *آسیای مرکزی و قفقاز*، سال سوم، دورهٔ دوم، شمارهٔ ششم، پاییز ۱۳۷۳ ؛

د.س. **میرسکی**، *تاریخ ادبیات روسیه*، ترجمهٔ ابراهیم یونسی، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۵ ش؛ **مصطفی افشاربن نصرالله**، «احوالات سفر میرزا مسعود (گزارش سفر هیئت نمایندگی ایران به پطرزبورغ)»، نشریهٔ *وزارت امور خارجه*، شمارهٔ ۳، دورهٔ سوم، شهریور ۱۳۴۵؛ **محمد طاهر وحید قزوینی**، *عباسنامه*، به کوشش ابراهیم دهگان، کتابفروشی داودی، اراک ۱۳۲۹؛ وزارت امور خارجه، *اسنادی از روابط ایران با منطقهٔ قفقاز*، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ادارهٔ انتشار اسناد، تهران ۱۳۲۷ ش؛ **احمد وصفی زکریا**، *عشایرالشام*، ج ۲، دارالفکر، ۱۹۸۳/۱۰۴۳؛ **کودر یافتسف**، «کنفدراسیون خلقهای قفقاز، همبستگی بر اساس کدام هدف؟»، *مجلهٔ مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، سال سوم، دورهٔ دوم، شمارهٔ ۵، تابستان ۱۳۷۳ ش؛ **مجید یکتایی**، «سرزمین قفقاز و مردم آن»، *بررسیهای تاریخی*، سال ششم، شمارهٔ ۵، آذر و دی ۱۳۵۰؛

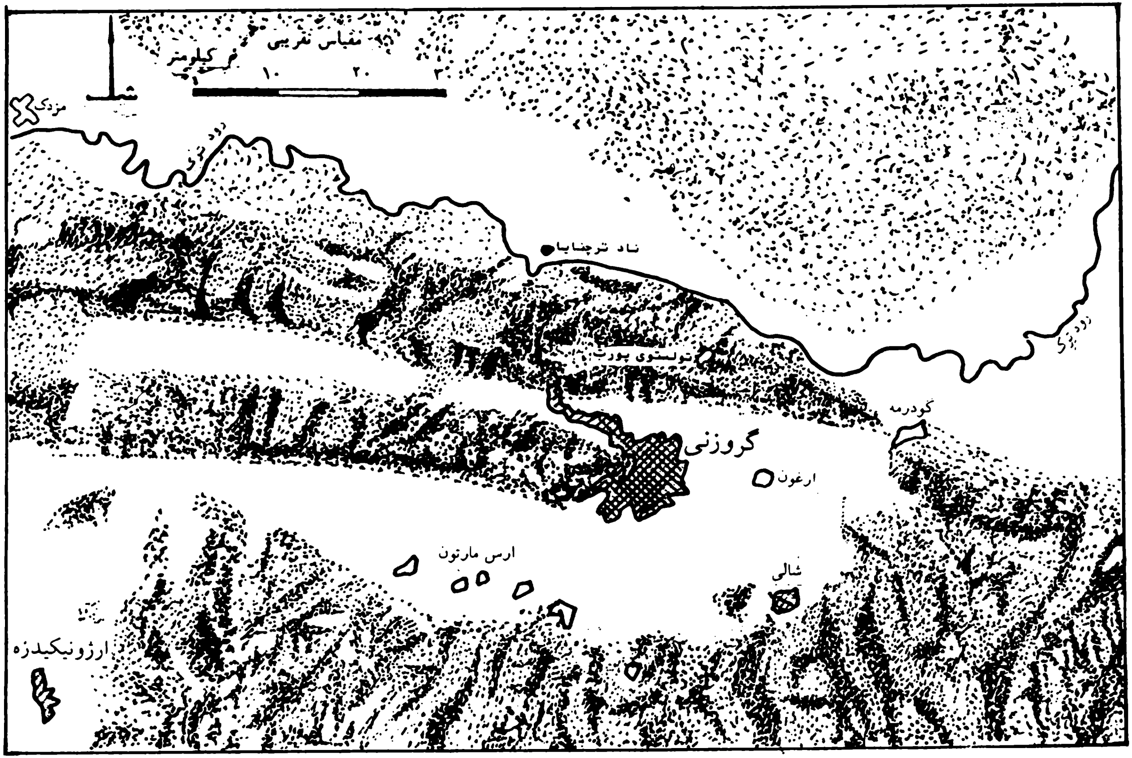
Abdulrahman Avotorkhanov, "The Chechens and Ingush during the soviet period and its Antecedents" *in North Caucasus Barrier*, Hurst and company, London 1992; *The New Encyclopedia Britannica*, Micropedia, Chicago 1985, s.v."Chechen-Ingush Autonomous Soviet Socialist Republic"; **Marie Bennigsen Broxup**, "After the Putsch" in *The North Caucasus Barrier*, Hurst and company, London 1992; **idem**, "Introduction: Russia and the North caucasus" in *The North Caucasus Barrier*, Hurst and company, London 1992; **idem**, "Last Ghazawat: The 1920-1921 Uprising" in *The North Caucasus Barrier*,

Hurst and company, London 1992; **idem**, "Who are The Chechens" in *Cross Global Report*, No 12-13, 1995; **Fanny Brayan**, "Internationalism, Nationalism and Islam before 1990", *The North Caucasus Barrier*, Hurst and company, London 1992; **Moshe Gammer**, "A Switzer in the Caucasus", *Middle Eastern Studies*, vol. 30, No. 3, 1994; **idem**, Russian Strategies in the Conquest of Chechenia and Daghestan 1825-1859", *The North Caucasus Barrier*, Hurst and company, London 1992; **idem**,"Shamil in Soviet Historiography", *Middle Eastern Studies*, vol. 28, No. 4, 1994; **Vassan Giray Jabagi** (CABAGI), Revolution and Civil War in the North Caucasus-End of the 19th-Beginning of the 20th Century, *Central Asian Survey*, vol. 10, No. 1/2, 1991; *Covcas Bulletin (C.B)*, Geneva; *Great Soviet Encyclopedia*, A translation of the third Edition, New York, Macmillan, 1970, s.v. "Bariatiskii", "Caucasian War", "Chechen", "Chechen Ingush Autonmous Soviet Socialist Republic", "Denikin", "Groznyi", "Gazi Magomed" "Sunzha", "Terek"; *The Guardian*, Nov. 11, 1992; **Heler Krag** and **Lars Funch**, *The North Caucases*, Minority Rights Group, 1994; **Chantal Lemercier Queliquejay**, "Cooptation of the Elites of kabarda and Daghestan in the sixteenth century" in the North caucasus Barrier, Hurst and Company, London 1992; **Paul Lowe**, "The Law of War", *Crosslines Global Report*, 12-13, 1995; **Moore**, *The Penguin Encyclopaedia of Places*, New Zealand 1978; **Nart**, "The life of Mansur", *Centeral*

Asian Survey, vol. 10, No. 1/2, 1991; **Michael Rywkin**, "The Communist Party and the Sufi Tarigat in the Checheno-Ingush Republic", *Central Asian Survey*, vol. 10, No. 1/2, 1990; Turkiye *Diyanet Vakfi Islam Ansiklopedisi*, Cilt 8, Istanbul 1993, s.v. "ÇeÇenistan"; **J.G. Tewari**, *Muslim under the Czars and the Soviet*, Lucknow, 1984; **Franco venturi**, "The Legend of Boetti Sheikh Mansur", *Cenrtal Asian Survey*, vol. 10, No. 1/2, 1991; *Webster's*, *New Geographical Dictionary*, 1988.



نقشهٔ تقسیمات سیاسی منطقه شمال قفقاز



نقشهٔ ارتفاعات منطقه چچن



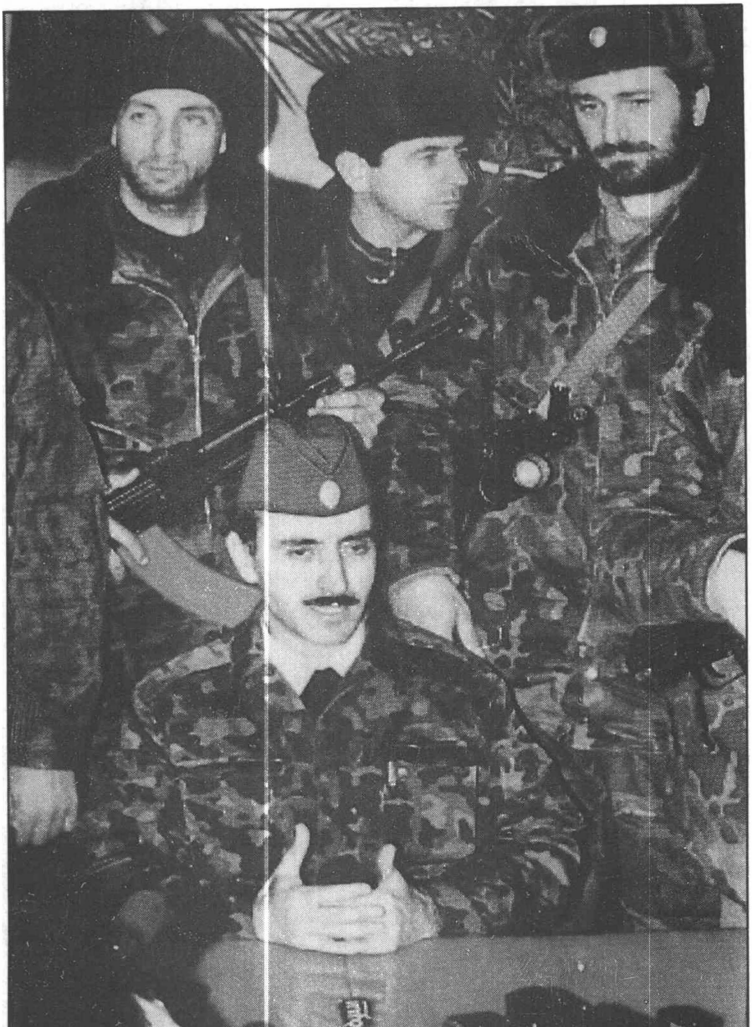
تصویر مُهر شیخ منصور اشرومه



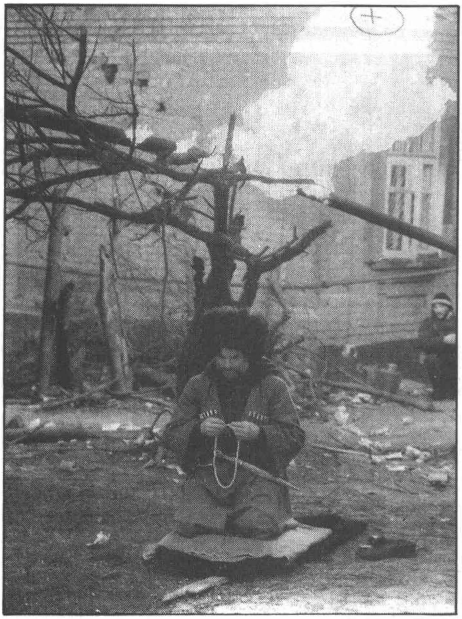
شیخ شامل داغستانی (۱۸۵۹، نقاش توماس هورشلت)



شیخ‌شامل و دو پسرش غازی‌محمد و محمدشفیع: اندکی بعد از تسلیم
آنها در ۱۸۹۵ در پطرزبورگ



جوهر دودایف، ۲۱ دی ۱۳۷۳/ ۱۱ ژانویهٔ ۱۹۹۵



یک رزمندهٔ مسلمان چچن در حال نماز



تظاهرات گروهی از زنان چچن در گروزنی ـ ۲۳آذر۱۳۷۴/۱۴ دسامبر ۱۹۹۵



توزیع نان در شهر گروزنی در حال نبرد ـ ۳۰ دیˋ ۲۰/۱۳۷۳ ژانویهٔ ۱۹۹۵



عده‌ای از مردم چچن در حال خواندن دعا بر جنازه‌های چند شهروند گروزنی



تصویری از شهر گروزنی ۲بهمن ۲۲/۱۳۷۳ ژانویه ۱۹۹۵



تصویری از مسلمانان چچن

فهرست اعلام

الف

ش

ص

ط

ع

غ

ف

ق

ک

گ

ن

و

Encyclopaedia
Islamica
Foundation